اين شرح حديث جبرائيل عليه السّلام در عقائد الإسلام تأليف جناب نخبة الأنجاب پير دستگير مرشد كامل عالم عارف واصل ذى الجناحين ضياء الدين الشيخ خالد النّقشبندى المجدّدى قدس سرّه وفاض برّه جهة جناب مستغفر عنه الألقاب معروف به:

إعتقادنامه

(إيمان و إسلام)

للعالم الفاضل والوليّ الكامل قطب دائرة الإرشاد غوث الثقلين
حضرة **مولانا ضياء الدين الشيخ خالد** النقشبندي البغدادي
المتوفى سنة ١٢٤٢ هـ. [١٨٢٦ م.] في الشام

با حواشى عالم فاضل **حسين حلمى ايشيق** بن سعيد استانبولى
المتوفى سنة ١٤٢٢ هـ. [٢٠٠١ م.] في إستانبول

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول–تركيا

هجري قمري	**هجري شمسي**	**ميلادي**
١٤٤٤	**١٤٠١**	**٢٠٢٣**

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (**خيركم من تعلّم القرآن وعلّمه**) وقال ايضا (**خذوا العلم من افواه الرجال**).

ومن لم تتيسّر له صحبة الصالحين وجب له ان يذكّر كتبا من تأليفات عالم صالح وصاحب إخلاص مثل الإمام الرباني المجدد للألف الثاني الحنفي والسيد عبد الحكيم الارواسي الشافعي واحمد التيجاني المالكي ويتعلم الدين من هذه الكتب ويسعى نشر كتب أهل السنة بين الناس ومن لم يكن صاحب العلم أو العمل أو الإخلاص ويدعي أنه من العلماء الحق وهو من الكاذبين من علماء السوء. واعلم انّ علماء أهل السنة هم المحافظون الدين الإسلامي وأمّا علماء السوء هم جنود الشياطين.[١]

---

(١) لاخير في تعلّم علم مالم يكن بقصد العمل به مع الإخلاص (الحديقة الندية ج: ١ ص: ٣٦٦، ٣٦٧ والمكتوب ٣٦، ٤٠، ٥٩ من المجلّد الأوّل من المكتوبات للإمام الرّبّاني المجدّد للألف الثاني قدّس سرّه)

تنبيه: إنّ كلاً من دعاة المسيحية يسعون إلى نشر المسيحية والصهاينة اليهود يسعون إلى نشر الادعاءات الباطلة لحاخاماتها وكهنتها ودار النشر – **الحقيقة** – في استانبول يسعى إلى نشر الدين الاسلامي وإعلائه اما الماسونيون ففي سعي لإمحاء وازالة الاديان جميعا فاللبيب المنصف المتصف بالعلم والادراك يعي ويفهم الحقيقة ويسعى لتحقيق ما هو حق من بين هذه الحقائق ويكون سببا في إنالة الناس كافة السعادة الابدية وما من خدمة اجلّ من هذه الخدمة اسديت إلى البشريّة.

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş.
Merkez Mah. 29 Ekim Cad. İhlâs Plaza No: 11 A/41
34197 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

ISBN: 978-9944-0504-0-1

«**سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحانَ اللهِ الْعَظِيمِ**» هر کسی که این کلمهٔ تنزیه را صبح و شام صد بار بخواند، گناهانش آمرزیده شده و از انجام دادن دوبارهٔ گناه، نگاه داشته می‌شود و سبب از بین رفتن تمام مشکلات و گرفتاری‌ها میباشد. این دعا در مکتوبات امام ربانی (جلد اول، مکتوب ۳۰۷ و ۳۰۸) نوشته شده است.

مقدمه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شروع این کتاب را کنیم به بسم الله * چرا که پناهگاهی نباشد به ز بسم الله

نگنجد فضل و انعامش در حد و حساب * خداوندیست رحیم و بخشنده الله

خداوند متعال در دنیا به همه انسانها لطف و مرحمت دارد وچیزهائی را که به آنها احتیاج دارند را خلق کرده و برای آنها می‌فرستد. ازین رو راهی که به سعادت ابدی ختم می‌شود را به انسانها نشان داده است. کسانی که فریب هوای نفس ودوستان بدکردار و نشریات مضِر و رسانه‌های بیگانه را خورده‌اند و از این راه سعادت جدا شده و به راه کفر و ضلالت داخل شده‌اند سپس پشیمان شده و طلب عفو می‌کنند را هدایت داده، آنها را از فلاکت و بدبختی ابدی نجات می‌دهد. به ظالمان واهل طغیان این نعمت را نصیب نمی‌کند و آنها را در راه کفری که خود پسندیده و انتخاب کرده‌اند رها می‌کند. در آخرت مؤمنانی که مستحق رفتن به جهنم هستند آنهائی را که بخواهد به فضل و لطف خویش عفو کرده به بهشت داخل می‌کند. خلق کنندهٔ جانداران و برپا نگهدارندهٔ موجودات در هر لحظه و حفظ کنندهٔ آنها از خوف و رعب تنها ذات اوست تعالی. و ما با پناه بردن به اسم شریف خداوند یعنی به امید امداد و یاری او که صاحب این چنین صفاتیست به

نوشتن این کتاب شروع می کنیم.

حمد و ثنا خداوند یکتا راست و بر پیغامبر محبوبش حضرت محمَّد صلاة و سلام و بر اهل بیت پاک آن پیامبر عالیقدر و بر یکایک صحابهٔ باعدالت و باصدق آن حضرت درود و رحمت باد.

حمد به معنی ایمان و اقرار به اینست که تمامی نعمتها را خداوند خلق کرده و فرستاده است. شکر نیز به معنی استفاده از این نعمتها موافق با احکام اسلامی می باشد.

هزاران کتب با ارزش که مسائل اعتقادی و اوامر ونواهی دین اسلام را بیان می کنند تألیف شده و بسیاری از این کتابها با ترجمه به زبان‌های مختلف در همهٔکشورها منتشر شده‌اند. در مقابل آن، افرادی با اندیشه‌های فاسد و کوته‌بین و جاهلانی که در لباس علمای دین فریب جاسوسان انگلیسی را خورده‌اند و زندیقان در هر فرصتی به احکام اسلامی نافع و بافیض و نورانی یعنی به اوامر و نواهی دینی هجوم برده و در صدد لکه‌دار کردن دین اسلام و تحریف آن و فریب مسلمانان برآمده‌اند.

در وقت حاضر نیز با شکران و قدردانی دیده می‌شود که عالمان اسلام تقریبا در سرتاسر دنیا در حال نشر عقائد اسلامی و دفاع از آن هستند. به عالمان راه راست که موازین و احکام اسلامی شنیده شده از صحابهٔ کرام را در کتابها نوشته‌اند، «**عالمان اهل سنّت**» گفته می‌شود. عدّه‌ای قلیل از کسانی که کتب عالمان اهل سنّت را یا نخوانده و یا خوانده ولی نفهمیده‌اند ویا به آیات قرآن و احادیث نبوی معانی خطا و نادرست می‌دهند اینچنین افرادی اگر چه سخنان و نوشته‌های نامناسب آنان هر از چند گاهی مشاهده شود، با این حال این گونه سخنان و نوشته‌های انحرافی در مقابل ایمان مستحکم مسلمانان در حال ذوب شدن و از بین رفتن می‌باشند و جز آنکه نادانی و جهل صاحبانشان را نشان می‌دهند هیچ تأثیری

نخواهند داشت.

کسی که از مسلمان بودن خود خبر داده ویا در نماز جماعت دیده شود از این مطلب مسلمان بودن او فهمیده می‌شود. بعدها اگر در سخن، نوشته و یا در هر حرکتیاز حرکات او چیزی که مخالف عقائد بیان شده توسط علماء اهل سنّت دیده شود، به او تذکر داده می‌شود که اینها موجبکفر و یا گمراهی هستند و از او خواسته می‌شود که از آن منصرف شده و توبه کند. اگر از روی حماقت و کوتاه عقلی و یا اندیشهٔ فاسد خود، جواب داده و منصرف نشود، آن شخص یاگمراه و یا مرتد است و یا معلوم می‌شود که همدست کافران انگلیسی است. در این حالت هرچند نماز خوانده، به حج رفته و هرگونه عبادت و کار نیکی انجام دهد، باز از این فلاکت نجات پیدا نخواهد کرد و تا زمانیکه از چیزی که سبب کفر و ضلالت او شده است منصرف نشده و توبه نکند، مسلمان نمی‌شود. هر مسلمانی باید به خوبی چیزهائی که سبب کفر می‌شوند را یاد گرفته و خود را از مرتد شدن محافظت کند و همچنین کافران و زندیقان مسلمان‌نما و جاسوس‌های انگلیس را باید به خوبی شناخته و از ضررهای آنان دوری کند.

رسول الله عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خبر داده اند که هفتاد و دو فرقه‌ی مسلمان، گمراه خواهند شد و با دادن معانی نادرست و غلط به آیات قرآن و احادیث شریفه ظهور خواهند کرد. در کتاب «**البريقة**» و «**الحديقة**» این احادیث از **بخاری و مسلم** روایت و شرح کرده شده‌اند. از میان این فرقه‌های گمراه کسانی با عنوان‌هایی چون عالم بزرگ اسلام و پروفیسور دین ظاهر می‌شوند. نبایست فریب نوشته‌ها و کنفرانس‌های آنها را خورد و برای نیفتادن در تله‌ی این دزدان دین و ایمان، بایستی بسیار هشیار بود. به غیر از این مسلمانان جاهل، کمونیست‌ها و ماسون‌ها از یک سو، و میسیونرهای مسیحی و وهابیهای خودفروختهٔ به انگلیس، همراه با یهودیان صهیونیست از سوی دیگر با روش‌های تازه در صدد فریب جوانان

مسلمان بوده و با سرهم کردن نوشته‌ها، فیلم و تئاترها و با استفاده از نشریات ساختگی و دروغین رادیو و تلوزیون، در پی از بین بردن اسلام و ایمان هستند و در این راه ملیاردها دولار هزینه می‌کنند. علمای اسلام رَحِمَهُمُ اللهُ تَعالی به همه‌ی این گروه‌ها جواب‌های لازم را از قبل داده و آنها در کتابها به ثبت رسانیده‌اند. آنان دین خداوند متعال و راه سعادت و خوشبختی را خبر داده و بیان نموده‌اند.

کتاب **اعتقادنامه** اثر عالم فرزانه مولانا خالد بغدادی عثمانی قُدِّسَ سِرُّهُ که از علمای حقیقی و ربانی است را برگزیدیم. این کتاب توسط مرحوم حاجی فیض الله کماخی به ترکی با نام **فرائد الفوائد** ترجمه و در سال ١٣١٢ هـ. در مصر طبع شده است. کتاب «**اعتقادنامه**» به زبان فارسی نگاشته شده است. در تحقیق این اثر از چهار نسخهٔ خطی بهره گرفته شده است. این نسخ عبارت‌اند از:

١- نسخهٔ اول که نسخهٔ اصلی می‌باشد و در حاشیهٔ آن تصحیحات و منهوات مؤلف‌مولانا خالد بغدادی قدّس سرّه جای دارد. در دانشگاه استانبول، کتابخانهٔ نوادرخطی، قسمت نوشته‌های ابن الأمین، شمارهٔ: (١٠١٢٧ ف) موجود می‌باشد. این اثر شامل ١٣ ورق و در ابتدا و انتهای نسخه دو عدد مکتوب حضرت مولانا خالد استنساخ شده است.

٢- کتابخانهٔ سلیمانیه، قسمت نوشته‌های رشید افندی، شمارهٔ: (٤٤١). این نسخه در ٣٣ ورق و در ضمن مجموعه‌ای که تاریخ استنساخش در سال ١٢٣٦هـ. می‌باشد نوشته شده است. این مجموعه به ترتیب متشکل از: **اعتقادنامه** اثر مولانا خالد قدس سره، **دیوان** مولانا خالد، **مکتوبات** أحمد بن یحیی شرف الدین منیری قدس سره و **فوائد المریدین** ایضا اثر حضرت شرف الدین منیری می‌باشد.

٣- کتابخانهٔ سلیمانیه، قسمت نوشته‌های اسعد افندی، شمارهٔ: (١٢٠٥). اثر ٣٠ ورق بوده و در سال ١٢٣٣هـ. استنساخ شده است.

٤- کتابخانهٔ سلیمانیه، قسمت نوشته‌های اسعد افندی، شمارهٔ: (١١٩٣). اثر

۲۱ ورق می‌باشد و در آخر نسخه مکتوبی از مکتوبات امام ربانی قدس سره نوشته شده است.

توضیحاتیکه داده‌ایم را برای جدا کردن از متن اصلی در بین دو قلاب بدین شکل [] قرار دادیم[۱]. خدا را حمد و سپاس که توفیق نشر آن را میسّر نمود. ترجمهٔ عربی و ترکی آنرا نیز کتابخانهٔ حقیقت با نام (**ایمان و اسلام**) نشر کرده است.

عالم گرانقدر علاء الدّین حصکفی رَحِمَهُ اللّهُ تَعالیٰ صاحب کتاب **دُرُّ المختار** در آخر مبحث نکاح کافر می‌فرماید که: «دختر مسلمانی که قبل از بلوغ نکاح کرده شده است اگر در هنگام رسیدن به سن بلوغ، ضروریات دینی را هنوز یاد نگرفته و نداند، نکاحش فاسد خواهد شد [یعنی مرتد می‌شود]. باید صفات الهی را به او یاد داد و او نیز تکرار کرده بگوید: به اینها ایمان آوردم».

علّامه ابن عابدین در توضیح آن می‌فرماید که: «دختر در هنگام طفولیت به تبعیت از پدر و مادر خود مسلمان است و در وقت بلوغ، تبعیت او از دین والدینش ادامه پیدا نمی‌کند و بدلیل ندانستن دین اسلام در این حالت مرتد می‌شود و تا وقتی که شش رکن ایمان را یاد نگرفته و ایمان نیاورد و همچنین به ضرورت تبعیت از دین اسلام ایمان آورده نشود اگر چه کلمه توحید یعنی (**لا إله إلّا الله محمّد رسول الله**) را هم بر زبان آورد، مسلمانی او ادامه پیدا نمی‌کند. بایستی شش رکن مذکور در (**آمنت بالله**...) را یاد بگیرد و به آنها ایمان آورد. و همچنین لازم است که بگوید: اوامر و نواهی خداوند متعال را قبول کردم».

از این گفتهٔ علّامه ابن عابدین فهمیده می‌شود که یک شخص کافر، هنگامی که کلمه‌ی توحید را بر زبان آورده و به معنی آن اجمالا ایمان بیاورد در همان لحظه مسلمان می‌گردد. فقط مانند هر مسلمان دیگری او نیز در اولین فرصت ارکان ایمان که در جملهٔ: (**آمَنْتُ بِاللهِ وَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ مِنَ**

---

(۱) در اینجا در بیان مسائل فقهی اکثرا مذهب حنفی رعایت شده است.

اللهِ تَعالىٰ وَالْبَعْثُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ أَشْهَدُ أَن لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسولُهُ) مذکور است رابايد حفظ کرده و معنای آن و معلومات دينی که برای او لازم و ضروريست را ياد بگيرد. فرزند يک شخص مسلمان نيز اگر اين شش رکن و معلومات دين اسلام را نياموزد و ايمان آوردن خود را به زبان نياورد، در هنگام عاقل شدن و رسيدن به سن بلوغ مرتد می‌شود. بعد از ايمان آوردن در اولين فرصت پرسيدن و يادگرفتن معلومات دينی يعنی فرض‌ها، حرام‌ها، وضو و غسل، نماز خواندن و پوشاندن محل عورت نيز بر او فرض می‌باشد. بر شخصی که از او در مورد اين مطالب سؤال کرده می‌شود نيز فرض است که تعليم و آموزش دهدو يا به کتاب‌های دينی صحيح و معتبر راهنمائی کند. اگر در نزديکی خويش شخصی را برای پرسيدن و يا اينچنين کتابی را برای استفاده کردن پيدا نکرد، بر او فرض می‌گردد که جست وجو بکند، اگر اين فرض را به جای نياورده و جست و جو نکند، کافر می‌گردد. و تا زمانی که جواب پرسش‌های خود را پيدا می‌کند در جهل و نادانی خود معذور است. کسی که فرضها را در وقت خود به جای نياورده و مرتکب حرام شود در جهنم عذاب خواهد ديد. در مورد ارکان ششگانهٔ ايمان در اين کتاب معلومات مفصل و وسيعی وجود دارد. بر هر مسلمانی لازم است که اين کتاب را به خوبی بخواند و برای خواندن فرزندان و آشنايان خود سعی و تلاش بکند.

در اين کتاب هنگام نوشتن معانی آيات قرآن کريم عبارت «مآلًا فرموده شده است» را ذکر کرديم و اين به معنی: ‘‘علمای تفسير اين چنين بيان فرموده‌اند’’ می‌باشد. زيرا معانی صحيح آيات قرآنی را تنها رسول خدا -عَلَيهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- دانسته و آنرا به اصحاب کرام تعليم فرموده‌اند. علمای تفسير نيز اين احاديث شريف را از احاديث ساختگی و دروغين منافقان، زنديقان و رجال دينی لامذهب خود فروختهٔ به کافران انگليسی جدا کرده‌اند و نيز هنگاميکه احاديث شريف را پيدا نکرده‌اند با تبعيت از اصولی که در علم تفسير بيان شده است آيات قرآنی را معنی

و تفسیر نموده‌اند. به معانی داده شده به آیات قرآنی توسط جاهلان دین که زبان عربی را دانسته ولی از علم تفسیر بی خبرند تفسیر قرآنی گفته نمی‌شود. به همین دلیل است که در حدیث شریف: (**هر کس که قرآن کریم را بر حسب رأی خود معنی کند کافر می‌شود**) ذکر شده است.

خداوند متعال همهٔ ما را در راه راستی که علمای اهل سنّت بیان فرموده‌اند ثابت قدم فرموده و نگاه دارد. و ما را از فریب خوردن به وسیلهٔ گفته‌های پر از نیرنگ و فریبکارانهٔ جاهلان دین و منافقان و لامذهبانی که عناوینی همچون عالم بزرگ اسلام را به دروغ بر خود حمل می‌کنند، حفظ بفرماید. آمین.

تمامی کتب نشر شده توسط حقیت کتاب اوی در هر زبانی به وسیله انترنت به تمامی دنیا در حال انتشار است.[١]

هجری قمری	هجری شمسی	میلادی
١٤٢٢	١٣٨٠	٢٠٠١

[همه کسرا همی باید که سه کار * یکی آنست که ایمانت قوی دار
مقید شو به دین در هر مکانی * و هم علم فقه را خوب بدانی
و نیز آنکه به دل اخلاص داری * چنانت هیچ عجب و ریا نداری
این همه بنیاد دینت ای محقق * که باید با یکدگر کنند تحقق
عمل مقبول نگردد بی اخلاص * وگرخواهیش تصوف کانِ اخلاص]

(١) تمامی کتب علمای اهل سنت به زبانهای گوناگون که توسط کتابخانه و نشریات (حقیقت کتاب اوی) به طبع رسیده است را می توانید از آدرس اینترنتی www.hakikatkitabevi.net به صورت رایگان دانلود کنید.

- ۱ -

پیش گفتار

[حضرت مولانا خالد بغدادی -قَدَّسَ اللهُ تعالی سِرَّهُ العزیز- در اینجا قبل از شروع به تألیف کتاب با نوشتن مکتوب هفدهم از جلد سوم مکتوبات امام ربانی[۱] احمد فاروقی سرهندی -قَدَّسَ اللهُ تعالی سِرَّهُ العزیز- خواسته‌اند که به کتاب خود زینت و برکت ببخشند. امام ربانی در این مکتوب خود می‌فرمایند که:]

{بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ

الحَمْدُ للهِ الَّذی أَنْعَمَ عَلَیْنا وَهَدانا إِلَی الإِسْلامِ وَجَعَلَنا مِنْ أُمَّةِ سَیِّدِ الأَنامِ عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلاةُ وَالسَّلاَمُ.

باید دانست که حضرت حق —سُبْحانَهُ و تَعالیٰ- منعم علی الإطلاق است. اگر وجود است از جناب قدس او تعالیٰ موهوب است واگر بقاست هم از آن حضرت -جَلَّ سُلْطانُهُ- عطاست واگر صفات کامله است هم از رحمت شاملهٔ اوست -سُبْحانَهُ وَ تَعالیٰ-. زندگی ودانایی وتوانایی و بینایی و شنوایی و گویایی، همه از آن حضرت -جَلَّ شَأْنُهُ- مستفاد است و انواع نعم وصنوف کَرَم که از حدّ و عدّ بیرون است هم از آن جناب قُدس مُفاض. ازالهٔ عُسر و شدّت، او می‌فرماید تعالیٰ واجابت دعوت و دفع بلا، او می‌نماید سُبْحانَهُ.

رزّاق است که از کمال رأفت خود، ارزاق عباد را بعلّت گناهانشان، منع نکند. ستّار است، که از وفور عفو وتجاوز، هتک حرمتشان به ارتکاب سیّئات، ننماید. حلیم است، که در مؤاخذه و عقوبتشان استعجال نفرماید. کریم است، که عموم کرم خویش، از دوست ودشمن باز ندارد. واجلّ و اعظم این نعم و اعزّ و اکرم

---

(۱) امام ربانی در سال ۱۰۳۴ هـ. ق/۱۶۲۴ م. وفات کردند.

اینها، دعوت به اسلام است و هدایت به دار السَّلام و دلالت به متابعت سیّد الأنام -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ-، که حیات ابدی و تنعّمات سرمدی، بدان مربوط است و رضای مولیٰ و لقای او سُبْحانَهُ، به آن منوط. بِالجمله اِنعام واکرام و احسان او تعالیٰ، أَظهَرُ مِنَ الشَّمْس است و أَجلی مِنَ القَمَر[۱].

اِنعام دگران، به اِقدار وتمکین اوست تعالیٰ و احسانشان از قبیل «**اَلاِسْتِعارَةُ مِنَ الْمُسْتَعیرِ وَ السُّؤالُ مِنَ الفَقیرِ**[۲]». نادان در رنگ دانا، به این معنی اقرار دارد و غَبی مثل ذکی، به این امر معترف.

بیت:

گر برتن من زبان شود هر مویی * یک شکر تو از هزار نتوانم کرد[۳]

و شک نیست که بداهت عقل، حکم به وجوب شکر مُنعِم می نماید و تعظیم و توقیر و تکریم او را لازم می داند. پس شکر حضرتِ حق -سُبْحانَهُ وَ تَعالیٰ- که مُنعمِ حقیقی اوست -سُبْحانَهُ-، به بداهت عقل واجب گشت و تعظیم و تکریم او تعالیٰ لازم آمد. وچون حضرت حق -سُبحانَهُ وَتَعالیٰ- در کمالِ تقدُّس و تنزُّه است و عباد در نهایت تدنُّس و تلوُّث، از کمالِ بی مناسبتی، چه در یابند که تعظیم و توقیر او تعالیٰ در چیست و تکریم او -سُبْحانَهُ وَ تَعالیٰ- در کدام!

بسا است که إطلاق بعضی امور را بر آن جنابِ أقدس، ایشان مُستحسَن دانند و فی الحقیقة نزد او تعالیٰ مُستهجَن باشد. تعظیم خیال کنند، توهین بُوَد. تکریم تصوُّر نمایند، تحقیر باشد. پس تا زمانی که تعظیم و تکریم او تعالیٰ از جناب قدسِ او سُبْحانَهُ مُستَفاد نشود، شایان شکر او نباشد -سُبْحانَهُ- و قابل عبادت او نبوَد -تعالیٰ-. چه، حمدی که از نزد ایشان باشد، نزدیک است که هَجو بُوَد و مَدْح، قَدْح

(۱) روشن تر و نمایان تر از آفتاب و هویداتر از ماه می‌باشد.

(۲) عاریت خواستن چیزی از عاریت گیرنده و درخواست کردن چیزی از شخص فقیر.

(۳) شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره.

گردد. و تعظیم و توقیر و تکریم او تعالیٰ، که از آن حضرت مستفاد گشته است، نسبت به ما همین شریعت حقّه است عَلیٰ مَصْدَرِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ.

اگر تعظیم قلبی است، در شریعتِ حقّه مبیَّن شده است واگر ثنای لسانیست، هم آنجا مُبَرهَن است. اَعمال و اَفعالِ جوارح را نیز صاحب شریعت، به تفصیل بیان فرموده است.[به فرامین الهی و وظائف بندگی امر شده از جانب خداوند متعال **اسلامیت** گفته می‌شود].پس ادای شکر او تعالیٰ، منحصر در اِتیانِ شریعت گشت قلبًا و قالبًا و اعتقادًا و عملًا. و هر قِسم تعظیم و عبادتِ او تعالیٰ که بماورای شریعت ادا نموده آید، شایانِ اعتماد نباشد. بلکه بسا هست که مُحصِّل اَضداد بوَد وحَسَنهٔ مُتَوهِّمه، فِي الحقیقة سیّئه باشد. پس‌به مُلاحظهٔ بیان مذکور، عمل به شریعت، به عقل نیز واجب آمد و ادای شکر مُنعِم تعالیٰ بی اتیان آن، متعذِّر گشت. [از اینجا دانسته شد که خردمندان برای به جای آوردن شکر خدای تعالی لازم است که از حضرت محمّد تبعیت کنند. به راه ایشان **اسلامیّت** گفته می‌شود. به کسی که از راه او تبعیت کند **مسلمان** گفته می‌شود. شکرگذاری پروردگار یعنی تبعیت از حضرت محمد را **عبادت کردن** می‌گویند. علوم اسلامی به دو دسته علوم دینی و فنی تقسیم می‌شوند. مدعیان اصلاح در دین به علوم دینی **اسکولاستیک** و به علوم فنی **راسیونال** می‌گویند].

و شریعت، دو جزء دارد: اعتقادی و عملی؛ اعتقادی از اصول دین است.[و به آن معلومات ایمانی گویند. ایمان به صورت اجمالی به معنی باور داشتن به شش رکنی که رسول خدا بیان فرموده و نیز قبول شریعت اسلام و پرهیز از استعمال آنچیزی که علامت کفراست در قول و عمل می‌باشد. یادگیری این علامات کفر و پرهیز از آنها لازم و ضروریست. صاحب ایمان را **مسلمان** گویند]. و عملی [اینها مسائل مربوط به عبادات‌اند و أوامر و نواهی که با بدن و قلب باید رعایت شوند را شامل می‌شوند. به آنچه که انجام دادن آن امر شده فرض، و آن را که از انجامش

نهی شده حرام گویند] از فروع دین [که به آن معلومات، **احکام اسلامی** و یا **شریعت‌اسلامی** گفته می‌شود].

[بر هر کسی اولین چیزی که لازم است گفتن (**کلمۀ توحید**) و باور به معنای آن است. کلمه توحید (**لا إله إلّا الله محمّد رسول الله**) می‌باشد و معنای آن (خدا هست و یگانه است وحضرت محمد علیه الصّلاة والسّلام پیامبر اوست) می‌باشد. باور کردن به آن (ایمان آوردن) و (مسلمان شدن) نامیده می‌شود. و به کسی که ایمان و باور داشته باشد (**مؤمن**) و (**مسلمان**) گفته می‌شود. ایمان باید که دائمی باشد و برای این امر از انجام چیزهائی که سبب کفر می‌شوند و همچنین از به کار بردن چیزهائی که علامت کفر می‌باشند باید پرهیز کرد.

قرآن کریم کلام خداوند متعال است. خداوند متعال قرآن کریم را توسط ملائکه‌ای به نام حضرت جبرئیل علیه السّلام بر حضرت محمّد علیه الصّلاة والسّلام نازل فرمودند. کلمات قرآن کریم عربی می‌باشد. این کلمات را خداوند کنار هم چیده است. عبارات عربی قرآن کریم به صورت حرف و کلمات از طرف خداوند متعال در قالب آیات منظّم نازل شده‌اند. معانی این حروف و کلمات کلام الٰهی را در بر می‌گیرد. به این حروف و کلمات **قرآن کریم** گفته می‌شود. و معانی‌ای که کلام الٰهی را نشان می‌دهند نیز قرآن می‌باشند. این قرآن که کلام الٰهی است مخلوق نیست. و مانند صفات دیگر الٰهی ازلی و ابدی می‌باشد.

جبرئیل علیه السّلام هر سال یک بار آمده آیات قرآن کریم که تا آن وقت نازل شده است را طبق ترتیب آن در لوح محفوظ تلاوت کرده و پیامبرمان نیز تکرار می‌فرمود. در سالی که پیغمبر علیه الصّلاة والسّلام ارتحال فرمودند جبرئیلعلیه السّلام دوبار آمده و هر بار تمامی قرآن کریم را با هم تکرار نمودند. پیامبر علیه السّلام و بسیاری از أصحاب تمامی قرآن را از حفظ بودند. در سال رحلت رسول الله صلی الله علیه وسلّم خلیفۀ ایشان حضرت ابوبکر صدیق آن دسته از صحابه که حافظ

قرآن کریم بودند را و همچنین لوح‌ها و دست‌نوشتهائی که بر آن نوشته شده بود را یک جا جمع کرده و به هیئتی از أصحاب دستور دادند تا تمامی قرآن را یکجا بنویسند. به این ترتیب کتابی که به آن **مصحف** گفته می‌شود به میان آمد. و سی و سه هزار صحابی اجماع کردند بر اینکه هر حرف از این مصحف شریف در جایی که می‌بایست باشد بی کم و کاست قرار گرفته است.

به فرموده‌های رسول اکرم **حدیث شریف** گفته می‌شود. و به آن قسم از احادیثی که معانیشان از جانب خداوند متعال و الفاظشان از جانب رسول الله علیه السلام است، **احادیث قدسی** اطلاق می‌شود. کتب حدیثی بسیارند. از میان آنها کتاب **صحیح بخاری** و **صحیح مسلم** مشهورند. در بین أوامر الٰهی معلوماتی که به آن اعتقاد باید کرد را «**مسائل ایمانی**» و چیزهائی که باید انجام داد را «**فرض**» و آنهائی را که نباید انجام داد را «**حرام**» گویند. به فرضها وحرامها «**أحکام اسلامی**» گفته می‌شود. کسی که حتی به یکی از معلومات (قطعی) بیان شده در دین اسلام باوری نداشته باشد **کافر** می‌شود.

بعد از اطاعت از أوامر الٰهی در مرحلهٔ دوم بر انسان لازم است که قلب خود را پاک کند. هنگامی که قلب گفته می‌شود دو چیز از آن مفهوم است. یکم به تکه‌ای از گوشت که در سینه جای دارد **قلب** گویند. قلب به این معنایش در حیوانات نیز موجود است. دومین معنی مفهوم از آن قلبی است که در این پارچه از گوشت جای دارد و آنرا نمی‌توان دید. به این قلب **دل** گویند. و قلبی که در کتب دینی از آن بحث کرده می‌شود همین دل می‌باشد. و جایگاه آموزه‌های دین اسلام این قلب است. و نیز ایمان آورنده و انکار کننده همین قلب است. قلبی که ایمان آورده تمیز و قلب انکار کننده ناپاک و مرده است. اولین وظیفهٔ ما سعی در تمیز کردن قلب می‌باشد. انجام عبادتها خصوصا نماز به جای آوردن و استغفار کردن موجب تمیزی قلب می‌شود. ارتکاب حرام سبب خرابی قلب است. پیامبرمان

فرمودند که: «**بسیار استغفار کنید، کسی که به استغفار کردن مداومت داشته باشد خداوند او را از همهٔ امراض و بلاها محفوظ نگاه می‌دارد و به او از جایی که تصوّرش را هم نمی‌کند روزی می‌رساند**». استغفار یعنی گفتن «**أَستغفر الله**» (خدایا من را عفو کن) می‌باشد. برای قبولی دعا لازم است شخص دعاگو مسلمان بوده، از گناهانش توبه کرده و به معنای آن واقف و بدان ایمان داشته باشد. دعائی که با قلبی سیاه و ظلمانی کرده شود قبول واقع نمی‌گردد. هر کس که بر خواندن پنج وقت نماز مداومت داشته و سه بار دعای استغفار را بخواند، قلب او نیز پاک شده و شروع به ذکر خواهد کرد. اگر دعا بدون همراهی قلب، تنها با زبان گفته شود فائده‌ای نخواهد داشت.

معلومات و آموزه‌های دین اسلام همانا معلوماتی هستند که در کتب علمای **اهل سنت و جماعت** نوشته شده‌اند. در میان آموزه‌های اعتقادی و عملی‌ای که علمای اهل سنت بیان کرده‌اند آن دسته از مسائلی که در قرآن کریم و احادیث شریفه با **نص قطعی و آشکار** خبر داده شده‌اند را اگر کسی انکار کند **کافر** می‌شود. اگر اینچنین شخصی بی‌ایمانی خود را پنهان کند به او **منافق** گفته می‌شود. و اگر در حالی که بی ایمانی خود را پنهان کرده، خود را مسلمان نشان داده و به فریب مسلمانان مشغول باشد او را **زندیق** گویند. اگر نصوصی که معنایشان آشکار و قطعی نیست را به خطا تأویل کرده و نادرست اعتقاد کند کافر نمی شود. ولی به خاطر اینکه از راه درست اهل سنت جدا شده است به جهنم خواهد رفت. اینچنین شخصی به دلیل اینکه به نصوص آشکار و قطعی ایمان آورده است در جهنم ابدی نخواهد ماند و از آن بیرون آورده شده به بهشت داخل خواهد کرده شد. به این گروهها «**اهل بدعت**» و یا «**فرقه‌های گمراه شده**» گفته می‌شود که به ۷۲ فرقهٔ گوناگون تقسیم می‌شوند. اعمال و عبادتهای اینان و کافران و کسانی که از دین برگشته مرتد شده‌اند و نیکی و خدماتی که به بشریت ارزرانی داشته‌اند

هیچکدام‌شان قبول نخواهد شد و در آخرت به آنها نفعی نخواهد رساند. به مسلمانانی که اعتقادشان صحیح است «**اهل سنت و جماعت**» و یا «**سُنّی**» گفته می‌شود که در انجام عبادات به چهار مذهب عملی تقسیم می‌شوند. اَتباع این چهار مذهب می‌دانند که همگی بر طریق اهل سنت‌اند و یکدیگر را دوست می‌دارند. کسی که پیروی یکی از این مذاهب چهارگانه را نکند اهل سنت نمی‌باشد. در مکتوبات امام ربّانی خصوصا در جلد اول مکتوب ۲۸۶، و در حاشیهٔ طحطاوی بر **درّ المختار** در باب ذبایح، و در کتاب «**البصائر لمنکر التوسل بأهل المقابر**»، همراه با دلایل آن نوشته شده است کسانی که از راه اهل سنّت تبعیت نکنند کافر و یا اهل بدعت می‌باشند. این دو کتاب به زبان عربی بوده و کتاب البصائر در هندوستان در سال [١٣٩٥ هـ.] ١٩٧٥ م. نوشته شده و به طبع رسیده و بعدها در استانبول از طرف نشریات حقیقت کتاب اوی به طریق اوفست به دفعات چاپ و نشر گردیده است.

کسانی که عبادات خود را موافق یکی از مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت به جای می‌آورند اگر گناهی مرتکب شوند و یا اینکه در عباداتشان کمکاری کرده باشند در صورت توبه کردن گناهانشان عفو می‌شود. در صورت عدم توبه اگر خدا بخواهد آنها را می آمرزد و در جهنم داخل نمی‌کند. و اگر بخواهد به اندازهٔ گناهانشان عذاب داده خواهند شد و در نهایت آنها را از عذاب خلاصی خواهد بود. کسانی که حتی یکی از معلومات آشکار و قطعی که به صورت ضروری در دین دانسته می‌شوند یعنی آموزه‌های دینی‌ای که حتی جاهلان نیز از آن مطلع می‌باشند را انکار می‌کنند در جهنم ابدی عذاب خواهند دید. به اینها **مرتد و کافر** گفته می‌شود.

کافران به دو دسته تقسیم می‌شوند: اهل کتاب و اهل شرک. به فرزندان پدر و مادر مسلمانی که بعدها از دین خارج می‌گردند **مرتد** گفته می‌شود. ابن عابدین رحمة الله علیه در بحث حرمت نکاح به سبب شرک می‌فرماید که: «مرتد، ملحد،

زندیق، مجوسی، بت پرست، فلاسفهٔ قدیم یونان، [برهمن‌ها و بودیستهایی که امروزه موجود هستند]، منافقین، غلات و افراطی‌های منسوب به یکی از ۷۲ فرقهٔ اهل بدعت که به سبب افراطشان از دین خارج شده‌اند، باطنیان، اباحی‌ها و دورزی‌ها همگی کافران بدون کتاب و مشرک می‌باشند». کمونیستها و ماسونها هم اینچنین می‌باشند. به مسیحیان و یهودیان که به کتابهای نازل شده از آسمان فقط تحریف شدهٔ **تورات** و **انجیل** ایمان دارند، کافران اهل کتاب گفته می‌شود. اینها اگر باور به صفات الوهیت در مخلوقی داشته باشند **مشرک** می‌شوند. **صفات ذاتی** و **ثبوتی** خداوند متعال را **صفات الوهیت** گویند.

هر کسی از کافران یکی از این دو قسم در صورت ایمان آوردن و مسلمان شدن از رفتن به جهنم رهایی پیدا می‌کند و مسلمانی بی‌گناه و تمیز می‌گردد. فقط لازم است که مسلمانی **سُنّی** باشد. سُنّی بودن یعنی اینکه کتاب یکی از علمای اهل سنت رحمهم الله تعالی را خوانده و یاد بگیرد و ایمان و گفته و کردارش موافق آن باشد. در دنیا مسلمان بودن و یا نبودن یک انسان از گفته‌ها و اعمال آشکار او در حالتی که ضرورتی نباشد دانسته می‌شود. با ایمان رفتن ویا نرفتن این شخص به آخرت در نفس آخرش معلوم می‌گردد. مرد و زن مسلمانی که گناه کبیره انجام داده‌اند، اگر با قلبی پاک توبه کنند گناهانشان قطعا عفو می‌گردد و بی گناه و تمیز می‌شوند. حقیقت **توبه** و چگونگی آن در کتب علمای اهل سنت مانند کتاب فارسی «**کیمیای سعادت**» نوشته شده است. این کتاب توسط نشریات حقیقت کتاب اوی طبع شده است.

دقت: میسیونرها برای گسترش مسیحیت، یهودیان برای گسترش طالموت، کتابخانهٔ حقیقت در استانبول برای گسترش اسلام تلاش می‌کند و ماسون‌ها سعی در نابودسازی ادیان دارند. کسی که دارای عقل، دانش و انصاف باشد از میان این‌ها، حقیقت را درک کرده و برای نشر آن همکاری می‌کند و وسیله‌ای برای به

سعادت رسیدن تمام انسان ها در دنیا و آخرت خواهد شد.

امروز تمام مسلمانان جهان به سه فرقه تقسیم شده‌اند. فرقه اول کسانی‌اند که در راه اصحاب کرام بوده، مسلمانان حقیقی‌اند. به اینان (**اهل سنّت**) و (**سنّی**) و (**فرقهٔ ناجیه**) یعنی فرقه نجات یافته از جهنم گویند. فرقه دومی کسانی‌اند که با اصحاب کرام دشمن می‌باشند. به اینها **شیعه** و **فرقه ضاله** یعنی فرقه گمراه شده گویند. سومین آنان با سنی‌ها وشیعه‌ها دشمن می‌باشند. که به اینها **وهابی** و **نجدی** گویند. زیرا اینها، نخستین بار در شهر نجد، واقع در عربستان ظهور کردند. به اینها **فرقهٔ ملعونه** نیز گویند.زیرا این فرقه مسلمانان را کافر می گویند که در کتاب فارسی **ردّ وهابی** نگاشته شده است. پیغمبرمان بر کسانیکه به مسلمانان کافر می گویند لعنت کرده است. یهودیان وانگلیس‌ها مسلمانان را به این سه فرقه تقسیم کرده‌اند.

هر کسی از هر فرقه‌ای که باشد، اگر تابع نفس خود شده و قلب خود را آلوده ساخته باشد به جهنم می‌رود. بر هر مؤمنی برای تزکیهٔ نفس خویش از کفر و گناهی که در اصل خلقت نفس موجود است، لازم است بسیار کلمهٔ توحید یعنی (**لا إله إلّا الله**) را بخواند و برای تصفیه قلب، از کفر و گناهی که توسط نفس و شیاطین، دوستان بد و خواندن کتاب‌های گمراه کننده به آن وارد می‌شود ذکر (**أستغفر الله**) را بسیار باید خواند. دعاهای کسانی که از اسلامیت اطاعت می کنند قطعًا مورد قبول واقع می گردد. کسانی که نماز نمی‌خوانند، به زنان بی‌حجاب و به محل عورت برهنهٔ دیگران نگاه می‌کنند، و کسانی که حرام می‌خورند و می‌نوشند، این چنین کسانی معلوم می‌شود که از اسلام اطاعت نمی کنند و دعاهایشان قبول نمی گردد.]

فاقد اعتقاد، از اهل نجات نیست وخلاصی از عذاب آخرت در حق او متصوّر نه. و فاقد عمل، احتمال نجات دارد که امر او مفوَّض به مشیئت اوست – سُبْحانَهُ وَ تَعالیٰ –، که اگر خواهد عفو فرماید و اگر خواهد به قدر ذَنب، عذاب کند. خُلود در نار مخصوص به فاقدِ اعتقاد است و مقصور بر منکرِ ضروریّاتِ دین.

فاقدِ عمل، اگر چه معذَّب شود، اما خُلود در نار در حق او، مفقود است}.

[کنون که نرفته وجودت ز دست * و چرخ فلک تلخی نکرده است
تو هم شکل و معنی را دارنده‌ای * تو دنیاوعقبا را خواهنده‌ای
دلا از دوستی دنیا بشو بر حذر * که تا آید از عالم ارواحت خبر
حرام‌ها را ترک کن و فرائض بیاب * که تارک فرضها بود حالش خراب]

- ۲ -

اعتقادنامه

تا اینجا کلام حضرت قُطبُ الطَّرایق و غَوثُ الخَلائِق، «**امام ربّانی مجدّد ألفِ ثانی**» است -قُدِّسَ سِرُّه-، که با تسمیّه و تحمید به عین عبارت ایشان ایراد کرده شد تَیَمُّنًا وَ تَبَرُّکًا. شاید که به برکت این کلمات مبارکه، واهب بی مانند این رساله را از این مسکین بی بضاعت قبول و بهانهٔ آمرزش او فرماید، که «**بهشت را به بها، ندهند، به بهانه دهند**». و به همین امید و تمنّی، این رساله را به صورتِ شرحِ حدیثِ حضرت سرور کائنات -عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ أَفْضَلُ الصَّلَواتِ وَالتَّسْليماتِ- ادا نمود، بُوَد که شمّه‌ای از برکاتِ آن کلماتِ تامّه، عائد این «**اعتقادنامه**» شود و بدان سبب، عقائد مسلمانان را صلاحی و این مجرم معترِف را فلاحی بهم رسد. استدعا از حضرت کریم بی نیازِ بنده نواز اینکه، با وجود قِلّتِ اخلاص و عدم صفای نیّت، این عمل وسایر اعمال را از این فقیر خطاکار بپذیرد و او را به هَفَواتِ نفسِ خسیس و تلبیسِ ابلیس نگیرد، که اعمال ما گرفتاران را جز در دار الإحسان بی‌نیازی او مقداری وزنِ ناسرهٔ کردارِ ما ناسِزایانرا جز در صرافخانهٔ فضلِ او، عیاری نیست. **إِنَّهُ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمينَ وَأَكْرَمُ الأَكْرَمينَ**[۱].

---

(۱) براستی که فقط اوست مهربانترین مهربانان و بخشاینده ترین بخشایندگان.

افتتاح کلام

بدان که اجماع فرقهٔ ناجیهٔ اهل سنّت -شَکَرَ اللهُ مَساعیهِم الجَمیلَةَ- مُنعَقِد است بر اینکه بر هر **مُکَلَّفِ** [یعنی هر عاقل و بالغ، أعم از زن و مرد] مُسلم، استدلال بر وجود ذات أقدس واجب الوجود و صفات سلبیّه و ثبوتیّهٔ او تعالیٰ، واجب است و بعضی گویند اولِ واجبات است. [در اینجا جهالت عذر نیست و ندانستن آن معصیت است.] پس به تأیید الٰهی و امداد حضرتِ رسالتپناهی -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْمَصونانِ عَنِ التَّناهی- می‌گوید پیش از شروع در مقصود، درماندهٔ ورطهٔ نایافت و مهجوری و دست و پا بستهٔ سلسلهٔ خودبینی و مغروری و نیازمند بارگاه اقدس، «**خالد کردی شهرزوری**[۱]» بی تکلُّفِ عبارتْ آرائی و خالی از تَصَنُّعِ فصاحتْ نمائی:

[**صفات ذاتی** الله تعالی شش تا می‌باشد. اینها: «**وجود، قِدَم، بَقا، وَحدانیت، مُخالَفَةٌ لِلحَوادِث و قِیام بِنَفسِهِ**» می‌باشند. **وجود** یعنی به خودی خود موجود بودن. **قدم** یعنی وجودش پیشین و ابتدائی ندارد. **بقا** یعنی وجودش ابدی و أصلاً نیست نخواهد شد. **وحدانیت** به معنی این است که از هیچ لحاظی شریک و نظیر و شبیهی ندارد. **مخالفة للحوادث** یعنی در هیچ چیز به هیچ یکی از مخلوقها از هیچ لحاظی شباهت ندارد. **قیام بنفسه** یعنی وجودش از خود بوده و برای دوام وجودش به هیچ چیزی محتاج نمی‌باشد. هیچ یک از این صفات ششگانه در هیچ مخلوقی وجود ندارد. و به هیچ مخلوقی نیز به هیچ صورت تعلّقی و ارتباطی ندارند. بعضی از علما صفت وحدانیت و مخالفة للحوادث را عین هم دانسته و صفات ذاتی را پنج تا ذکر کرده‌اند.]

([۱]) خالد بغدادی ۱۲۴۲ هـ. [۱۸۲۴ م.] در شام وفات نمود.

عالم [امروزه بدان طبیعت گویند] که تمام ما سِوَی اللهْ است [همه چیز جز خداوند متعال] ممکن و حادث است، [می‌تواند بعد از نیستی هست شود و پس از هستی نیست و معدوم گردد] أَعنی بعد از عدم بوجود آمده است. بدلیل قول رسول الله -صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ-: (**كَانَ اللهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ**)[۱] وبدلیل تغیُّر او؛ چه قدیم هرگز مُتَغَیِّر نشود، مانند ذات و صفات حق تعالیٰ.

[در حالی که در قلمرو عالم، در رویدادهای فیزیکی، ماده تغییر حالت می‌دهد. در واکنشهای شیمیایی، جوهر و ساختار مواد تغییر می‌کند. می‌بینیم که اجسامی ناپدید شده و به اجسام دیگری تحول پیدا می‌کنند. امروزه در تغییرات جدید اتمی و واکنشهای هسته‌ای، ماده وعنصر نیز از بین رفته و تبدیل به انرژی می‌شوند. این تغییر و تغیرات در اجزای عالم و حصول بعضی از دیگری نمی‌تواند که از ازل بوده باشد. بایستی که ابتدائی داشته و از مواد اولیه و عناصری که از نیستی پدیدار گشته‌اند به وجود آمده باشند.]

و حدوث [یعنی هستی بعد از نیستی و عدم] دلیل امکان است؛ [وجود به معنای بودن است. وجود بر سه قسم است:

اولی: «**واجبُ الوُجود**»، یعنی وجودی که بودن آن لازم و ضروری است و همیشه وجود دارد. در پیشین ازلی وپسین ابدی هرگز نمی‌تواند از بین برود و نباشد. فقط الله تعالی واجب الوجود است.

دومی: «**مُمتَنِعُ الوجود**» است. یعنی نمی‌تواند وجود داشته باشد وهمیشه باید در نابودی باشد. شریک باری اینچنین است. یعنی خدای دوّمی مثل الله تعالیٰ که شریک او سبحانه باشد، نمی‌تواند وجود داشته باشد.

سومی: «**مُمکِن الوجود**»، یعنی ممکن است وجود داشته باشد یا نباشد. همهٔ

---

(۱) در ازل خدا بود و جز او هیچ چیزی نبود.

عالم‌ها و مخلوقات همیشه این گونه هستند. متضاد کلمهٔ وجود «**عدم**» است. عدم یعنی نیستی. عالم‌ها،یعنی همه چیز، قبل از وجودشان در عدم بوده‌اند، یعنی وجود نداشتند.]

[بناءً عَلَیه موجود دو قسم است: واجب و ممکن] چه عدمِ واجب مُمْتَنِع است. پس اگر موجود مُنحَصِر در ممکن می‌بود می‌بایست که هیچ چیز موجود نباشد؛

[زیرا به وجود آمدن و هست شدن بعد از نیستی و نبودن، یک تغییر و رویداد است. باتوجه به دانش ما از فیزیک، برای اینکه یک رویداد در هر جسمی اتفاق بیفتد، باید یک نیروی خارجی بر این جسم وارد شود و تأثیر بگذارد. واین منبع نیرو باید قبل از این جسم وجود داشته باشد.]

چه ممکن در وجود خود مستقِل نیست [و اگر قدرتی در او تأثیر نمی‌کرد در نیستی باقی می‌ماند و به وجود نمی‌آمد. بر این أساس ممکن قادر به ایجاد خود نیست] چه جای ایجاد دیگری. [به این علت خالق ممکنات بایستی که واجب الوجود باشد] و شک نیستکه عالم موجود است. [و وجودش دلیل بر وجود خالق] پس به یقین ثابت شد که صانعی، او را از عدم بوجود آورده است که ورای دائرهٔ امکان وحدوث است؛ و آن نیست غیر از واجِبُ الوُجودِ قدیم [یعنی همیشه وجود داشته]. و معنی واجب الوجود آنست که وجودش از ذات خود بُوَد نه از غیری [یعنی به خودی خود همیشه موجود است و چیز دیگری او را نیافریده] و إلّا به غیر محتاج می‌بود و ممکن، و این خلاف مفروض است. و از این جهت، او را تعالیٰ «**خدای**» می‌گویند یعنی خودآینده و به خودیِ خود موجود شونده.

و آن صانع [که عالم را بر این نظم و انتظام شگفت‌آور خلق کرده و علوم کونی هر سال بخشی از آن عجائب را کشف می‌کند] می‌باید که **حیّ** [زنده] و **عَلیم** [دانا] و **قادر** [توانا] و **مُرید** [خواهنده] و **سمیع** [شنونده] و **بصیر** [بیننده]

و **مُتکلّم** [گوینده و **خالق** یعنی پدیدآورنده] باشد؛ چه مرده و نادان و ناتوان ومُضطَر و کَر و کور و گُنگ، ناقص و معیوب است خدائی را نشاید و آفریدن و نگهداری اینچنین عالمی عجیب و غریب بدین محکمی و زیبائی از چنین شخصی صورت نبندد.

[هر موجودی، از اتم گرفته تا ستارگان، با یک محاسبه ویک قانون آفریده شده است. نظم و نظامی که در قوانین و ارتباطات موجود در علم فیزیک، شیمی، نجوم و زیست شناسی می‌توان کشف کرد، ذهن‌ها را شگفت زده می کند. تا حدی که داروین مجبور شد اعتراف کند و بگوید: (هر چه بیشتر به نظم و ظرافت‌های چشم فکر می کنم، احساس درماندگی و عجز در من بیشتر می‌شود).

هوا مخلوطی از ۷۸ درصد نیتروژن، ۲۱ درصد اکسیژن و ۱ در صد گازهای نجیب (بی اثر) است. مادهٔ خالص نیست بلکه یک مادهٔ مخلوط می‌باشد. اگر اکسیژن بیش از ۲۱ در صد می‌بود، ریه‌های مارا می‌سوزاند. و اگر کمتر از ۲۱ در صد می‌بود، نمی‌توانست مواد غذایی را در خون بسوزاند و در نتیجه انسانها و حیوانات نمی‌توانستند زنده بمانند. این مقدار ۲۱ در صد در همه جا و در هوای بارانی تغییر نمی کند و این خود یک نعمت بزرگ است. آیا این موازنهٔ دقیق وجود و قدرت ورحمت خداوند را نشان نمی‌دهد؟ در کنار عظمت این شگفتی، ساختار چشم هیچ به حساب می‌آید. کسی که همهٔ قوانین، محاسبات ظریف و فرمول‌های تدریس شده در علوم و فنون دنیوی را ایجاد می کند، آیا ممکن است که دارای صفات ناقص باشد؟]

و نیز این صفات در مخلوقات او پیداست اگر در وی نبودی از کجا پیدا شد با وجود آن که این به مزیّت مخلوق بر خالق و به ترجیح ممکن بر واجب میکشد و این ظاهرُ الْفَساد است.و همچنین میگویم که آن صانع به هر چه کمال است مُتّصِف است و از هر چه نقص است مُنزَّه؛ و اِلّا ناقص میبود و ناقص خدایرا نشاید. و

قَطْعُ النَّظَرَ از دلیل عقلی اینها همه به نصوص قاطع منصوصند و با نصّ مُخبِر صادق هیچ مجال تردّد نیست.[شک و شبه در این مسئله جایز نبوده و موجب کفر است.]

[به هشت صفت کاملۀ ذکر شده در بالا **صفات ثبوتیّه** گفته می‌شود. خداوند صاحب جمیع صفات کمالیّه می‌باشد. در ذات و صفات و أفعال او تعالی هیچگونه نقص و تغییر و هرج و مرجی نباشد. **صفات ذاتیّه** و **ثبوتیّه** را **صفات اُلوهیّت** گویند. کسیکه به وجود یکی از این صفات الوهیّت در مخلوقی اعتقاد کند مشرک می گردد.]

تَبارَكَ وَتَعالىٰ وَتَقَدَّسَ مَنْ لا زالَ وَلا يَزالُ مُتَّصِفًا بِكُلِّ كَمالٍ وَمُنَزَّهًا عَنْ شائِبَةِ كُلِّ نَقْصٍ وَاخْتِلالٍ فِي الذَّاتِ وَالصِّفَاتِ وَالأَسْماءِ وَالْأَفْعالِ.

واکنون شروع می‌کنیم در مرام و شرح کلام سیّد الأنام -عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلام- بتأیید قَیّوم لایَنام.

- ٣ -

ارکان اسلام

«**عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطّابِ**» مرویست از امام هُمام، فاروق أعظم، خلیفۀ دوّم، أعدل أصحابْ، عمر فرزند خطّابْ -رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ- «**قال**» گفت عمر -رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ- «**بَيْنَما**» در آن أثنا که «**نَحْنُ**» ما معشر اصحاب پیغمبر -صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- بودیم «**عِنْدَ رَسولِ اللهِ**» در خدمت پیغمبر خدای -جَلَّ شَأْنُهُ- «**ذاتَ يَوْمٍ**» در ساعتیکه خداوند[١] روز بود یعنی از بس که روزی شگرفی [و عزیز و پرقدر و قیمت و نایافتنی] بود، او را روز نمیتوان گفت مانند دگر روزها، بلکه چون که سبب بغایت صفا وروشنی [و مشرف شدن به صحبت و مجالست رسول خدا و رؤیت جمال روح‌افزای آن حضرت] ادعاء روزی دگر را از وی میتوانست تراشید،

(١) کلمه ذات و خداوند در اینجا به معنی صاحب، مالک، دارا بودن می‌باشد.

خداوند روز میبایست گفت. و این همه بزرگی از برکت حضور حضرت رسالتْ مَآب بود و جمعیّت أصحاب و وحی مُستَطاب ایزد وهّاب و نُزول روحُ الأمین برای این سؤال و جواب «**إِذْ طَلَعَ**» در آن زمان ناگاه نمودار شد [همانند ماه] «**عَلَيْنا**» بر ما یا نزدیک شدبه ما «**رَجُلٌ**» مردی که «**شَديدُ بَياضِ الثِّيابِ**» سخت سفید لباس بود «**شَديدُ سَوادِ الشَّعْرِ**» سخت سیاه مو «**لا يُرىٰ عَلَيْهِ**» دیده نمیشد بر اندام او «**أَثَرُ السَّفَرِ**» نشانی مسافرت مانند ماندگی و عرق و گرد وغبار که بر اندام و لباس مسافران مینشیند «**وَلا يَعْرِفُهُ مِنّا أَحَدٌ**» و نمی شناخت او را از ما هیچ کس؛ یعنی به سبب نبودن نشانه‌های سفر درو می بایست از سکان مدینۀ مُنَوّره باشد و ما یاران حضرت پیغمبر –صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ– بشناسیمش و مَعَ هٰذا او را نمی‌شناختیم. پس پیش آمد آن مرد «**حَتّىٰ جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ**» تا این که نشست با پیغمبر –صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ– اگر (إِلىٰ) بمعنی (مَعَ) باشد. یا نزدیک پیغمبر –صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ– اگر بمعنی (عِنْدَ) بُوَد «**فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ**» پس چسبانید آن مرد سفیدپوشِ سیه مویِ غریب، هر دو زانوی خود را «**إِلىٰ رُكْبَتَيْهِ**» به هر دو زانوی آن سرور –صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ–. یعنی به آن حضرت بسیار نزدیک و روبرو بنشست تا حاضران بدانند که شاگرد در وقت استفاده باید نزدیک استاد خود بنشیند اگر چه سخت عَظیمُ الشَّأن بُوَد و برابر او باشد نه در پهلو یا پس پشت؛ چه استفادۀ علم برای خداست و حقوق إلٰهی بر بنده از حق تأدّب استاد مُقدَّم است، هر چند آن استاد در غایت بزرگی بُوَد. پس سبب به شرم و تأدُّب ازو، آن حقوق را ناتمام کردن از قلَّت دیانت است «**وَوَضَعَ يَدَيْهِ**» و بنهاد هر دو دست خود را «**عَلىٰ فَخْذَيْهِ**» بر هر دو ران آن حضرت –صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ– یا بر هر دو ران خود، چنان که منقول است از امام نَوَوی –رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ– «**قالَ**» و گفت آن مرد سفیدپوش که فی الواقِع حضرت جبریل امین بود –عَلىٰ نَبِيِّنا وَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَعَلىٰ سائِرِ الأَنْبِياءِ

وَالْمَلائِكَةِ الْكِرامِ وَعَلىٰ جَمِيعِ الْأَصْحابِ وَالْأَئِمَّةِ الْأَعْلامِ -«**يا مُحَمَّدُ**» رسول الله را- صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- به اسم صريح ندا كردن جهتها دارد. اگر چه ظاهرا قلّت ادب بُوَد و مخالف نصّ آيۀ كريمۀ (**لَا تَجْعَلُوا دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَآءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا** * النور: ٦٣). يكى از آن جهات اِخفاىِ حال است كه حاضران ندانند حضرت جبريل است، بلكه او را از اعراب باديه بدانند كه مطلقا از آداب مُحاوره و مُجالِسۀ اَكابر خبر ندارد. بعضى از حركات سابقه را هم برين وجه حمل مى توان كرد. و بقيۀ وجوه را در مبسوطات بايد جُست. و بالجمله گفت: اى محمّد!

(**أَخْبِرْني عَنِ الْإِسْلامِ**) خبر ده و آگاه كن مرا از اسلام كه چيست؟

بايد دانست كه اسلام در لغت: گردن نهادن و فرمان برداريست. ودر شريعت: گردن نهادن است مر اعمالِ ظاهره را. و نفسِ اعمال را نيز گويند. پس اگر مُقَيَّد شوند به وجه مشروع چنان كه از بيان سرور عالَم متبادر است مشروط به ايمان‌اند وإلّا فَلا. و در اين صورت شهادت بمعنى قول است. و شريعت غرّاىِ محمّديّه را -على شارِعِها الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ- نيز اسلام گويند و منه: ﴿**إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّٰهِ ٱلإِسْلَامُ** * آل عمران: ١٩). و از آنجا كه معنى اوّل مشتمل بر مناسبۀ معهودۀ معنيَيْن لُغَوى و اصطلاحى بُوَد، كه عموم و خصوص مطلق است و مفيد معنى ثانى و محصور، سرور كائنات -عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ الصَّلَواتُ وَالتَّحِيّاتُ- در جواب به بيان همان معنى اكتفا فرمود.

«**فَقالَ: الإِسْلامُ**» پس گفت -صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ-: حقيقت اسلام مركّب از پنج ركن است. ركن اول: «**أَنْ تَشْهَدَ**» ايناست كه بدل بدانيبه يقين و به زبان اقرار كنى، به اختيار در حالت عقل و بلوغ با وجود قدرت بر سخن «**أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ**» اين كه نيست هيچ معبودى كه سزاى پرستش باشد مگر ذات واجبُ الوجودِ بى چون كه متّصف است به هر كمالى و منزّه است از هر نقصى و مدلول لفظ

أقدس (**الله**) است. و اینکه اسم عین مسمّیٰ است یا نه و لفظ الله مسکوتٌ عَنْه است یا مُتَکَلَّمٌ فیه، سُرْیانیست یا عربی، مُرْتَجَل یا منقول، أصلش چیست و مناسبتش کدام و خصایصش چند، در جای خود مبسوط است، بیانش لائق این مختصر نیست.

و هم بدل بدانی و به زبان بگویی چنانکه گذشت با ترتیب و موالاتِ شهادتین «**وَ أَنَّ مُحَمَّدًا**» بدرستی آن آدمی مشخص، عربیِ قُرَشیِ هاشمیِ زیبا رویِ کشیده ابروی، سیَه چشمِ گشاده پیشانیِ گندم گونِ میانه بالا که زیباترینِ اولاد آدم وجسم شریفش بی سایه بوده است، اگر چه زمین و زمان در سایهٔ اوست واز غایت نزاکت عکس دیوارها در روی زیبایش نُمایان بوده است، نام نامیش با آبای کِرام (محمّد بْنِ عبدِاللهِ بْنِ عبدِالْمُطَّلِبِ بْنِ هاشمِ بْنِ عبدِ مناف) و اسم والدهٔ کریمه‌اش (آمنه بنتِ وَهَبِ زُهریّه) است. و مولِد [ایشان در ۲۰ نیسان سال ۵۷۱ میلادی در صبح روز دوشنبه وقت سحر] و مَبعَثَش [یعنی در سن چهل سالگی پیامبری‌اش به او ابلاغ شد در] مکّهٔ معظّمه[و پس از سیزده سال دعوت به اسلام به امر الهی هجرت نمودند] و مهاجَر و مَدفَنش مدینهٔ مُنَوَّره است [ایشان پس از گذشت ده سال نشر و تبلیغ دین اسلام به سرتاسر عالم در سال ۶۳۲ میلادی مصادف با ۱۲ ربیع الأول روز دوشنبه به رفیق اعلی پیوستند.]

[به نقل از مؤرّخان، ایشان در حین هجرت از مکّهٔمکرّمه به مدینهٔ منوّره، نزدیک شامگاه پنجشنبه بیست و هفتم صفر سال ٦٢٢ میلادی وارد غار واقع در کوه ثَور شدند. آن حضرت دوشنبه شب (شبی که یکشنبه را به دوشنبه وصل میکند) از غار بیرون آمدند ودر روز دوشنبه بیستم سپتمبر ماه افرنجی و هفتم سپتمبر ماه رومی مصادف با هشتم ربیع الأول، به روستای قبا در شهر مدینه قدم گذاشتند. برای مسلمانان این روز مبارک، سرآغاز سال **هجری شمسی** شد. سرآغاز سال هجری شمسی شیعیان شش ماه پیش از این است. یعنی از روز بیستم

ماه مارس (اول فروردین) آغاز میشود روزی که مجوسی‌های آتش پرست کافر آنرا جشن نوروز می‌نامند. روز پنجشنبه (۲۳ سپتامبر) که شب و روز در آن مساوی می‌باشد نیز در قبا ماندند و روز جمعه از آنجا جدا شدند ودر همان روز وارد شهر مدینه شدند. روز اوّل محرّم آن سال به عنوان سرآغاز سال **هجری قمری** پذیرفته شد. آغاز این سال قمری، در روز جمعه شانزدهم ماه جولای بود. سال آفتابی هجری قمری که مصادف با آغاز هر سال میلادی است، ۶۲۲ سال کمتر از این سال میلادی است. سال میلادی که آغاز هر سال شمسی اسلامی با آن مصادف است ۶۲۱ سال بیشتر از سال جدیدشمسی است.]

«**رَسولُ اللهِ**» پیغمبر و فرستادۀ خداست برای رهنمای و تبلیغ احکام بر تمام جِن و اِنس به اتفاق، و به سائر آفرنیش به اختلاف. وتفصیل معنای رسول و بعضی وجوه امتیاز آن سَروَر از سائر پیغمبران –صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ وَسَلامُهُ– إنْ شاءَ اللهُ تَعالیٰ در اصل چهارمِ ایمان خواهد آمد.

و رکن دوم از ارکان پنجگانه اسلام این است که «**تُقیمَ الصَّلَاةَ**» به راستی و درستی و کوشش و مداومت[۱]، با تمام شرائط و ارکان بجای آری نمازهای پنجگانه را.

[بر هر مسلمانی فرض است که در هر شبانه‌روز نمازهای پنجگانه را در هنگام آمدن وقتشان ادا کند. و همچنین دانستن وقت آن نمازها نیز فرض می‌باشد. تبعیت از تقویم‌های غلط برای نشن دادن وقت نماز که توسط جاهلان و لامذهبان حاضر شده است و سبب خوانده شدن نمازها قبل از ورود وقتش می‌شود گناهی بزرگ است و نمازهایی که اینچنین خوانده شوند صحیح نمی‌باشند. از سوی دیگر سبب واقع شدن سنت قبلیهٔ ظهر و نماز مغرب در وقت کراهت می‌شود. داخل شدن وقت نماز با خواندن اذان توسط مؤذن دانسته می‌شود. به اذانی که توسط

---

(۱) به راستی و درستی و به کوشش و مداومت در نزد اهل تفسیر مفسر است اقامت. منه

کافران و اهل بدعت خوانده شود و یا به صدائی که به وسیلهٔ آلاتی همچون بلندگو پخش می‌شود **اذان محمدی** گفته نمی‌شود.]

[در قرآن کریم به نماز **صلاة** گفته می‌شود.] **صلاة** در لغت: دعاست مر مؤمنان را واستغفار است مر فرشتگان را و رحمت است مر قادر منّان را. و در شریعت: افعال و ارکان مخصوصه‌اند که آغازشان به تکبیر تحریم و انجامشان سلام باز دادن است. [تکبیر تحریم و یا تکبیر افتتاح به معنی آغاز نماز با گفتن **الله أکبر** می‌باشد. در حین تکبیر مردان دست‌ها را تا هر دو گوش بلند کرده سپس آن را بر روی یکدیگر در زیر ناف قرار داده و زنان دست‌ها را تا محاذات شانه بلند کرده سپس آن را بر روی سینه می‌گذارند. سلام دادن نیز یعنی نمازگذار در قعدهٔ اخیر بعد از خواندن تحیّات **السَّلَامُ عَلَيكُمْ وَرَحْمَةُ الله** گفته سر را به راست سپس چپ برگرداند.]

و رکن سوم اینست که «**تُؤْتِيَ الزَّكَاةَ**» به مستحقان برسانی بی‌منّت زکاة را که در لغت: پاک نمودن و ثنا کردن و به صلاح آوردن و بلند شدن است. و در شریعت: مالیست که از **نصاب** مال یا از فدیهٔ بدن بُرون کرده می‌شود و به اهل استحقاق می‌رسد. و دادن آن مال را نیز در شرع زکاة می‌گویند. و زکاة در هشت گونه مال واجب است؛ زر و سیم و شتر و گاو و گوسفند و دانه و خرما و انگور. [در هر چهار مذهب چهار نوع مال زکات وجود دارد. زکات طلا و نقره، زکات أموال تجارت، زکات چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند که بیشتر از نصف سال را در چراگاه می‌چرند، و زکات محصولاتی که از خاک بر می‌آیند. به این نوع زکات که در آخر ذکر شد زکات **عشر** گفته شده و بعد از برداشت محصول فورا داده می‌شود. زکات سه نوع دیگر یک سال بعد از رسیدن به نصاب داده میشود.] و به هشت گونه مستحق می‌رسد که در آیهٔ کریمهٔ: ﴿**إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِى سَبِيلِ اللهِ وَابْنِ**

السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * التوبة: ٦٠) مذکورند.

و رکن چهارم اینست که «**تَصُومَ رَمَضَانَ**» روزه داری با شرائط او ماه مبارک رمضان را. (**صَوْم**) در لغت: نگهداشتن است چیزی را از چیزی. و در شریعت: نگهداشتن است نفس را [به نیت امتثال امر الٰهی] از مفطراتِ [سه‌گانهٔ] روزه به تفصیلی که در فروع مذکور است. [این سه چیز خوردن و آشامیدن و همبستری است. ماه رمضان با دیده شدن هلال یعنی ماه نو در آسمان شروع می‌شود. به وسیلهٔ تقویم و از قبل حساب کردن شروع نمی‌شود.]

و رکن پنجم اینست که «**تَحُجَّ الْبَيْتَ**» قصد کنی خانهٔ خدا را که کعبهٔ معظَّمه است [و طواف کنی و وقفهٔ عرفات را به جای آوری] به نیّت حج و عمره[۱] در همهٔ عمر یکبار. و بعضی گفته‌اند در میان هر پنج سالی یک بار «**إِنِ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**» اگر توانا داشته باشی به سوی کعبه راه رفتن با رسیدن را. یعنی در رفتن و آمدن زاد و راحله و امن راه و نفقهٔ عیال داشته باشی چنانکه در فقه مبسوط است.

«**قال**» گفت آن مرد سفیدپوش غریب مر رسول خدا را -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- «**صَدَقْتَ**» راست گفتی و جواب سؤال را مطابق واقع فرمودی. گفت حضرت فاروق -رَضِيَ اللهُ عَنْهُ- که راوی حدیث است «**فَعَجِبْنا لَهُ**» پس ما زمرهٔ اصحابِ کِرام در شگِفت اُفتادیم از آن مرد غریب، اگر لام (لَهُ) به معنی (مِنْ) باشد. یا به سبب آن مرد، اگر برای تعلیل بُوَد. زیرا که سؤال کردن او مُشعِرِ به جهل و تصدیق نمودنش مُخبِر از علم بوَد و اهل آن قرن خَیرُ الْقُرون از جدل و امتحان مأمون و مَصون بوده‌اند. یا سبب شگِفت این بود که درآن زمان کسی به غیر از حضرت رسول -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- اینها را نمی‌دانست و از کلام آن مرد فهم

---

(۱) عبادت عمره در مذهب احناف نافله و در مذهب شوافع فرض می‌باشد.

می‌شد که می‌داند با وجود آن که هرگز او را در صحبت آن سَروَر ندیده بودند، امّا بعد از آنکه دانستند که آن مرد غریب حضرت جبرائیل است -صَلَواتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلَيْهِ- این تعجب نماند. و جملهٔ «**يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ**» استیناف بیانی و بیان وجه تعجّب است. گویا کسی می‌گوید: چرا از آن شخص متعجّب می‌شدید؟ راوی می‌فرماید: زیرا که از جناب رسالت مآب معنی اسلام می‌پرسید، بعد از جواب با صواب او را تصدیق می‌کرد و این موجِب تعجّب است چنان که گفته شد.

باید دانست که بهترین این ارکان خمسه، کلمهٔ شهادت است، پس نماز، پس روزه، پس حج، پس زکاة. امّا افضلیّت رکنِ اوّل، بی نزاع و ترتیبِ فضلِ ارکانِ اربعهٔ باقیه، به قَول مختار است. و اول آنها در وجوب هم کلمهٔ شهادت است، پس نماز، پس روزه، پس زکاة، پس حج؛ چه کلمهٔ شهادت، در اول بعثت فرض شده است و نماز در شب معراج در سال دوازدهم از بعثت به یک سال و چند ماه پیش از هجرت فرض شده است و روزه در شعبان سال دوّم از هجرت وزکاة به قول اصح در رمضان همان سال به دو روز پیش از عید و حجّ در سال ششم [و بنابر قولی در سال نهم] از هجرت.

ازین معلوم شد که حج پَسترین این ارکانست در وجوب و زکاة پسترین همه در شَرَف. پس ترتیب ارکان خمسه در حدیث شریف، در اکثر بنا به ملاحظهٔ تقدّم ذاتی و شرفیّت ودر بعضی به مقتضای وقت و رعایت حال حاضران یا متابعهٔ کلام ربانیست -جَلَّ جَلالُهُ-. پوشیده نماند که هر یک از این ارکان خمسه را انکار نمودن، کفر است به اتفاق و همچنین حلال داشتنِ حرام اتّفاقی و حرام شمردنِ حلال اتّفاقی و انکار هر چه به ضرورت معلوم بُوَد که از دین است نیز کفر است؛ یعنی که شُهرتش به حدّی رسیده باشد که عوام هم بدانندَش و الّا انکارش فِسق است، نه کفر.

[به عنوان مثال خوردن گوشت خوک، مصرف مواد الکلی، قماربازی و نمایان شدن زنان و دختران با سر و مو، بازوها و پاهای برهنه در حضور افراد نامحرم و

حضور مردان نیز با برهنه بودن ما بین ناف و زانویشان در مقابل دیگران حرام می‌باشد. یعنی خداوند متعال این موارد را حرام کرده است. مذاهب چهارگانۀ بر حق که أوامر و نواهی خداوند متعال را بیان می‌کنند، محل عورت مردان یعنی مواضعی از بدن که نگاه کردن به آن و نشان دادن آن به دیگران ممنوع شده است را به صورت متفاوت بیان کرده‌اند. بر هر مسلمانی بسته به مذهب فقهی‌ای که از آن تبعیت می‌کند پوشاندن محل عورتش فرض می‌باشد. نگاه کردن به کسانی که محل عورتشان پوشیده نیست، حرام است. در کتاب **کیمیای سعادت** آمده است: «همانطوری که برای زنان و دختران بیرون رفتنشان با سر و مو و دست و پاهای برهنه حرام است، به همان صورت بیرون رفتنشان با لباس‌های نازک و مزیّن و تنگ و معطر نیز حرام است. والدین و همسر و برادری که به بیرون رفتنشان به این شکل اجازه می‌دهند و راضی هستند نیز در گناه و عذاب آنها شریک هستند.» یعنی در جهنم با یکدیگر خواهند سوخت. اگر توبه کنند مورد عفو واقع شده و از عذاب خلاصی پیدا میکنند. خداوند متعال توبه کنندگان را دوست میدارد. در سال سوم هجرت دستور داده شده است که زنان و دختران عاقل و بالغ، خود را به مردان نامحرم نشان ندهند. جاسوسهای انگلیس و جاهلان گرفتار شده در دامشان، بعضی از وقایع قبل از نازل شدن آیت فرض حجاب که در آن زنان پوشش نداشته‌اند را مطرح کرده و بر این ادعا هستند که مسألۀ فرضیت حجاب را فقها اختراع کرده‌اند. نبایست فریب گفته‌های آنها را خورد.

کسی که خود را مسلمان می‌خواند لازم است که بداند کارهایی را که انجام می‌دهد موافق شریعت اسلامی است یا خیر. اگر نداند لازم است که از یک عالم اهل سنت بپرسد و یا کتب عالمان اهل سنت را خوانده و یاد بگیرد. اگر عمل موافق احکام اسلامی نباشد از گناه و یا کفر نجات پیدا نخواهد کرد. لازم است که هر روز توبۀ راستین به جای آورد. گناه و کفری که از آن توبه کرده شود محقق مورد عفو

واقع می‌شود. اگر توبه نکند جزای کردار خویش و عذاب آن را در دنیا و جهنم خواهد دید. این مجازاتها در قسمت‌های مختلف کتابمان ذکر شده است. مسلمانی که مرتکب گناه کبیره شده است پس از سوزانده شدن به اندازۀ گناهش از جهنم بیرون آورده می‌شود. کافران و زندیقانی که به خداوند متعال ایمان ندارند و برای نابودی اسلام تلاش می‌کنند در جهنم ابدی و جاودانه خواهند سوخت. به قسمت‌هایی از بدن زن و مرد که در هنگام نماز خواندن و در سایر جاها پوشاندن آن لازم است **محل عورت** گفته می‌شود. نپوشاندن محل عورت و همچنین نگاه کردن به عورت دیگران هر دو حرام می‌باشد. کسی که حکم پوشاندن محل عورت در شریعت اسلام را انکار کند کافر می‌گردد. با اجماع مذاهب چهارگانه کسی که نپوشاندن عورت خویش را و همچنین نگاه کردن به عورت دیگری را حلال بداند و به آن اهمیت ندهد یعنی از عذاب آن بیم و ترسی نداشته باشد کافر می‌شود.حکم زنانی که عورت خویش را نمی‌پوشانند و در نزد مردان آواز خوانی و مولودی خوانی می‌کنند نیز همانگونه است. در قول مذهب حنبلی ما بین زانو و بیخ ران مردان جزو عورت نمی‌باشد.

کسی که خود را مسلمان می‌خواند لازم است که شروط ایمان و اسلام و موارد اجماع مذاهب چهارگانه یعنی مسائلی را که به اتفاق بیان کرده‌اند را یاد گرفته و به آن اهمیت بدهد. ندانستن او بهانه و عذر نمی‌باشد. یعنی همانند آن است که بداند و ایمان نیاورد. همۀ قسمتهای بدن زنها به غیر از صورت و دست در هر چهار مذهب عورت می‌باشد. کسی که قسمتی از عورت خود که در مورد آن اجماع نیست یعنی در یکی از سه مذهب دیگر آن قسمت جزو عورت نمی‌باشد را بدون اهمیت دادن باز کرده و نپوشاند اگر چه کافر نمی‌شود ولی در مذهب خویش مرتکب گناه کبیره شده است. نپوشاندن ما بین زانو و بیخ ران یعنی کشالۀ ران توسط مردان اینچنین است. یاد گرفتن مسائلی را که نمیداند بر او فرض می باشد.

بعد از آموختن حکم آن باید توبه کرده و بپوشاند. دروغ، غیبت، تهمت، دزدی، نیرنگ، خیانت، شکستن دل دیگران، استفاده از مال دیگران بدون اجازه او، پرداخت نکردن دستمزد کارگر یا حمال و فتنه گری[١] و عصیان علیه دولت، همهٔ این موارد گناه می‌باشند. انجام این کارها در برابر کافران و در کشورهای کافر نیز حراماست. مسائلی که آنقدر معروف نبوده و جزو ضروریات دین به حساب نمی‌آیند، به اندازه‌ای که جاهلان و عوام نتوانند آن مسائل را یاد بگیرند، در این حالت ندانستن و جهل ایشان کفر نمی‌باشد بلکه موجب فسق یعنی گناه است.]

- ٤ -

ارکان ایمان

«**قال**» گفت حضرت جبرائیل -عَلیٰ نَبِیِّنا وَعَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- بعد از این سؤال و جواب «**فَأَخْبِرْني**» پس خبر ده مرا یا رسول الله «**عَنِ الْإِيمانِ**» از ایمان. باید دانست که ایمان در لغت: راست گو داشتن است کسی را و در شریعت: راست گو داشتن است رسول خدا را -صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ- در هر چه بما آورده است از طرف خدای -عَزَّ وَجَلَّ- به اجمال در مُجمَلات و به تفصیل در مُفَصّلات، چنان که به تفصیل خواهی شنید إِنْ شاءَ اللهُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ.

و تلفُّظ به کلمهٔ شهادت با وجود قدرت و سایر شرائط گذشته، شرط ایمان است. چنان که گِرَویدن به معنیش، شرط اسلام حقیقی است. و پیش از این هم

---

(١) در کتاب **الحدیقه** در تعریف و بیان فتنه می‌فرماید: (فتنه به معنی تفرقه انداختن در میان مسلمانان و فراهم ساختن اسباب گناه و ضرر و زیان و ایجاد مشکلات برای آنان و همچنین تحریک مردم علیه حکومت می‌باشد.)
در کتاب **البریقه** نیز آمده است: (حکمرانتان اگر چه همانند یک بردهٔ حبشی ذلیل و شخص عادی باشد عمل به آن قسم از دستوراتش که موافق شریعت‌اند واجب می‌باشد. و در مورد آن دسته از فرامین او که مخالف شریعت‌اند نیز برای دوری از فساد و آشوب و فتنه‌گری نباید مخالفت و عصیان کرد.)

ایمای به این معنی شده است. [ایمان قوی آنست که همانند یقین و باور به سوزاندن آتش و زهرآلود و کشنده بودن مار و فرار از آن به همان صورت از صمیم قلب خدا و صفات او را بزرگ داشته و بدان ایمان و باوری تام داشته باشی و به جمال و رحمت او متوجه شده و از غضب و عذاب الٰهی تقوی پیشه کنی و ایمان را همانند نقش بر سنگ در دل خود جای دهی.]

و این که نسبت در میان ایمان و اسلام تَساوی است یا تَرادُف، یا تباین یا عموم و خصوص مطلق باشد یا مِن وَجه بعد از تسلیم تغایر لغوی، و ایمان بسیط است یا مرکّب، ثُنائی است یا ثُلاثی، و اعمال و تُروک داخل اویند یا همین اعمال یا واجبات و بس،آن چه داخل است جزء حقیقی است یا عرفی، و استثنا در او جایز است یا نه، و قابل زیادت و نقصان است یا نیست، و مخلوق است یا نه، و اختیاریست یا اضطراری، و در این صورت وجه تکلیف چیست؟، در این رساله بیانش ضروری نیست. اما همین قدر باید دانست که به اتفاق اشاعِره و معتزله تکلیف به مُتَنِعِ ذاتی مُتَنِع، و به لایُطاق علمی و اخباری واقع است. اما به لایُطاق عادّی در مذهب معتزله ممتنع است و در مذهب اشاعره جایز و غیر واقع. پس بنده حَسبَ الظّاهربه ایمان بلکه به هیچ طاعتی زیاده از قدر طاقت مُکلَّف نیست؛ لِهٰذا در حالت جُنون و غفلت و موت و خواب و مانند اینها، مسلمان بر مسلمانی خود باقیست اگر چه در این احوال تصدیق ندارد؛ چه تصدیقِ بی‌شُعور، مُحال است.

وچونکه معنی لفظ ایمان که تصدیق وباور کردن است، بر هیچ کسی از عوامِ اعراب پوشیده نبوده است چه جای اصحاب کرام -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالىٰ عَنْهُمْ أَجْمَعين-. و حال آنکه غرض حضرت جبرائیل -عَلىٰ نَبِيِّنا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- تعلیم ایشان بوده است. بنابرین مقصودش استخبار نیست از معنی لفظ ایمان؛ بلکه مدّعا این است: ایمان که به معنی تصدیق استدر شریعت تو ای محمّد! تصدیق است به چند چیز؟ لا جَرَم سرور کائنات -عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ أَفْضَلُ الصَّلَواتِ وَالتَّسْليماتِ-

در جواب ایشان تفسیر لفظ ایمان ننمودند؛ بلکه زبان مُعجِزْ بیان را به تفصیل مُتعلَّقات ایمان گشودند؛ لِهٰذا نگفتند: ایمان فلان چیز است. چنان که در بیان اسلام فرمودند؛ بلکه «**قال**» گفتند:

«**الإیمانُ**» ایمان «**أَنْ تُؤْمِنَ**» این است که بگَروی و باور کنی با یقینِ جازم به کَشف یا به وجدان یا به دلیل یا به تقلید به قول مختار، به شِش اصل با تفاصیلِ فروعِ هر یکی.

اصل اول

بِاللهِ

اصل اوّل اینکه باور کنی «**بِاللهِ**» به مدلول لفظ اقدس (الله) که ذات واجبُ الوجود و معبود به حق و آفریدگار مطلق است مر تمام عالَم را، از عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین و آنچه در اینها است. بی‌مادّه و مُدّه ومثل، یا به اینها و یا به بعضی از اینها. او تعالیٰ به خود موجود و سایر موجودات بِدو موجود اند.

[تمام ماده‌ها، اتم‌ها، مولکول‌ها، عناصر، ترکیبات، اجسام آلی، سلولها، زندگی، مرگ، هر رویدادی، هر واکنشی، هر نوعِ نیرو، انواع انرژی، حرکات، قوانین، ارواح، فرشتگان، تمامی موجودات زنده و غیر زنده، همگی از هیچ و نیستی پدید آمده است. او تعالیٰ تنها کسی است که همهٔ آنها را در همهٔ زمانها می‌آفریند و در هستی نگه می‌دارد.]

همه را بعد از نیستی [وقتی هیچ کدامشان وجود نداشتند به یک‌باره] خِلعَت هستی پوشانیده و پس از هستی [هر لحظه آنها را از یکدیگر در حال پدید آوردن است. هنگامی که وقت قیامت فرا رسید همه چیز را در یک لحظه] شربت فنا می‌نوشاند. پس او -تعالیٰ و تَقَدّس- پیش از همه بوده است و با همه است و بعد از همه خواهد بود. حاکم همه است، محکوم کسی نیست. به هر کمالی متّصف و از

هر نقصی مُنَزّه است. فاعل مُختار است نه موجِبِ بِالذّات. فِعلش مُعلَّل به غرض نیست؛ اگر چه حکمتهای شِگرف دارد. هیچ چیز بر او واجب نیست؛ نه لُطف و نه اَصلَح ونه ثواب و نه عقاب. اگر تمام عُصات را به بهشت ببَرَد، فضلِ او را می‌زیبد و اگر همهٔ اهل طاعت را به دوزخ اندازد، عدلِ او را می سزد؛ امّا مَآل مسلمانان جز به بهشت و مقرّ کفّار جز دوزخ نیست. [او تعالیٰ از وعده‌ای که داده است برنمی‌گردد] اگر تمام عالَم مُطیع باشند، او را سودی نیست و اگر همه عاصی باشند، جناب اَقدسش را زیانی نه. [بنده اگر انجام کاری را بخواهد خدا نیز اگر اراده کند آنرا خلق می‌کند] آفرینندهٔ افعال بندگان [و همهٔ چیزها او] است، نه به جَبر؛ بلکه بعد از صرف قدرت ایشان، [و اگر او نخواهد و خلق نکند هیچ چیزی نخواهد توانست حرکتی انجام دهد.] چنان‌که به تفصیل می‌شنوی إِنْ شاءَ اللّٰهُ الرَّحْمٰن.

کفر و معصیت به ارادهٔ اویند نه به رضای او. هیچ‌کسی را در هیچ فعل با او مَجال چون و چرا نیست (**لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ** * الأنبياء: ٢٣). غیر از شرک همه‌گناهی را می آمرزد اگر چه بی توبه بود. و اگر خواهد به صغایر بگیرد [یعنی عذاب دهد. خداوند تعالی خبر داد، کسانی‌که بر کفر و ارتداد مرده‌اند را به هیچ وجه عفو نخواهد کرد و آنها را به عذاب ابدی دچار خواهد نمود. کسی که مسلمان است یعنی اهل قبله است و عباداتش را به جای آورده لکن اعتقادش موافق اعتقاد اهل سنت نبوده و بی توبه از دنیا می‌رود اگر چه در جهنم عذاب داده شود با این وجود اینچنین مسلمان صاحب بدعت در جهنم ابدی نخواهند ماند].

دیدنش مر بندگان را در دنیا به بیداری، به چشم سر، جایز است [لکن غیر واقع] و در آخرت واقع؛ در موقف حشر، کفّار و مسلمانان رابه صفت قهر و جلال، در بهشت مؤمنان را به صفت لطف و جمال. و منع دولت رؤیت را از ملائکه یا از غیر حضرت جبرائیل -عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ-از ایشان یا از زنان مؤمنات، بی وجه است [یعنی آنها نیز خواهند دید]. اگر چه نَفیَش از کفّار ممکن

[بلکه آنها از این سعادت محروم خواهند شد] و [خبر منع رؤیت] از جنّ مُوجّه است. اما خواص مؤمنان را صبح وشام و عوام ایشان را در ایّام جمعه ونساء مؤمنات را گهگاهی مثل عید در دنیا، دیدار بوَد، در هنگام بار[۱] عام و تجلّی تام؛

[حضرت شیخ عبد الحق دهلوی[۲] در کتاب فارسی خود (**تکمیل الایمان**) می‌فرماید: در حدیث شریفی آمده است: (**در روز قیامت، پروردگارتان را چنان خواهید دید که ماه شب چهاردهم را می‌بینید!**) همان گونه که الله تعالی در دنیا بدون آنکه کنه ذات پاکش فهمیده شود شناخته می‌شود، در آخرت نیز بدون ادراک چگونگی رؤیت خواهد شد. علمای بزرگی چون امام ابوالحسن اشعری، امام سیوطی و امام بیهقی نقل کرده‌اند که فرشتگان نیز خداوند را در بهشت خواهند دید. امام اعظم ابوحنیفه و دیگر علما فرموده‌اند که جن‌ها ثواب نمی‌برند و وارد بهشت نمی‌شوند، فقط جن‌های مؤمن از جهنم نجات می‌یابند. زن‌ها، چند بار در سال در روزهایی همانند روزهای عید در دنیا خداوند تعالی را خواهند دید. مؤمنان کامل هر صبح و شام و دیگر مؤمنان در روزهای جمعه او تعالی را می‌بینند. به نظر این فقیر، زنان مؤمن، ملائکه و جن‌ها نیز مشمول این بشارت هستند. زنان کامل و عارفی همچون فاطمهٔ زهراء و خدیجهٔ کبریٰ و عایشهٔ صدّیقه وسایر ازواج طاهرات و مریم وآسیه –رَضِيَ اللهُ تَعالىٰ عَنْهُنَّ أَجْمَعِينَ– را از دیگر زنها استثنا کردن مناسب خواهد بود. امام سیوطی نیز به این نکته اشاره می کند.]

لیکن دیدنی که بِدو ایمان آریم و از کیفیّتش دَم نزنیم، [چونکه خداوند متعال با عقل قابل ادراک نیست و افعالش شبیه أفعال دنیوی نبوده و نمی‌توان آنرا با قوانین فیزیک و شیمی سنجید.] و بلکه کیف و جهت و مقابله را به وجه اَبلغ از او نفی می‌باید نمود؛ زیرا ذات اَقدَسش نه جسم است و نه جوهر و نه عرض و نه مصوَّر و

---

(۱) فرهنگ فارسی معین: (اِ.) ۱ – اجازه، رخصت . ۲ – اجازهٔ حضور نزد شاه یا امیر.

(۲) عبد الحق دهلوی در سال ۱۰۵۲ هـ. [۱۶۴۲ م.] در دلهی وفات کرد.

نه مرگّب و نه جزء و نه کلّو نه معدود و نه محدود و نه در مکان و نه در زمان و نه در جهت و نه در پس و نه در پیش و نه در راست و نه در چپ و نه در بالا و نه در پایین. [به همین علت علم و عقل و اندیشهٔ بشری به هیچ وجه نمی‌تواند خداوند تعالیٰ را درک کند و همچنین چگونگی دیده شدن او را نیز نتواند فهم کند. آیات کریمه و احادیث شریفی که در آنها به ذات الهی کلماتی چون دست و پا و جهت و مکان و أمثال اینها که ذات خداوندی را جائز نمی‌باشد اسناد کرده شده است، معانی این کلمات آنگونه که ما می‌فهمیم و امروزه در آن معانی به کار می‌بریم نمی‌باشد] و هر نصّی که ایهام یکی از اینها کند، از **مُتَشابهات** است؛ بِدو ایمان می‌آریم و از حقیقتش خاموش می‌شویم، یا او را تأویل می‌کنیم به اِجمال یا به تفصیل. [یعنی به آن کلمات معانی‌ای که شایستهٔ ذات اقدس الٰهی باشد داده می‌شود به عنوان مثال: کلمهٔ ید به معنی قدرت است.]

و هیچ کس در دنیا با چشمِ سر، او را ندیده است و حضرت سرور کائنات که او را دیده است، در دنیا نبوده است.پس هر که دعویِ دیدن ذات اَقدَسش کند در دنیا، زندیق است. و اولیا را شهود استنه دیدن؛ و کلامهای اولیا –قَدَّسَ اللّهُ أَسْرارَهُم– که دلالت بر رؤیت دارند، همه محمول است یا بر سَکرِ حال [یعنی بر اثر واردات و فیوضات معنوی عقل ایشان محجوب شده]، که شهود را رؤیت دانسته اند، یا مؤوّل‌اند.

سؤال: کسی ادّعای امر جایز کند، چرا زندیق و ملحد بُوَد؟ و اگر مُدّعیش کافر شود، آن امر را جائز چگونه توان گفت؟

جواب: معنای مشهورِ جواز، امریرا است که شدن و ناشدنش روا بود؛ امّا معنی جوازِ رُؤیتِ باری در مذهب اشعری[۱] اینست که متعلّق قدرت باری تعالیٰ

---

(۱) ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری ۳۳۰ هـ. [۹۴۱ م.] در بغداد وفات کرد.

تواند شد؛ یعنی خدا می‌تواند که در انسان در این عالم قوّت بینایی‌ای خلق کند که بدون مُحازات و قُرب و سایر شرائط، او را ببیند؛ همچنان که مرد کور از چین پشهٔ اندلس را جایز است که ببیند [چنانکه جائز است از روی کرهٔ زمین آنچه که در ماه و ستارگان است را ببیند]. و این جواز راجع به کمال قدرت الٰهی است. و نیز نصوص[١] و اجماع بر عدم وقوع رؤیت است در دنیا، پس مُدَّعیش ضال و مُلحِد بُوَد و این ظاهر است. و نیز این جواز، مشروط است به این که گَردی از (چون) به ذیل کبریای مَرئی تعالیٰ ننشیند [یعنی مقصود از جواز رؤیت در دنیا، رؤیتی نیست که با قوانین فیزیکی مطابقت داشته باشد.] و شک نیست که هر چه در این نشأت حاصل شود، سراسر (چون) است و از بیچونی بی نصیب. پس هر که دعوی رؤیت کند، با این اعتبار گویا ادّعای امر ناجائز کرده است. فافهم![٢]

[همچنین ملحد و زندیق است کسیکه دعوای امری را می‌کند که سبب کفر است.

مولانا خالد -قُدِّسَ سِرُّهُ- پس از بیان این پاسخ‌ها می‌فرماید (فافهم!). با این جمله اشاره می‌کند به اینکه پاسخ دوم قوی‌تر است. شخص (ملحد) و (زندیق) هر دو مسلمان بودن خود را ابراز می‌کنند. این بیان صادر شده از شخص (ملحد) از صمیم قلب وی است. او به مسلمان بودن و در راه راست بودن خود معتقد است. در حالیکه شخص (زندیق)، دشمن اسلام است و برای این که اسلام را از درون

---

(١) وَفي المواهب اللّدنية -رَوّحَ اللهُ تعالى روحَ مُؤَلّفها- أنّه -صلّى الله عليه وعلى آله وسلّم- قال: (**واعلموا أنّكم لن تروا ربّكم حتّى تموتوا**). وهو حديث صحيح، رواه مسلم في صحيحه وابن خزيمة عن أبي أمامة وعبادة بن الصامت. وفيها أيضا، «أنه -تبارك وتعالى- أوحى إلى سيدنا موسى-على نبينا وعليه الصّلاة والسّلام-، أنه لن يراني حي إلّا مات». انتهى. فإن مات مدعي الرؤية كيف يخبر بها وهو حي والا فكيف يصدق وهو حي. وفيها أيضا حكاية الإجماع عند الإمام القشيري رحمه الله تعالى.اهـ منه

(٢) إشارة إلى جواب المناقشة في الجواب الأول والثالث وأن العمدة الجواب الثاني مع أن خلاف النص والإجماع ليس كفرا مطلقا ومن ثم جوز الأشعري الوقوع في الدنيا في أحد قوليه ومر مني نقل الخلاف في كفر مدعيه. اهـ. منه

نابود کندومسلمانان را فریب دهد تظاهر به مسلمانی می‌کند.]

بر سر سخن رَویم؛ شب و روز و سال و ماه برو نگذرد -تَعالیٰ شَأْنُهُ- و حال و مستقبل و ماضی در حضرتش نَبوَد. محل حوادث نیست. در هیچ چیز حُلول ندارد و با هیچ چیز متّحِد نشود. [فرقهٔ نُصَیْری که یک فرقهٔ شیعی است اعتقاد به حلول خدا در حضرت علي دارند و به همین علّت کافر شده‌اند.] و هیچ ضِدّ و نِدّ و مثل و شِبه و نظیر و ظهیر و مادر و پدر و زن و فرزند ندارد. در هر جا با همه کس حاضر و به همه اشیا محیط و به همه کس از رگ جان نزدیکتر است؛ امّا نه معیّت و اِحاطه و قُربی که به علم و عقل اهل دانش یا به کشف و شهودِ ارباب بینش راست آید. [یعنی کُنه حقیقت آنها توسط عقل بشری دانسته نشود. در حدیث شریف است: (**تَفَكَّروا في آلاءِ الله ولا تتفكروا في ذات الله**)[۱].] در ذات و صفات و فعل واحد است، تَغیُّر و تَبدُّل را به هیچ کدام از اینها راه نیست.

اسماء مقدّسه اش **توقیفی** [یعنی گفتن اسمهایی که در اسلامیت بیان شده است جائز بوده و غیر آن را ذکر کردن جائز نمی‌باشد. به عنوان مثال به خداوند متعال عالم گفته می‌شود. ولی فقیه گفته نمی‌شود اگر چه کلمه فقیه به معنی عالم باشد. زیرا در شریعت اسلامی اسم فقیه برای ذات الهی وارد نشده است. همانند این به جای اسم (**الله**) تگری گفتن جائز نیست. چونکه تگری به معنی إله و معبود است. به عنوان مثال گفته می‌شود که تگری هندوها گاو است. بر این أساس می‌توان گفت: (الله واحد است غیر از او تگری وجود ندارد). در زبانهای دیگر نامهای Dieu, Gott, God را نیز به معنی معبود میتوان به کار برد اما به جای اسم الله نمی‌توان استفاده کرد.] و غیر محصورند؛ اگر چه هزار و یک مشهور و نود و نُه مأثورند.[به این نامها «اسماء حسنی» گفته می شود.]

---

(۱) تفکر کنید در نعمتهای خداوندی و بپرهیزید از تفکر در ذات الهی.

[صفات ذاتی خداوند شش تا می‌باشد که پیشتر ذکر شد.] و هفت و یا هشت صفت ذاتیِ ازلی، زاید بر ذات دارد [صفات ثبوتی در مذهب اشعری هفت و در مذهب ماتریدی هشت تا می‌باشند.] که همه چون ذات اَقدسش بی‌چونند و هیچ کدام، به صفتی از صفات ممکنات نمی‌مانند و به قیاس عقل مُدرَک نخواهند شد؛ امّا حق سُبْحانَهُ نمونه‌ای از آنها در ذات آدمی خلق فرموده‌اند، بِدان سبب اَدنیٰ معرفتی به صفاتِ مقدّسش حاصل می‌شود امّا نه به کُنْه وماهیّت. [و انسان به خاطر اینکه نمی‌تواند خداوند متعال را ادراک کند برو جائز نیست که به فهم و درک چگونگی خداوند قیام و تشبّث کند] همه با ذات اقدسش نه عینند و نه غیری که امکان جدایی داشته باشند. از ازل تا به اَبَد با او بوده و هستند و خواهند بود. و آن صفات:**حیات است و علم و اراده و قدرت و سَمع و بَصَر و کلام**. و بعضی **تَکوین** [را هشتمین صفت ثبوتی دانند و این مذهب ماتریدی است]و بعضی **بَقا**را هم گفته‌اند. امّا مَشیئَت در مذهب أشاعِره عین اِراده است [و صفت تکوین در نزد ایشان با صفت قدرت یکیست.] و معنیشان به فارسی: **زندگی است و دانایی و خواهش و توانایی و شنوایی و بینایی و گویایی و آفریدن و پایندگی.**

و تبرّکا نظم حضرت مخدوم نور الدّین مولانا عبد الرّحمٰن جامی-قَدَّسَنَا اللهُ بِسِرِّهِ السّامی- را در تفاسیر صفات آوردن مناسب نمود.

اشارت به حیات

از صفاتش یکی حیات آمد *که امام همه صفات آمد

نه حیاتش به روح و نفس و تن است * بلکه او زنده هم به خویشتن است

او به خود زنده ایست پاینده * زندگان دگر به او زنده

اشارت به علم

هست بعد از حیات علم و شعور * علمی از سبق جهل و فکرت دور

متعلق به جمله کلیات * متجاوز ازان به جزئیات

ذره ای نیست در مکین و مکان * که نه علمش بود محیط به آن

عدد ریگ در بیابان‌ها * عدد برگ‌ها به بستان‌ها

همه نزدیک او بود ظاهر * همه در علم او بود حاضر

اشارت بارادت

وز پی آن بود ارادت و خواست * خواستی لایزال بی کم و کاست

فعل‌هایی که از همه اشیا * نو به نو در جهان شود پیدا

گر ارادی بود چو فعل بشر * ور طبیعی بود چو سیل وحجر

منبعث جمله از مشیت اوست * مبتنی بر کمال قدرت اوست

نخلد بی ارادتش خاری * نگسلد بی مشیتش تاری

فی المثل گر جهانیان خواهند * که سر مویی از جهان کاهند

گر نباشد چنان ارادت او * نتوان کاستن سر یک مو

ور همه در مقام آن آیند * که بر آن ذره ای بیفزایند

ندهد بی ارادت او سود * نتوانند ذره‌ای افزود

اشارت به قدرت

بعد ازان قدرتی بود کامل * مر مرادات را همه شامل

در همه کار در همه حالت * کارگر بی توسط آلت

اثر آن به هر عدم که رسید * رخت با خطه وجود کشید

اشارت به سمع و بصر

هر یک از وصف سمع و وصف بصر * هست جز علم معیتی دیگر

نیست از گوش سر شنیدن او * نیست موقوف دیده دیدن او

بشنود خواه دور یا نزدیک * بیند ار روشن است یا تاریک

حال هر ممکنی به کتم عدم * بیند و داند او نه بیش و نه کم

وز سؤال و طلب هر آنچه رود * بر زبانها یکان یکان شنود

اشارت به کلام

آخرین وصف کان کلام بود * نه به حلق و زبان و کام بود

بر کلامش سکوت سابق نه * تهمت خامشیش لاحق نه

حق تعالی چو بی عبارت وحرف * با عدم گفت نکته‌های شگرف

عدم آمد ز ذوق آن سخنان * به فضای وجود رقص کنان

وهر یکی از این صفات بِالذّات بسیط و یکتا و به اعتبار تعلّق بسیارند و به کثرت تعلّقات از وحدت و بَساطت نمی‌افتند، چنانکه ذات اقدسش با وجود ایجاد و نگهبانیِ این همه آفریده، از وحدتِ صِرف نمی‌افتد و مخلوقاتش اندکی است از مقدورش. همه عالم بدو محتاج و او بی‌نیاز مطلق است.

وَهُوَ الأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ* قاضي الْحاجاتِ مُولي الْعَطِيّاتِ مُجيبُ الدَّعَواتِ مُقيلُ الْعَثَراتِ تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُهُ وَتَعالَتْ كِبْرِيائُهُ.

اصل دوم

وَمَلائِكَتِهِ

اصل دوم از اصول ششگانهٔ ایمان این است که بِگروی به فرشتگان خدای - تعالیٰ شَأْنُهُ- که جسمهای لطیفهٔ [از حالت گاز هم لطیفتر] نورانیهٔ [عاقل و] مُنزَّهند از آلودگی، توانایند بر نمودن خود به شکلهای گوناگون، [یعنی همانگونه که گازها می‌توانند هم به صورت مایع و هم جامد باشند و همچنین در حالت جامد می‌توان شکل‌های متنوع به خود بگیرند به همانصورت ملائکه نیز می‌توانند به صورت اشکال زیبا مجسّم شوند.] نه ارواحِ اکابرِ اولادِ آدمند که از ابدان ایشان جدا شده‌اند، چنانکه جمعی از نصاریٰ گویند، و نه جواهرِ مجرَّدهٔ مخالفٌ بِالذّاتند مر نفوسِ ناطقهٔ بشریّه را [یعنی همانند انرژی و قوت بی مادّه نیز نیستند]، چنانچه زَعم فلاسفه است.

(تاء) ملائکة برای تأنیث جمع است و بی تاء هم مستعمل است. مأخوذ از (م ل ک) است به معنی شدّت؛ جمع مَلَك به وزن فَرَس بغیر قیاس. یا از (ا ل ک) است به معنی رسالت جمع ملاک به وزن مَعفل به تقدیم عین به قیاس. یا از (لاک) به معنی پیغام رسانیدن جمع ملاک به زیادت میم به وزن مَفعَل به قیاس. یا از (ملک) است به معنی شدّت و قوّت جمع ملائک به وزن فعائل به زیادت همزة چون شمائل به قیاس. و می‌تواند بود که جمع ملک باشد مخفّف یکی از اینها به قیاس.

و ملائکه را بر کُتب تقدیم فرمود؛ چه ایشان واسطهٔ اِنزال کُتب‌اند و کتب را بر رُسل هم بدین جهت تقدیم فرمود. وسبب تقدیم هر دو بر رُسُل تقدّم ذاتی هم میتواند بُوَد؛ چه مَعشَر ملائکه از هر ذی روحی در ایجاد مقدّم اند و سَبقت کتُب خفائی ندارد. و قطع نظر از اینها پیرو کلام مجید هم مُقتَضی این ترتیب است.

و ایمان به ملائکه اینست که بدانی همه بندگان خدایند، نه انبازان و دختران وی؛ چنان که کفّار می گویند. تَعالَى اللهُ عَمَّا يَقُولُ الظّالِمونَ وَالْمُشْرِكونَ عُلُوًّا كَبيرًا.

و همه دوستان خدایند و فرمانبرداران وی تعالیٰ. از گناه و نافرمانی و مادگی و نری و زناشوهری منزّه و بری‌اند [توالد ندارند و صاحب حیاة و زنده هستند]. لکن از حضرت عبد الله بن عبّاس -رَضِيَ اللهُ عَنْهُما- مَروی است که زمره‌ای از ملائکه هستند توالُد دارند، آنها را (جنّ) می‌گویند و ابلیس از اینها است. و نقل هاروت وماروت و ابلیس و زلاتی که متبادرند از آیهٔ کریمهٔ (**أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ** * البقرة: ٣٠) هیچ ناقض عصمتشان نمی‌شود چنانکه در مُفَصَّلات مبسوط است.

بر سر اصل سخن رویم؛ از تمام آفرینش بیشتراند. از بسِ بسیاری غیر از علّام حقیقی هیچ‌کس از عددشان آگاه نیست. در تمامیِ آسمان‌ها جایِ قَدَمی نیست که نه در او فرشته‌ای در رکوع و یا در سجود نباشد. و در تمامی موجودات از آسمان‌ها و زمین و ستاره و نباتات و جمادات و حیوانات و قطره‌های باران و شاخ و برگ درختان [و در هر مولکول، اتم، واکنش و حرکتی] موجودی نیست که نه فرشته‌ای بر او مُوَکَّل و به وَفق فرمان پروردگارِ عالمیان، در او مُدَبِّر و مُتَصَرِّف است. واسطه‌گانند در میان خدای و مخلوق او تعالیٰ. بعضی بر بعضی از فرشتگان [آمرانند] و بعضی بر بعضی از آدمیان به پیغمبری مَبعوث می‌شوند. [بعضی نیز بر قلب انسانی افکار نیک القا می‌کنند که به آن **الهام** گویند.] بعضی همیشه در رکوع و برخی هم دائم در سجود و زمره‌ای در استغراقِ شُهودِ جمال اَقدَس -جَلَّ جَلالُهُ- از عالم و آدم بی‌خبرند.

و هر یکی مقام معلومی دارند، از آنجا یارای تجاوز ندارند. و دو دو، و سه سه، و چهار چهار و زیاده تر پَر دارند. [همانگونه که بال هر حیوانی و طیّاره‌ای از جنس ساختار وجودشان است و به همدیگر شباهتی ندارند به همان صورت بالهای ملائکه نیز از جنس خودشان است. انسان وقتی نام چیزی که ندیده و نمی‌داند را می‌شنود آن را بر اشیائی که می‌داند حمل و قیاس کرده و در نتیجه به خطا می‌افتد.

ملائکه بال دارند و ما بدان ایمان داریم. فقط چگونگی آن را نمی‌توانیم درک کنیم. تصاویر زن بالداری که در کلیساها و بعضی از مجلات و افلام به عنوان ملائکه مشاهده می‌شود همگی ساختگی و غیر واقعی هستند. هیچ مسلمانی اینچنین چیزی را رسم نمی‌کند و نباید این تصاویر ساختگی‌ای که توسط کافران ترسیم شده است را واقعی دانسته و فریب دشمنان را خورد.]

و فرقه‌ای خازنان بهشتند و مِهتَرشان **رِضوان** -عَلَيْهِ السَّلَامُ- است. زمره‌ای خزنهٔ دوزخند و سالارشان **مالِک** است -عَلَيْهِ السَّلَامُ-. و **زبانیهٔ** جهنّم که نُستُقچیان اهل دوزخ یا همان خازنانند، [و آتش دوزخ بدیشان ضرری نمی‌رساند همانطوری که ماهی در دریا ضرر نمی‌بیند.] نوزده تَن ویا نوزده صِنف‌اند. و **کِرامُ الکاتِبین** که **حَفَظه** هم گفته می‌شوند، [نزد بعضی از عالمان ملائکهٔ حفظه دسته‌ای جداگانه و غیر از ملائکهٔ کرام الکاتبین می‌باشند.]

چهار شخص اند. دو در روز و دو در شب، یکی بر جانب راست و امیر و نویسندهٔ خیر است؛ و دیگری بر طرف چپ و مأمور و کاتب شرّ است. و مُوَکّل عذاب وسؤال قبر، **مُنکَر و نَکیر**اند مَر مسلمانان و کافران را. و بعضی سائلِ مسلمانان را **مُبَشِّر و بَشیر** می گویند.

وبعضی بر بعضی شرف دارند. و افضل همه خواصّ ملائکه‌اند که چهار شخص و چهار صنف اند؛ اشخاص اربعه: حضرت **جبرائیل** است -عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- که صاحب پیغامِ وَحی [تبلیغ اوامر ونواهی] است. و حضرت **اسرافیل**- عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- که مُوَکّل نَفخ صور است، که دو بار درو می‌دَمد. در بار اوّل، همه زندگان به غیر از حیّ لا یَموت -جَلَّ شَأْنُهُ- و آنانکه می‌آیند[١] می‌میرند. و در بار دوم، همهٔ مردگان زنده می‌شوند. و حضرت **میکائیل** -عَلَيْهِ الصَّلَاةُ

(١) و به جز آن ملائکه‌ای که در ادامهٔ مطلب ذکر خواهند شد.

وَالسَّلَامُ- که قبض و بسط زمین و تنگی و فراخیِ روزی، [نظام اقتصاد و به حرکت درآوردن هر چیز]، بِدو مُفَوَّض است. و حضرت **عزرائیل** -عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- که قابِضُ الأَرْواح است. و اصناف چهارگانه که: **حَمَلَةُ الْعَرْش** اند، که امروز چهار و فردای قیامت هشت‌اند. و **مُقَرَّبان**، که نزدیکانِ بارگاه اَقدس‌اند. و **کَرُّوبیان**، که فرشتگانِ عذاب و سردارانِ خیل ملائکه‌اند. و **روحانیان**، که فرشتگانِ رحمتند - صَلَواتُ اللهِ تَعالىٰ وَسَلامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعين-. و هر جا که خواصّ ملائکه گفته شود، این برگزیدگان مرادند.

و در تفاضُل ایشان هم در میان خود، سخن است. و این بزرگان که خواصّ اند، بر غیر انبیا شرف دارند از بنی آدم. و عوام بشر که صُلَحا واولیا مرادند، بر عوامشان وعوامشان بر گنه کارانِ بشر، تَفَوُّق دارند [و کافران از همهٔ مخلوقات پستترند.] وتمامی ملائکه به نفخهٔ نخستین می‌میرند؛ به جز از حَملةُ الْعَرش و ملائکهٔ اربعه، که بعد از آن خواهند مرد. و همه به نفخهٔ دوّم زنده می‌شوند؛ به غیر از ایشان، که پیش از آن زنده خواهند شد؛ چه این بزرگواران در اصلِ ایجاد و احیایِ بعدَ الْمَوت از هر ذی روحی مُقَدَّم و در مردن از همه مُؤَخَّرند.

اصل سوم

وَكُتُبِهِ

اصل سوم از اصول ستّهٔ ایمان این است که بگروی به کتابهای منزّلهٔ او -تعالىٰ شَأنُه- که فرو فرستاده است آنها را بر بعضی از پیغمبرانِ خود، به الفاظ یا نقوش حادثه در الواح یا بر زبان فرشته، [یعنی خداوند این کتابها را به وسیلهٔ ملائکه بر بعضی از پیامبران فرو فرستاده و به سمع آنان رسانیده‌است و بر بعضی دیگر به صورت نوشته‌های موجود بر الواح فرستاده و به بعضی دیگر از ایشان بی واسطهٔ ملک شنوانیده است.] به اینکه همه کلامِ قدیم وصفتِ قائمه‌اند به ذاتِ حق -جَلَّ

شَأنُه-، نه مخلوق او تعالیٰ چنانکه خواهی شنید و نه اختراع مَلَک و نه گفتهٔ پیغمبران و نه از جنس صوت وحرف‌اند. نه در ذهن ونه در زبان و نه در خط، حلول ندارند؛ [از اینجاست که بشر نمی‌تواند حقیقت ذات و صفات الهی را ادراک کند] اگر چه از هر یکی از آنها مفهوم می‌شوند. [در این حالت کلام منزل توسط انسان خوانده شده و در ذهن‌ها حفظ و بر صحیفه‌ها نوشته می‌شود که با این اعتبار چونکه به انسان قائم است حادث می‌باشد و از آن جهت که به ذات باری تعالی قائم است قدیم و ازلیست.]

و همه حقّند و هر چه در آنهاست، راست است و امکان کذب ندارد. و جواز تخلّف در بعضی وعیداتشان بنابر اِشراط است به شروط خَفیّه یا جلیّه و یا تقیید به مشیئَت، یا اشارت اند به استحقاق، یا اِنشای تهدیداند نه اِخبار به عِقاب، یا کذب مخصوص به اِخلاف وَعد است نه وعید؛ چنانکه به نقل و عقل مُؤیّد است و بی‌مانع نصوصشان از ظاهر صَرف نباید نمود.

[قرآن کریم و احادیث شریف با لغت و لهجهٔ قبیلهٔ قریش می‌باشد. در هنگام دادن معنی به الفاظ و نصوص قرآن و حدیث باید معانی مستعمل در حجاز در هزار و چهار صد سال قبل مورد توجه قرار گیرد. ترجمهٔ این نصوص با معانی‌ای که به مرور زمان تغییر یافته و امروزه برای آن الفاظ استفاده می‌شود صحیح نخواهد بود.]

و آیات **متشابهات** از اسرار الٰهی‌اند. کسی از حقیقت معانیشان آگاه نیست به جز از جناب اقدسِ خداوندی؛ و بعضی اربابِ **علوم لدنّیة** را هم بر بعضی از آن اسرار اطّلاع می‌بخشند. پس ایمان به آنها می آریم و از بیان معانیشان لَب می‌بندیم. و اشاعره -شَکَرَ اللّٰهُ سَعْیَهُم- به اِجمال و تفصیل در آنها تأویل روا داشته اند [تأویل یعنی انتخاب معنی غیر مشهور از بین معانی مختلف یک کلمه] مثلا: (**یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ** * الفتح: ١٠) کلام خداست -تَعالیٰ شَأْنُهُ- می گوییم: «ایمان داریم کلام اوست تَعالیٰ و هر مرادی که حق تعالیٰ از آن کلام دارد، حق است و ایمان بِدو

داریم اما نمی‌دانیم مرادش چیست. او خود می‌داند». یا میگوییم: (همچنانکه علمی دارد نه مانند علم ما و اراده‌ای دارد نه مانند ارادهٔ ما، یدی هم دارد نه مانند ید ما؛ چه یدِ ما جسم است و مرکب از گوشت و پوست و استخوان و ید او تعالیٰ مُنزّه از جسمیّت و ترکیب و لوازم اینها). این تأویل اجمالی است. یا می‌گوییم: (مراد از ید، قدرت است). این تأویل تفصیلی است و علیٰ هٰذَا القیاس.

بر سر اصل سخن رویم؛ در بعضی آیاتِ کُتب منزّله در لفظ یا در حکم و یا در هر دو، نَسْخ جائز و واقع است. و قرآن را از سائر کتب سماویّه امتیاز است به اینکه ناسخِ همه است وبه طوری که در عهد سرور عالم -صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ وَسَلَّمْ- بود، همچنان تا امروز و تا به انقراض روزگار بی زیادت و نقصان و بی غلط و نسیان هست و خواهد بود. و تمام علوم اوّلین و آخرین در او دَرج [میباشد و ازین سو از همهٔ کتب سماوی برتر و ارزشمندتر بوده] و اَعظم معجزات است. و اگر بِالْفَرض تمامیِ انس وجنّ و مَلک مُتّفِق شده که مانندش به عرصهٔ ظهور آرند، ممکن نخواهد شد. و فصحای عرب با وجود کمال فصاحت، مقدار سه آیت را از مثل او نتوانسته اند که اِنشاءِ نمایند و همه از معارضهٔ او عاجز و خیره مانده‌اند؛ به محضِ قدرت یا سبب به خروجِ مراتبِ بلاغتش از طوق بشر یا بنا به غرابتِ سیاقش که نه نظم و نه نثر و نه سجع ونه رجز است؛ با وجود اینکه ترکیب عباراتش ازحروف هجاست، که مادهٔ تراکیب محاورهٔ بلغایِ عرب است.

و تمامی کُتُب سماویّه، صد وچهاراند. فرو آمده به قولِ مشهور ده از آنها بر **آدم** و پنجاه بر **شیث** و سی بر **ادریس** و ده بر **ابراهیم**؛ و اینها مسمّیٰ به صُحُف‌اند. و **توراتِ** موسیٰ و**زبورِ** داود و**انجیلِ** عیسیٰ و**قرآن** محمّد -صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِم وَعَلَی آلِ کُلٍّ وَأَصْحابِهِ وَسَلَّمَ-. و به گوشِ هوش بشنو! چون کسی خواهد که امری یا نهیی یا ندایی یا اِخباری یا اِستخباری کند، هر آئینه پیش از تکلّم در نفس خود می‌یابد معانی را که از آنها به الفاظ تعبیر میکند و آنها را در نفس سامع

اِلقا می‌نماید، آن معانی را کلام نفسی می‌گویند. و به اختلاف عبارات، مختلِف نمی‌شوند. و عربی و فارسی و ترکی نیستند مثلا. و الفاظی که دلالت بر این معانی می‌کنند، کلام لفظی‌اند و عربی و فارسی یا غیر اینها گفته می‌شوند. پس کلامِ نفسی، صفتیست بسیط، قائم به نفْسِ متکلم، مُغایرِ علم و اراده و سایر صفاتِ مشهوره. و کلام لفظی مرکب است از حروف مرتبهٔ جاری از زبان متکلّم و ساری در گوش سامع که دالّ است بر کلام نفسی.

پس بدان که کلام حق –جَلَّ شَأْنُهُ– صفتی است ازلی، غیر مخلوق، قائم به ذات او –تَعالیٰ–، مُنافی سکوت وخَرس و ناتوانی تکلّم، مغایر علم و اراده و سایر صفات ذاتیّه، از ازل تا به ابد بی تخلّل خاموشی به همان یک صفت متکلّم است. و او بسیط حقیقی است نه متبعّض و نه متعدّد و نه عربی ونه سُریانی و نه عبرانی و نه اِخبار و نه اِنشاء و نه اَمر و نه نَهی. مثلا از جنس صوت وحرف نیست، نه در خط در می آید نه در زبان، نه در گوش نه در ذهن، لیکن از هر یکی از اینها به اعتبار، وجودی غیر از وجود خارجی مفهوم میشود. به هر زبانی معبّر میگردد؛ پس اگر به عربی معبّر شود، قرآن است و اگر به سریانی، انجیل و اگر به عبرانی، تورات. [در کتاب شرح المقاصد[١]می فرماید: اگر به زبان یونانی تعبیر شود انجیل و اگر به عبرانی بیان شود تورات و اگر به سریانی بیان شود زبور نامیده می شود.] و به امور متکثّره و متغیّره تعلّق گیرد؛ پس اگر به مَحکی تعلّق گیرد، **خبر** است و به غیر محکی، **انشاء** و به مأمور، **امر** و به مَنهی، **نهی** و هٰکذا. اما بدین سبب گردی از کثرت و تبدّل به دامانش ننشیند چنانکه گذشت.

و همهٔ کتب منزّله و صُحُف مُرسَله ورقی از آن صفت‌اند. و این صفت را صفت خدا وکلام نفسی او تَعالیٰ بِالذّات می گویند، وبه اعتبار جلوه کردن در لباس

---

(١) مؤلف کتاب سعدالدین تفتازانی رحمه الله است. وی در سال ٧٩٢ هـ. [١٣٨٩ م.] در سمرقند وفات یافته است.

عربیّت قرآن، چنانکه گفته شد. و وَحی مُنزّل را که نظم معروفِ مُؤلَّف از حروف و بِالْفِعل مکتوب و ملفوظ و مسموع و محفوظِ آدمیان است، کلام لفظی و قرآن می‌گویند. و به صفت خدا هم تسمیه می‌شود، به اعتبار دلالت. و این کلام اگر چه وحدتِ نوعی دارد، اما تعدّدِ شخصی و تجزّی دارد؛ چنانکه همه را قرآن میگویند، بعضی از آن را هم میگویند.

واهل حق، بعد از اتفاق بر قِدَم و غیر مخلوقیّت کلامِ اوّل، وجواز حدوث تعلّقش در کلامِ ثانی که کلامِ لفظی است، مختلف اند؛ بعضی نص بر قِدَمش نهاده‌اند و برخی به بداهت حکم به حدوث مخلوقیّتش کرده اند. و گروهی گویند که به تقدیر حدوثش هم، او را حادث نباید گفت، مبادا خاطر به سوی حدوثِ کلامِ نفسی کشد؛ چه ذهن بشر از دالّ به مدلول سخت سَریعُ الِانتقال است. **وَهٰذا هُوَ الْأَسْلَمُ الْأَقْوَمُ**. پس هر که از أهل حق سخن از حدوث گوید، مرادش نظمِ مُؤَلَّف است و بس. و همه متفق‌اند که کلامِ نفسی و لفظی، هر دو کلام خدایند؛ اگر چه بعضی به راه تجوّز رفته‌اند، لیکن در معنیِ اضافه تفاوت کرده اند؛ پیشِ اکثر، اضافۀ کلامِ نفسی به خدا -جَلَّ شَأْنُهُ-، اضافۀ صفت است به موصوف و اضافۀ کلامِ لفظی به او تَعالیٰ، اضافۀ مخلوق است به خالق.

سؤال: از تقریر سابق مفهوم شد کلام ازلیِ خدای، شنیدنی نیست؛ پس معنیِ «**سَمِعْتُ كَلامَ اللهِ**» این است که: «شنیدم نظمِ مُؤلَّف را»، یا اینکه «از اَصواتِ مسموعه فهمیدم کلامِ ازلی را»؛ و در هر دو صورت، همۀ انبیاء بلکه همۀ خلق را سماعِ کلام الله، میسّر است. پس اختصاص حضرت موسی به تکلیم چه وجه دارد؟

جواب: حضرت موسیٰ -عَلیٰ نَبِیِّنا وَعَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ-، کلام ازلی را به طریق خَرقِ عادت، بدون صوت و حرف شنیده است؛ چنانکه حضرتِ باری را در آخرت می‌بینند، بدون کمّ و کیف و این میسّر نیست مردم را. یا به صوت شنیده است؛ اما به تمامی اجزا و از جمیع جهات، یا از جهتی، اما نه به صدائی که در

وجودش دَخْلِ ما سوی باشد و توسط امری بود. و در هر سه صورت، وجهِ امتیاز ظاهر شد. وسماع سرورِ عالم، در شبِ معراج و جبرائیلِ امین، در وقت تَلَقّیِ وحی نیز چنین است. وَٱلْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.

أصل چهارم

وَرُسُلِهِ

اصل چهارم از اصول ستۀ ایمان اینست که، بگروی به پیغمبران فرستادۀ خدای -تَعالیٰ شَأْنُهُ-. [که انسان‌ها را به راه راستی که او تعالیٰ پسندیده است هدایت و ارشاد می‌کنند.] «**رُسُل**» جمع رسول است و «رَسول» صیغۀ فَعول است بمعنی مَفعول. در لغت بمعنی فرستاده است و در شریعت به قول مختار، از آدمیان مردیست آزاد و بهترین همۀ معاصران خود بغیر از انبیاء در خَلق و خُلق و علم و عقل، سلیم از صفت‌های رذیله، **معصوم** از گناهان صغیره و کبیره پیش از نبوّت و پس از آن، [کافرانی که از داخل قصد تخریب اسلام را دارند مدّعیند که حضرت محمّد علیه السّلام قبل از نبوّت در مقابل بتها حیوان قربانی می‌کرده است و برای اثبات این ادّعای خود نوشته‌های لامذهبان را به عنوان منبع و دلیل ذکر می‌کنند. کذب و دروغی افترای قبیح ایشان از سطور بالا به خوبی قابل وضوح است.] و بری از عِلَل مُنفِّره چون کوری و گُنگی، از اوّل بعثت تا به استقرار نبوّت، [و بایستی به وجود هفت صفت در پیامبران اعتقاد نمود: **امانت**، **صدق**، **تبلیغ**، **عدالت**، **عصمت**، **فطانت** یعنی صاحب عقل و ادراک بسیار **و أمن العزل** یعنی از مرتبۀ پیامبری هرگز عزل نمی‌شوند].

[**رسول** به پیامبری گویند که] شریعتی برو فرو آمده باشد از جناب حق تَعالیٰ با امر به رسانیدن آن به بندگان خدای، و اگر این امر به او نشده باشد او را «**نبي**» می‌گویند نه «**رسول**». و قولی چنان است که «رسول» و «نبی» یک معنی

دارند و در هر دو امر به تبلیغ شرط است. و در این حدیث شریف بهتر این است؛ زیرا ایمان به همهٔ پیغمبران واجب است. و به قول مختار هم خوب است؛ زیرا که ایمان به پیغمبران مُرسَل بلکه به یکی از ایشان بی ایمان به همه نمی‌شود.

وایمان به رُسُل این است که بدانی خدای تعالیٰ برگزیده است همه را، به محض فضل و موهِبَت، نه سبب به ریاضت وکثرتِ طاعت، برای نبوّت و وحیِ شرایع و رهنمایی مردم و تمام کردن امور معاد و معاشِ ایشان، و همچنانکه مأمور شده‌اند، در غایتِ کوشش، پیغام او را به مردم رسانیده و اَحکامِ دین را اصلاً و فرعًا با وجود کثرتِ اَعدا و وُفور طعن و ملامت، بیان فرموده‌اند. و همه را خدای تعالیٰ به معجزاتِ باهره تأیید فرموده است تا دعوی نبوّت را شاهد باشند. و هیچکس را تاب معارضهٔ ایشان نبوده است.

و همه در قیامت به دستور جناب أقدس، شفاعت برای گنه‌کاران [اُمّتشان] می‌کنند و از ایشان پذیرفته می‌شود. [به کسیکه در زمان تبلیغ پیامبری بوده است و به ایشان ایمان آورده واو را تصدیق کند **امّت** آن پیامبر گفته می‌شود.] بلکه صُلَحا و [علما و] اولیای اُمّتشان همچنان‌اند. [یعنی شفاعت از ایشان نیز پذیرفته خواهد شد.]

و همه در گور خود نوعی از زندگی دارند و خاک هرگز اجسام ایشان را نخورد؛ لِهٰذا در حدیث شریف آمده است که «**حج می‌کنند و نماز می‌گذارند**». [امروزه افرادی در عربستان سعودی هستند به نام (**وهّابی**) که به این احادیث شریفه اعتقادی ندارند و به مسلمانان حقیقی که به این احادیث معتقد هستند کافر می‌گویند. نصوصی را که معانی آنها آشکار و واضح نیست و از جمله متون متشابه می‌باشند را به صورت غلط تأویل می‌کنند. آنها با وجود این اگر چه کافر نمی‌شوند لکن از (**صاحبان بدعت**) می‌شوند و به مسلمانان ضرر زیادی می‌رسانند. فرقهٔ **وهابیّت** توسط یک احمق از منطقهٔ نجد به نام محمد بن عبد الوهاب پایه گذاری

شد. همفر جاسوس انگلیسی، با مطرح کردن عقاید انحرافی ابن تیمیه[۱] او را فریب داد. این انحرافات توسط کتاب‌های یک فرد مصری به نام عبده[۲] به جوامع ترک تبار و همه جا سرایت کرد. علمای (**اهل سنّت**) در صدها کتاب نوشته‌شده بر علیه این افکار باطله اثبات کرده‌اند که این فرقه مذهب پنجم نبوده بلکه در راه ضلالت و گمراهی هستند. از میان کتابهای تألیف شده می‌توان به کتاب (**الاصول الأربعة**)[۳] و (**ردّ وهابی**)[٤] که توسط نشریات حقیقت به چاپ رسیده است اشاره کرد. خداوند متعال روحانیون جوان را از لغزش به مسیر وهابیّت که دست نشاندهٔ انگلیس هستند حفظ کند و آنها را از راه علمای (**اهل سنّت**) که در احادیث شریفه مورد ستایش قرار گرفته‌اند جدا نکند!]

و در عین خواب، چشمِ دلشان بیدار است. و در اصل نبوّت [در به جای آوردن وظایف آن و خصوصیات مرتبهٔ پیامبری] برابرند و در میانشان جدایی نمی‌باید کرد. [و آن هفت صفتی که پیشتر ذکر شد در همهٔ انبیا وجود دارد] و اگر -نَعوذُ بِاللهِ تَعالیٰ- کسی یکی را از همه تکذیب کند، ایمانش به هیچکدام درست نباشد. و هرگز از منصب نبوّت عَزْل نشوند؛ چنانکه بعضی اولیا را گاهی از مرتبهٔ ولایت اِنعِزال رومی دهد.-نَعوذُ بِاللهِ تَعالیٰ مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْكَوْرِ-.

و هیچ غیرِ پیغمبری از بنی آدم و هیچ کس از جنّ و مَلَک، به مرتبهٔ ایشان نرسد؛ لیکن ایشان را در میان خود بعضی بر بعضی شَرَف است، به اعتبار عموم دعوت و کثرت اُمّت و غلبهٔ علم و معرفت و وُفور ذکر وشهرت و اِستمرار معجزات و امتیاز به خصائص و کرامت و اِمتداد و مَتانت شریعت. لِهٰذا سرور عالَم را -عَلَيْهِ

---

(۱) احمد بن تیمیه در سال ۷۲۸ هـ. [۱۳۲۸ م.] در شام فوت شده است.

(۲) محمد عبده ۱۳۲۳ هـ.[۱۹۰۵ م.] در مصر فوت شده است.

(۳) تألیف محمد حسن جان فاروقی از نوادگان امام ربانی که در سال ۱۳۴۹ هـ. [۱۹۳۰ م.] درگذشته است.

(٤) تألیف مفتی محمود بن عبد الغیور پیشاوری در قرن ۱۹ میلادی.

وَعَلىٰ إِخْوانِهِ وَآلِ كُلٍ وَصَحْبِهِ أَفْضَلُ الصَّلَواتِ وَأَكْمَلُ التَّحِيّاتِ- بر همه، و اولو العَزم را بر ماسواى خود، وپيغمبران مُرسَل را بر غير مُرسل، تفضيل روا باشد.-صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَعَلىٰ آلِهِمْ وَأَصْحابِهِمْ أَجْمَعِينَ-

و تمامى پيغمبران به قول مشهور، صد و بيست و چهار هزارند. و سيصد و سيزده يا پانزده از ايشان مُرسَل. ومشاهير اولوالعزم:[آدم][۱] و نوح وإبراهيم و موسى وعيسى و محمّد-صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ-. و مشاهير انبياء سى وسه شخص اند. اساميشان به ترتيب حَسبَ الْمَقدور: «آدم است و شيث و إدريس ونوح وهود و صالح وإبراهيم و لوط و إسماعيل و إسحاق ويعقوب ويوسف و أيوب وشعيب و موسى و هارون و خضر ويوشَع بن نون و إلياس و اليَسَع و ذوالكِفل كه نامش حِزقيل است به قول أصح و شَمعون بن صفيّه و اِشَمويل و يونس بن مَتّى و داود و لقمان و سليمان و زكريا و يحيى و عُزَير و عيسى بن مريم و ذو القرنين و سيّد المرسلين محمّد عربي -عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلىٰ آلِ كُلٍ وَصَحْبِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَما يُحِبُّ رَبُّنا وَيَرْضىٰ-. امّا در نبوّت «خضر ولقمان و ذو القرنين» سخن هست. همچنين در نبوّت و تعيين «ذو الكفل»؛ بنابر نبوّتش گفته اند «الياس» است و گفته اند «ادريس» وگفته اند «زكريا». [از اين عده فقط اسم ۲۸ نفر از آنها در قرآن كريم ذكر شده است. نام حضرت شيث، خضر، يوشع، شمعون، اشمويل وارد نشده است. از بين اين ۲۸ نفر پيامبر بودن ذو القرنين، لقمان، عزير و خضر به صورت قطعى معلوم نيست. در (**مكتوبات معصوميه**) جلد دوم، مكتوب سى و شش مى‌فرمايد: (اخبارى كه پيغمبر بودن حضرت خضر را خبر مى‌دهند قوى مى‌باشند). در جلد ۱ مكتوب ۱۸۲ نيز مى‌فرمايد: (ظهور كردن خضر عليه السّلام در شكل انسان و انجام بعضى كارها توسط او نشان دهندهٔ بر حيات بودن او نيست. خداوند متعال

([۱]) در مكتوبات امام ربانى قدّس سرّه ج۱/مكتوب ۲۶۰ مذكور است.

اجازه داده است که ارواح او و بسیاری از پیامبران و اولیا در شکل و قالب انسان ظهور کنند. دیدن آنها دلیلی بر زنده بودن آنها نیست). حِزقیل نام دوم حضرت ذو الکفل -عَلَیهِ السَّلام- می‌باشد. بعضی از علما لقب ذو الکفل را متعلق به الیاس و یا ادریس و یا زکریا -عَلَیهِمُ السَّلَامُ- می‌دانند.]

از واجبات اعتقاد است که بدانی، إبراهیم «**خلیلُ الله**» یعنی دوست جانی خداست و از غیرِ حبّ او خالی بوده است. و موسیٰ «**کلیمُ الله**» یعنی هم سخن خداست که با او گفتگو کرده است چنانکه گذشت. و عیسیٰ «**کلِمةُ الله**» یعنی سخن خداست که بی پدر به مجرّد قول «کُنْ» از مادر زاده است. یا از بس که مُنتَفَعٌ بِهِ بوده است گویا کلمۀ خداست که از وی موعظه به گوش اولاد آدم رسانیده و از او متأثّر شده‌اند.

و علّت غائیّۀ ایجاد عالم و سَروَر و بهتر اولادِ آدم أَعْني محمّدِ عربي -صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَعَلی آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَسَلَّمَ- به وجوه متعدّده که از جملۀ آنها است: عدم جواز نسبت هزیمت به آنحضرت. واینکه در بیرون آمدن از قبر و حاضر شدن در مَوقِف حَشْر و در آمدن در بهشت، از تمامی آفرینش سبقت دارد. به اوصاف وشمائلی که در رکنِ اوّلِ اسلام بیان کردیم، ممتاز باید دانست؛ اگر چه حَصْر آن وجوه، بیرون از طاقتِ بشر است.

یکی گَرَویدن است به معراج آن سَروَر، به تَن و بیداری، در شب از مکّه تا به مسجد الأَقصیٰ و از آنجا به آسمان و از آنجا تا خدا خواهد. [اتباع فرقۀ گمراه اسماعیلیه ودشمنان دین که در شکل و لباس علمای اسلام در آمده‌اند می‌گویند که معراج یک حالت روحانی بود و فقط با روح اتفاق افتاد. اینها با گفتن و نوشتن این مطلب که معراج با جسم صورت نگرفته، سعی در فریب جوانان دارند. اینچنین کتاب‌های فاسد را نباید خریداری کرد و فریب آنها را نباید خورد.] و بیان کیفیتش

چنانکه در **شفا**[۱] وسایر کتب ثِقات [به عنوان مثال در کتاب مکتوبات امام ربانی مکتوب ۱۳۵ از جلد اول به طور گسترده] مسطور است مانند: همراهی حضرت جبرائیل از حرم **مکّه** تا **سِدرَةُ الْمُنتَهیٰ** و آن درختی است در آسمان هفتم که علوم اولین وآخرین وعُروجات تَحتانی و نُزولات فوقانی بدو مُنتهی می‌شوند. ودیدن آن سَروَر جبرائیل را در آنجا به صورت اصلیش به ششصد بال. و باز ماندن او از آنحضرت در آنجا و سواری **بُراق** از مکّه تا به بیتُ الْمُقدّس یا آسمان هفتم و آن جانوریست سفید رنگ، نه ماده و نه نَر، خردتر از استر و بزرگتر از خر، از غایتِ سرعت می‌نهد گام خود را به مُنتَهای نگاهِ خود. وامامت آن حضرت، انبیاء را در **مسجدُ الأَقصی**، در نماز عشاء یا صبح، [أرواح انبیا در شکل انسانی خویش حضور یافتند.] و از آنجا نصب شدن **معراجی** تا به آسمان هفتم یعنی نردبانی که یک پایه اش از سیم و یکی از زر بود، و بر رفتن آن حضرت با جبرئیل بر آن، و ثنا وتَوقیر ملائکه در یَمین و یَسار آن نردبان مر آن حضرت را و واشدن دروازه‌های آسمان بعد از استفتاح وتبشیر جبرئیل به قُدوم شریف آن سَروَر، و دیدن بعضی از پیغمبران را در هر آسمان، و تَرحیب نمودن همه، سَروَر عالم را، و **سِدْرَةُ الْمُنتَهیٰ** را با هزاران هزار غرایب و اهل بهشت را با همه نِعَم وأَنهار وأشجار در بهشت و اهل دوزخ را با همه آلام و اسباب تَعذیب در دوزخ دیدن، و از شوق لقای جناب اَقدس، اِلتفات به هیچکدام ننمودن، و از سِدرة المنتهی تا بلندی که آواز نوشتن قلم‌های ملائکه را می‌شنید تنها رفتن، و بعد از آن، آن نور دیدهٔ آفرینش را در نور غوطه دادن و برو خَرْق هفتاد هزار حجاب شدن، هر حجابی مسافهٔ پانصد ساله راه، بعد از آن، **رَفرَف** را که بساطیست سبز، نورَش بر نور آفتاب غلبه می‌کند پیش ایشان نهادن و برو سوار شدن و از کرسی گذشتن و به عرش مجید رسیدن، واو را و زمان و

(۱) مؤلف کتاب قاضی عیاض مالکی در سال ۵۴۴ هـ. [۱۱۵۰ م.] در مراکش درگذشت.

مکان را پس انداختن وبه مقام خطاب مُستَطاب ایزد وهّاب رسیدن، و جمال بیهمال را چنانکه در آخرت بینند دیدن، و کلام ایزد علّام را بدون صوت وحرف شنیدن، و زبان بی زبانی را به تمجید و ثنای اِلهی گشادن، و خطابات با حضرت باری را – جَلَّتْ کِبْرِیائُهُ– جوابِ با صواب دادن، و پنجاه نماز را بر او وأُمّت مرحومهٔ او فرض نمودن، و بارها با اشارهٔ حضرت موسیٰ برای تخفیف آنها عُروج ونُزول نمودن وآنها را به پنج فرض رسانیدن، [قبل از این فقط نمازهای صبح و عصر و یا صبح و عشا خوانده می‌شدند.] وآنچه خداوند داد، یافتن ودیدن وشنیدن، با هزاران هزار خَلعَت و تَشریف و تکریم، به خوابگاه خود عَودت فرمودن، وخوابگاهش هنوز گرم بودن، همه مُطابِقِ نُصوصِ کتاب و سنّت است؛ اگر چه همه از واجباتِ اِعتقاد نیستند و در بعضی از اینها سخن هست. [فقط انکار نمودن مسئله‌ای که در مورد آن نص صریح و قطعی وارد شده است کفر می‌باشد.]

بر سر أصل مُدَّعا رَویم؛ از وجوه امتیاز آن حضرت از دیگر پیغمبران اینکه: «**سیّدُ الْمُرسَلین**» است. همه پیغمبران چه آدم و چه غیر او، سایه نشین لواءِ اویند. و هیچ پیغمبری را حق تعالیٰ به پیغمبری نفرستاده است که نه با پیمانِ مُؤَکَّد بِدو اَمر فرموده باشد که اگر پیش از مَمات به دولتِ دیدارِ آن برگزیدهٔ ایزدِ دادار رسد، بدو ایمان آرد و او را یاری دهد و مددکاری کند. و إلّا به همین رَوِش، با قوم خود پیمان محکم بندد که هر وقت به آن دولت رسیدند، جانبازی کنند. و اینکه «**خاتَمُ النَّبیّین**» است؛ که اگر چه بِالذّات قافله سالارِ وجود، اوّل و أَسبقِ هر موجود است؛ امّا طُغرای نُبوّت به ذاتِ مَنبَعُ الْکَمالات اش ختم شده است، که بعد از او پیغمبری نخواهد بود. و حضرت روحُ الله–عَلیٰ نَبِیِّنا وَعَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ– اگر چه بعد از این در عهد حضرت مهدیِ صاحبُ الزَّمان –عَلَیْهِ التَّحِیَّةُ وَالرِّضْوانُ– به نزولِ خود فضایِ سرزمین را رَشکِ فِردوس بَرین می‌فرمایند؛ امّا به شریعتِ آن سَروَر، دعوت می کنند و پیرو دینِ متین او خواهند بود.

[درسال ١٢٩٦ هـ. [١٨٨٠ م.] جماعتی منحرف در هند توسط انگلیسی‌ها به نام **فرقهٔ قادیانی** ظهور کردند. این فرقهٔ گمراه در خصوص حضرت عیسی –عَلَیهِ السَّلام– نیز چیزهای زشت و دروغ بر زبان آوردند. اگر چه خود را مسلمان می‌خوانند لکن این طور نبوده و مشغول تخریب اسلام از درون هستند. علما نیز به مسلمان نبودن آنها فتوا داده‌اند. به این فرقه (**احمدی**) نیز گفته می‌شود.

یکی دیگر از گروه‌های اهل بدعت که در هند پدید آمد فرقهٔ (**جماعت تبلیغ**) است. شخص جاهلی به نام الیاس این فرقه را در سال ١٣٤٥ هـ. [١٩٢٦ م.] تأسیس کرد. او اینچنین می‌گفت: (مسلمانان گمراه شده‌اند و من در خواب دستور نجات آنها را گرفته‌ام!). همچنین اندیشه‌های خود را که از کتاب‌های اساتید گمراهش نذیر حسین، رشید احمد کنکوهی وخلیل احمد سهارنپوری آموخته بود به انسانها القا می‌کرد. آنان همواره برای فریب مسلمانان از ارزش و اهمیت نماز خواندن و ادای آن با جماعت برای مردم صحبت می‌کنند. در حالی که نماز و عبادات اهل بدعت، یعنی کسانی که در مذهب **اهل سنّت** نیستند، مورد قبول واقع نمی‌گردد. این جماعت قبل از هر چیزی لازم است که با مطالعهٔ کتب اهل سنّت و جماعت از بدعت اعتقادی خلاص پیدا کرده ومسلمان حقیقی شوند.

آیاتی از قرآن کریم که معانی آن واضح و آشکار نیست را کسانی به غلط معنی کرده و از آن آیات برداشت و استنباط نادرستی می‌کنند، اینچنین کسانی «**اهل بدعت و یا گمراه**» نامیده می‌شوند. به دشمنان اسلام که آیات کریمه را بر اساس افکار خائنانه و انحرافی خود تفسیر می‌کنند، «**زندیق**» گفته می‌شود. زندیقان سعی در تغییر قرآن کریم و تحریف اسلام دارند. انگلیسی‌ها بزرگترین دشمنانی هستند که آنها را به میان آورده و حمایت می‌کنند و برای این امر میلیاردها دولار صرف و هزینه کردند تا آنها را در سراسر جهان پخش کنند. جاهلان منتسب به (جماعت تبلیغ) که در دام کافر انگلیسی افتاده‌اند با (اهل سنّت) نامیدن خود

واقامه نماز، در حال دروغگویی وفریب مسلمانان هستند. عبد الله بن مسعود می‌فرماید: «مردمی خواهند بود که نماز را برپا می‌کنند، هر چند دین نداشته باشند». آنها برای ابد در قعر جهنم خواهند سوخت. برخی از آنها با عمامه‌های بزرگ مانند لانه لک لک بر بالای مناره، و با ریش وعبای خود، مسلمانان را با خواندن آیات و دادن معنای نادرست به آنها فریب می‌دهند. در حالی که در حدیثی شریف آمده است: (**إِنَّ اللهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُوَرِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ**) یعنی (خداوند تعالی به دلها و اعمال شما می‌نگرد، نه به شکل و اموالتان). **بیت:**

قد بلند او بین دستار پاره پاره * چون آشیانه لک لک بر کلّهٔ مناره

کتابهای منتشر شده توسط (انتشارات حقیقت) دروغ و یاوه بودن سخنان مزخرف و به ظاهر آراستهٔ این افراد نادان و احمق را اثبات می‌کند. اینان چون نتوانستند جواب این کتابها را بدهند می‌گویند که کتاب‌های انتشارات حقیقت غلط و فاسد است و این کتابها را نباید خواند! بزرگترین نشانهٔ زندیقان و بدعت گذاران دشمن اسلام این است که می‌گویند: (نوشته‌های علمای اهل سنّت و کتابهای دینی حقیقی که آنها منتشر می‌کنند فاسد هستند وآنها را نخوانید!) آسیب‌هایی که این بدکاران به اسلام وارد کرده‌اند و پاسخ‌های علمای اهل سنّت به آنها در کتاب «**أصول الأربعة**»[١] به تفصیل آمده است.]

و اینکه «**رحمةٌ لِلْعالَمين**» است؛ که هِژده هزار عالَم از خوانِ نعمتِ عامّه و رحمتِ تامّهٔ او، نواله خوار و زَلّه بردارند. و پیغمبریِ مُرسَل بر جمیع اِنس و جنّ به اتّفاق، و بر سائرِ حیوانات و مَلَک وجماد ونبات به اختلاف، هَمینِ اوست و بَس. پیغمبران دگر هر یک به طائفه‌ای از بنی آدم مبعوث‌اند. و اینکه یکّه بر جمیع انبیا به

---

(١) تألیف محمد حسن جان فاروقی از نوادگان امام ربانی که در سال ١٣٤٩ هـ. [١٩٣٠ م.] درگذشته است.

مجموعیّت فضل دارد. و اینکه هرگز در قرآن، خدای تعالیٰ او را به نامِ نامیِ خود خطاب نفرموده‌اند مانند سایر انبیا؛ بلکه او را «**يا أَيُّهَا النَّبِيُّ**» و «**يا أَيُّهَا الرَّسولُ**» ومانند اینها گفته‌اند، از رویِ تعظیم و تَوقیر. و اینکه هر معجزه‌ای و فضیلتی و کرامتی که به یکی از انبیا داده باشند، مانندِ آن را به آن سرور داده‌اند. بَسا معجزه و فضل و کمال که آن سرور دارد، هیچکدام از انبیای کرام -عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- ندارند؛ چون شقّ قَمَر و تسبیحِ حَجَر و تَکلیم و تَسلیم شَجَر و گریهٔ **حَنّانه** و جوشش آبِ صاف از فَرَج‌های أصابع کریمه اش تا آنجا که خدا می‌داند. و مانند **تَقَرُّبِ تام** و **مقامِ محمود** و **شفاعتِ کُبری** و **حوضِ کوثر** و **وسیله** و **فضیله** و دولتِ دیدار پیش از دارُ الْقَرار وإنفراد به خُلْقِ عظیم و امتیاز از همه در دین و یقین و علم و حِلم و صبر و شُکر و زُهد و عِفَّت و عَدل و مُرُوَّت وحیا و شجاعت و تَواضُع و حِکمت و تَأَدُّب و سماحت و تَرَحُّم و رَأْفت إِلیٰ ما شاءَ اللهُ سُبْحانَهُ با تمامی وجوهی که در بیان تفاضُلِ أنبیا گفته شد. و اینکه معجزاتش را به غیر از حضرت عالمُ السِّرِّ وَالْخَفِيّات کسی شمار نمی‌تواند کرد. و اینکه دینش، بهترینِ اَدیان و شریعتش ناسخِ شرائع و اُمّتش نکوترین اُمَمِ انبیا است -عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّحِيّاتُ-.

أمّا در أمّتِ مرحومه اش اولیا را بر سایر أمّت، و آل و اصحابش را بر جمیعِ اولیا شرف است. و در میان همه حضرتِ زیبندهٔ مسندِ خلافت، صدّیقِ أکبر، إمامُ الأَئِمّه **أبوبکرِ بنِ أَبی قُحافه**- رَضيَ اللهُ عَنْهُما- بعد از خیلِ أنبیا، بهترینِ اوّلین و آخرینِ اولادِ آدم، و خلیفهٔ اوّل است و پیش از زمان نبوّت هم به همین عِنایتِ إلٰهی ملحوظ، [و بر هیچ بتی سجده نکرده] و از وَصمتِ کفر و ضلال محفوظ بوده است. [از اینجا نیز بسیار واضح و آشکار می گردد کسانی که با ظن فاسد خویش ادعا می‌کنند که حضرت پیامبر قبل از نبوت بت‌ها را می‌پرستیده تا چه حد اشخاصی پست و جاهل‌اند.]. بعد از او خلیفهٔ دوّم، فاروقِ أعظم، برگزیدهٔ ایزد

وهّاب، إمام **عمرُ بْنُ الخطّاب**- رَضِيَ اللهُ عَنْهُ-. بعد از او خليفۀ سوّم، مَجْمَعُ الْبِرِّ وَالْإِحْسان، مَنْبَعُ الْحَياءِ وَالْإِيمان، ذي النّورَيْن، إمام **عثمانُ بْنُ عَفّان** -رَضيَ اللهُ عَنْهُ-. بعد از او خليفۀ چهارم، مَظْهَرُ الْعَجائِبْ، وَمَصْدَرُ الْغَرائِبْ، أسَدُ اللهِ الغالِبْ، إمام **عَليُّ بنُ أبي طالب** -رَضيَ اللهُ عَنْهُ-. بعد از او خليفۀ پنجم، قُرَّةُ عَيْنِ الْمُصْطَفىٰ، خليفۀ أرشدِ مُرْتضىٰ، إمام **حسنِ مُجْتبىٰ**[١] -رَضيَ اللهُ عَنْهُ-. و سلسلۀ خلافت كه نيابت پيغمبر است، بعد از سَرور عالَم -صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ- به ايشان ختم است وآن مدّت، سى سال بود. بعد از آن پادشاهى و إمارت است. بعد از آن، جگر گوشۀ رسول، نور ديدۀ حيدر وبَتول، امام سعيدِ شهيد، **حسَين بْنِ علي** -رَضيَ اللهُ عَنْهُما-. پس بقيّۀ عَشَرۀ مُبَشّره -رَضيَ اللهُ تَعالىٰ عَنهُم-. جمهورِ أهل سنّت بعد از علي، بقيۀ عشره مبشّره را فرمودند، امّا بدون ترتيب. و بعضى از تفاضُل حَسَنَين توقّف كرده دارند.

واين افضَليّت به معنى كثرتِ ثواب و ترک وطن و أحباب، و سَبقتِ إسلام و إهتمام تمام در إتّباع سيّدُ الأنام، و ترويج شرائع و وُفورِ منافع، و إقلاع مادّۀ كفر و فساد، و تَشييد أركان رُشد و سَداد است. و حضرت على -رَضِيَ اللهُ عَنْهُ- اگر چه به إتفاق از ما سواى صدّيق أكبر -رَضِيَ اللهُ عَنْهُ- مُقدّم است در اسلام، امّا سبب به صِغَر سنّ وعدَم تَمَوُّل، ونِسبت قِرابت و هم خانگى سَرور عالَم در آن وقت، ايمان ايشان باعث إنجذابِ قُلوب وعِبرتِ نُفوس و ظهور إسلام و إرغام و كسر شوكت كفّار نبود تا مدّتى كه اسلام زور گرفت؛ به خلاف خلفاى ثلاثه -رَضِيَ اللهُ تَعالىٰ عَنْهُمْ أَجْمَعينَ-، و اين تقرير به غايت روشن است؛ هركس نداند گو نداند.

و به اعتبار اينكه از نطفۀ طاهرۀ سيّد كائنات -عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ أَفْضَلُ الصَّلَواتِ وَأَكْمَلُ التَّحِيَّاتِ- مخلوق اند، اگر حَسَنَيْن را بر ما سواى خود، حتّى بر صدّيق و

---

(١) حسن بن علي ٤٩ هـ. [٦٦٩ م.] در مدينه منوره با خوراندن زهر به شهادت رسيد.

فاروق تفضیل دهند رواست؛ امّا این را فَضلِ جُزئی می‌گویند. [یعنی موجب این نیست که از همۀ جهات بر ایشان برتری داشته باشند همانند یاد دادن چند چیز توسط حضرت خضر به حضرت موسی علیهما السلام. و اگر قربیّت نَسب موجب برتری از هر جهت می‌بود می‌بایست که حضرت عباس از حضرت علی برتر باشد. و همچنین آن شرف و برتری‌ای که برای پایین‌ترین مسلمانان از حیث رتبه و منزلت می‌باشد، أبوطالب و أبولهب که از خویشان نزدیک آن حضرت‌اند را هیچ نبود.] و از همین جهت، حضرت فاطمۀ زهرا-رَضِيَ اللهُ عَنْهَا-را بر خدیجه و عایشه -رَضِيَ اللهُ عَنهُمَا- فضل توان داد؛ اگر چه فِي الْواقِع در تَسْویه وتَوقّف وتفضیلِ هر یک از این سه خاتون -رَضِيَ اللهُ تَعالیٰ عَنهُنّ- سخن هست. و از احادیث مفهوم است که این هر سه خاتون و مریم والدۀ حضرت عیسیٰ- عَلَیْهِمَا السَّلَامُ- و آسیه دختر مزاحم، بهترینِ همۀ زنان اولاد آدم باشند؛ چنانکه منطوق حدیث است که فاطمۀ -رَضِيَ اللهُ عَنْها- سَیّدۀ زنانِ بهشت و حسن وحسین -رَضِيَ اللهُ عَنْهُما- بهترِ جوانانِ بهشت‌اند. پس بهترینِ أصحاب، بقیّۀ عَشَرۀ مُبَشَّره‌اند. پس أهل بَدْراند [که ۳۱۳ نفراند]، پس أهل أُحُد [که ۷۰۰ نفراند]، پس أهل بَیعَةُ الرِّضْوان [۱۴۰۰ نفری که در زیر درخت با پیامبر بیعت کردند] -رَضِيَ اللهُ تَعالیٰ عَنهُم وَعَنْ سائِرِ الصَّحابَةِ وَالتَّابِعینَ أَجْمَعینَ-.

و صحابۀ کِرام را که یار و مَدَدکار و جانفدای و دوستدارِ سَروَر عالم بوده‌اند، جز به نیکی یاد نباید نموده، [و صرف سخنانی که نه مطابق با شأن والای آن حضرات بود قطعا جائز نیست و ذکر ایشان به بی ادبی ضلالت و گمراهی می‌باشد.] وهمه را به دوستیِ آنسَروَر دوست می‌باید داشت؛ که جناب رسالت‌مَآب -صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ- فرموده‌اند که: «**هر که ایشان را دوست دارد به دوستیِ من دوست می‌دارد و هر که ایشان را دشمن دارد به دشمنيِ من دشمن می‌دارد و هر که ایشان را بیازارد مرا می‌آزارد و هر که مرا بیازارد، خدا را می آزارد و هر**

که خدا را بیازارد نزدیک است که اورا بگیرد». ونیز فرموده‌اند: «**هرگاه خدا خواهد خیر مردی را از أُمّت من، محبّت أصحاب من را در دِلَش می‌اندازد**».

وَلِهٰذا از وقایعی که در میان ایشان گذشته است، بدگمان شدن ومَظِنّهٔ هوا و حُبّ ریاست نمودن، علامت بدبختی است؛ که نفوس زَکیّهٔ آن بزرگواران به برکتِ صحبت سَروَر عالم، از تعصّب و هوا و حُبّ مَنصَبِ دنیا، مُطهَّر و مُزکّیٰ و از حِرص و کینه و نفسانیّت، مُهَذَّب و مُبَرّا شده بود. کسی چند روزی در صحبت یکی از اولیاءِ أمّت آنسَروَر باشد، که خوشه چینِ خَرمَنِ فَضل اویند، سَلطَنَت هفت اِقلیم را به جُوی نَخَرد؛ چگونه رَوا باشد که یاران جانیِ او، با وجود طول صحبت و ترکِ وطن و تَنَعُّمات، و بَذْلِ نُفوس و أموال در راهِ آنحضرت، هنوز به بلاءِ نفسانی گرفتار و برای جیفهٔ دنیاءِ فانی همیشه در کارزار باشند! مگر این بدگُمانان نمی‌دانند که بُغضِ آن برگزیدگان، به بُغض آن سَروَر، و نَقصِ ایشان –نَعوذُ بِاللهِ تَعالیٰ– به نقص آن خلاصهٔ موجودات می‌کشد! لِهٰذا أکابِر دین فرموده‌اند: «**ما آمَنَ بِرَسولِ اللهِ مَنْ لَمْ یُوَقِّرْ أَصْحابَهُ**»؛ یعنی: «ایمان به پیغمبر خدا ندارد، هر که بزرگ نداند یاران او را».

و اهل جَمَل و صِفّین را در نزاعی که با حضرت مُرتَضی کرده‌اند، از مَظِنّهٔ طَعن و تَشنیع دور و همه را مَعذور بَل مَأجور می‌باید دانست؛ که در حدیث هست: «**مجتهد مُخْطِئ را أجری و مُصیب را دو یا ده أجر حاصل است**». [اولین ثواب به خاطر اجتهاد نمودن و دومین اجر برای اصابت اجتهاد است] و شک نیست که آن بزرگواران، هر نِزاعی و کِشاکِشی کرده‌اند، همه از رویِ اِجتهاد [و برای امتثال امر شریعت اسلام] بوده است، نه از وَجهِ عِناد. [زیرا هر کدام از صحابهٔ کرام مجتهد بودند. به عنوان مثال: مجتهد بودن عمرو بن عاص –رَضِیَ اللهُ عَنهُ– در حدیث شریف مذکور در صفحهٔ ۲۹۸ کتاب «**حدیقه**»[1] بیان شده است.] و بر مجتهد

---

(1) کتاب الحدیقة الندیة تألیف عبد الغنی نابلسی متوفی در سال ۱۱۴۳ هـ. [۱۷۳۱ م.] بوده و توسط حقیقت کتاب اوی در استانبول طبع گردیده است.

فَرض است که عمل به مُقتَضاىِ اِجتهادِ خود کند، اگر چه مُخالفِ رَأيِ از خود بزرگترى باشد؛ که تقليد در حق او نارَواست. نمى بينى که شاگردان اِمام أعظم[١] –رَضِيَ اللّهُ عَنْهُ– چون أبو يوسُف و مُحمَّد، و شاگردان امام شافعى[٢] –رَضِيَ اللّهُ عَنْهُ– چون أبو ثَوْر و مُزَنى، چندها مُخالفِ إمام و أستاد خود حکم نموده، و حرام کردۀ أستاد خود را حلال، و حلال کردۀ او را حرام نموده‌اند! و هرگز کسى نمى گويد که بد کرده‌اند يا گناهکار شده اند؛ زيرا که مُجتهِداند.

پس غايت اين است که حضرت أميرُ الْمُؤمنين على –رَضِيَ اللّهُ عَنْهُ –از حضرت مُعاويه و عَمْرِو بْنِ الْعاص –رَضِيَ اللّهُ عَنْهُما– مثلا بزرگتر و عالمتر و به مناقبِ بسيار از هر دو مُمتاز و إجتهاد و رأيش از هر دو قوى‌تر و محکم‌تر باشد؛ با اين همه بر ايشان تقليدِ حضرت على کردن جائز نيست، بلکه عمل به مقتضاى إجتهادِ خود واجب است.

سؤال: جمّ غَفير از مُهاجر و أَنصار در واقعۀ جَمَل و صِفّين همراهِ علي و مُطيع و مُنقادِ أمر او بوده‌اند، و إمتثالِ أمر او را واجب دانسته‌اند، وهمه مجتهد بوده‌اند. اين، دلالت بر وجوبِ إتّباع إمام علي مى کند و مَنعِ مُخالفۀ او؛ اگر چه آن مخالِف صَحابى و مجتهد بُوَد؟

جواب: أصحابى که مُوافِقۀ حضرتِ على را کرده‌اند و واجب دانسته اند، نه از روىِ تقليد علي است؛ بلکه به مُقتَضاىِ إجتهاد است که إجتهادشان مُطابِق إجتهاد او بوده است. لِهٰذا چندها از أکابِر أصحاب هم مُخالِف او بوده‌اند ونزاع را با او واجب دانسته‌اند.

خلاصه أکابر آن وقت، سه گروه شده اند: گروهى به اجتهاد، حق را به طرف علي دانسته‌اند؛ لِهٰذا إتّباعِ او را بر خود واجب گرفته‌اند. و گروهى حق را به

---

(١) ابوحنيفه نعمان بن ثابت در سال ١٥٠ هـ. [٧٦٧ م.] در بغداد وفات نمود.

(٢) محمد بن ادريس شافعى ٢٠٤ هـ. [٨٢٠ م.] در مصر وفات نمود.

طرف مُحارِبان آن حضرت فهمیده‌اند؛ لاجَرَم مُحاربهٔ او و مُوافقهٔ مخالفانِ او را لازم شُمرده‌اند. و طائفه‌ای سلامت را در تَرکِ جَدَل و تَرک إتّباعِ هر دو طرف دانسته‌اند. بنابر این با هیچکدام به میدان نیامده و در کُنجِ عافیت نشسته‌اند. و هر سه فرقه، مُحِقّ و مَأجورند.

سؤال:از این کلام مفهوم شد که مُحاربانِ حضرت علي هم بر حقّ‌اند، و مشهور چنان است که هر دو جا، حق به طرف حضرت علي بوده است و مُحاربانِ او مُخطِئ؛ اگر چه در خطا مَعْذور بلکه مَأجورند. و در بسیاری از کُتب هم چنین است؟

جواب:بعضی إمامانِ دین مانند شافعی و عُمرَ بنِ عبدِ العزیز –رَضِيَ اللهُ تَعالیٰ عَنهُما– نسبتِ خطا را به هیچکس از أصحابِ پیغمبر نمی‌پسندند. چنانکه گفته‌اند:**خطا بر بزرگان گرفتن، خطاست**. و به ردّ و قبول، و حقّ و ناحقّ هیچکدام لب نمی گشایند؛ بلکه می‌فرمایند: **چنانکه خدای تَعالیٰ دستِ ما را به آن خون آلوده نکرده، ما هم زبانِ خود را بِدو آلوده نکنیم**. و طریق أسلم این است. و آنانکه نسبتِ خطا را تجویز می کنند، بعد از إتمام وقایع و تَفحُّص از دلائِل، فهمیده‌اند که در نفسُ الأمر حق به طرف علي –رَضِيَ اللهُ تَعالیٰ عَنْهُ– بوده است؛ به طوریکه اگر با مُخالفانِ خود، او را فرصتِ مُناظره می‌شد، همه را بر رأيِ خود رجوع می کرد؛ چنانکه در حَربِ جَمَل، نسبت به حضرتِ زُبَیر واقع شد و او از مُنازعه‌اش تائِب و نادِم گشت. نه اینکه در عین حَرب، علي –رَضِيَ اللهُ تَعالیٰ عَنْهُ– و جنودِ او به کارِ حق مشغول، وعائشه –رَضِيَ اللهُ تَعالیٰ عَنْها– و عساکِرِ او، مثلا به کارِ باطِل مشغول بوده‌اند. و این هم بنا بر تجویز خطاست مر مجتهد را در أحکامِ فرعیّهٔ شرعیّه. و این خِلافِ رَأيِ أشعری است؛ اگر چه أکثر برآنند. در این زمانه، مرضِ قلبی بسیار است، و مردمان نسبت به بعضی از أصحاب خصوصا نسبت به حضرت مُعاویه[١]

(١) معاویه بن ابی سفیان ۶۰ هـ. [۶۸۰ م.] در شام وفات نمود.

و عَمْرِو بنِ الْعاص[١] -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالىٰ عَنْهُما- بی أدبی می‌کنند، و نمی فهمند که آزارشان، آزارِ سیّدِ مُختار است -صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- و تَنقیصِشان هم، به آن سَروَر مُنجَر می شود نَعوذُ بِاللهِ تَعالىٰ.

صاحبِ **شِفاء**، از امام مالک نقل می‌کنند: هر کس معاویه وعَمْرِو بنِ الْعاص -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالىٰ عَنْهُما- را دشنام دهد، اگر به ضلال و کفر دشنام دهد، او را می باید کشت. واگر به دشنامی که در میان مردمان مُتَعارَف است دشنام دهد، او را می‌باید به عُقوبتِ سخت مُبتلا کرد. وَنَسْئَلُ اللهَ تَعالَى الْعافِيَةَ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَنَطْلُبُ مِنْهُ الْمَنَّ بِإِلْقاءِ حُبِّ أَصْحابِ حَبيبِهِ الَّذينَ لا يُحِبُّهُمْ إِلّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلا يُبْغِضُهُمْ إِلّا مُنافِقٌ شَقِيٌّ بِجاهِ النَّبِيِّ الْكَريمِ -صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ-

{کسانی که ارزش و برتری صحابه رسول الله -صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- را ادراک کرده وهمه آن بزرگان را دوست می‌دارند وبه همه آنان احترام گذاشته و راه آنها را دنبال میکنند، (**اهل سنّت**) گفته می‌شود. کسانی با این ادعا که (ما تنها عدّه‌ای از صحابه را دوست می‌داریم و دیگر صحابه را نه) اکثر أصحاب را دشنام می‌دهند و بدین صورت از هیچ کدام از آنها پیروی نمی کنند. اینها (**رافضی**) و (**شیعه**) نامیده می‌شوند. رافضی‌ها در ایران، هند و عراق زیاد هستند. در ترکیه وجود ندارند فقط عدّه‌ای خود را (**علوی**) نامیدند تا علویان پاک و مسلمان کشورمان را فریب دهند. و این در حالیست که علوی به معنای مسلمانی است که علي -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالىٰ عَنْهُ- را دوست می‌دارد. برای دوست داشتن کسی باید در راه او بود و کسی را که او دوست می‌دارد را دوست بدارد. این جماعت روافض اگر حضرت علي -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالىٰ عَنْهُ- را دوست می‌داشتند قدم در راه او می نهادند. حضرت علي -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالىٰ عَنْهُ- همهٔ صحابه را دوست می‌داشت. او مشاور وشریک غم و هم

---

(١) عمرو بن عاص ۴۳ هـ. [۶۶۳ م.] در مصر وفات نمود.

خلیفهٔ دوم حضرت عمر -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالیٰ عَنْهُ- نیز بود. دخترش ام کلثوم که از حضرت فاطمه -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالیٰ عَنْها- متولد شده بود را به عقد و نکاح عمر -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالیٰ عَنْهُ- درآورد. در یکی از خطبه‌های خود در حق حضرت معاویه -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالیٰ عَنْهُ- فرمودند: «آنان برادران ما هستند که از ما جداشده اند. آنها کافر وگناهکار نیستند. اجتهادشان این گونه شد». حضرت طلحه -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالیٰ عَنْهُ- که علیه او جنگید، هنگامی که در اثنای حرب به شهادت رسید، علي -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالیٰ عَنْهُ- خاک را از صورت مبارک او پاک و خودش نماز جنازهٔ او را برپاکرد. خداوند متعال در قرآن کریم از برادر بودن مؤمنان خبر میدهد. آخرین آیهٔ سورهٔ فتح حکایت از عشق ومحبت صحابه به یکدیگر دارد. دوست نداشتن حتی یکی از صحابهٔ کرام و خصوصا دشمنی با ایشان، دلیل بر عدم ایمان به قرآن کریم است. علمای اهل سنّت که برتری اصحاب کرام -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالیٰ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ- را به خوبی ادراک و بر وجوب محبت و موالات ایشان تأکید کرده‌اند. بدین وسیله مسلمانان را از فلاکت و بدبختی نجات دادند.

کسانی که اهل بیت کرام یعنی علي -رَضِيَ اللّٰهُ تَعالیٰ عَنْهُ- و أولاد او را دوست ندارند، و با این بزرگان که نور دیده اهل سنّت و جماعت می‌باشند دشمنیمی کنند، (**خوارج**) نامیده میشوند. امروزه خوارج را **یزیدی** (**نواصب**) نیز می‌نامند. یزدی‌ها دین وعقیدهٔ بسیار فاسدی دارند.

به کسانی که ادعای محبت و موالات همهٔ اصحاب را می‌کنند ولی از راه و منش آن بزرگان تبعیت نکرده و افکار فاسدشان را به صحابه کرام نسبت می‌دهند، (**وهابی**) میگویند. وهابیت آمیزه‌ای از عقاید انحرافی نوشته شده در کتاب‌های احمد بن تیمیه که عالمی لامذهب است با دروغ‌های یک جاسوس انگلیسی به نام همفر می‌باشد. وهابی‌ها از علمای اهل سنّت و بزرگان تصوّف وشیعه‌ها خوش شان نمی‌آید و هیچ یک از آنان را نمی پسندند و در مورد همهٔ آنها بدگوئی میکنند و تنها

خودشان را مسلمان می‌پندارند. کسانی را که مانند آنها نیستند را مشرک خوانده و معتقدند که مال و جانشان برای وهابی‌ها حلال گردیده است یعنی **إباحی** شده‌اند. مسلمانی را عبارت از معانی غلط و نادرستی که از نصوص یعنی از آیات کریمه و احادیث شریفه استخراج کرده‌اند می‌دانند.آنها أَدِلّهٔ شرعیه و اکثر احادیث شریفه را انکار میکنند. علمای مذاهب اربعه در کتب بسیاری با اسناد و دلیل‌های فراوان ثابت کرده‌اند که ترک کنندگان و جداشده گان از طریق اهل سنّت گمراه شده‌اند و صدمات زیادی به اسلام وارد کرده‌اند. برای اطلاعات وسیع و دقیق‌تر، می‌توانید کتابهای ترکی (**قیامت و آخرت**)، (**سعادت ابدیّه**) و کتابهای عربی (**المنحة الوهبیة**)، (**التوسل بالنبی وبالصالحین**) و (**سبیل النجات**) و کتاب فارسی (**سیف الأبرار**) را مطالعه کنید!. این کتاب‌ها و بسیاری از کتاب‌های ارزشمندی که به منظور رد افکار و اندیشه‌های باطل اهل بدعت نوشته شده اند، توسط کتابخانه و نشریات (**حقیقت کتاب اوی**) در استانبول منتشر شده‌اند. در مبحث باغیان در جلد سوم کتاب (**حاشیهٔ ابن عابدین**)[۱] و در کتاب ترکی (**نعمت اسلام**) در موضوع نکاح، به صراحت نوشته شده است که وهابیان اباحی بوده اند. ایوب صبری پاشا[۲]، یکی از دریاسالاران پادشاه عثمانی سلطان عبد الحمید خان ثانی، در کتابهای خود (**مرآة الحرمین**) و (**تاریخ وهابیان**) و احمد جودت پاشا در کتاب **تاریخ** خود در جلد هفتم به طور مفصل معلوماتی در باره وهابیان به زبان ترکی داده‌اند. کتاب نوشته شده به زبان عربی (**شواهد الحق**) که در مصر منتشر شده اثر ارزشمند شیخ یوسف نبهانی است که پاسخی طولانی به وهابیان و ابن تیمیه می‌دهد. پنجاه صفحه از این اثر نفیس در کتاب (**علماء المسلمین وجهلة**

---

(۱) محمد امین بن عابدین در سال ۱۲۵۲ هـ. [۱۸۳۶ م.] در شام درگذشت.

(۲)ایوب صبری پاشا در سال ۱۳۰۸ هـ. [۱۸۹۰ م.] درگذشت.

الوهابيين) که در سال ۱۹۷۲م. در استانبول به زبان عربی منتشر کردیم موجود می‌باشد.

ایوب صبری پاشا –رَحِمَهُ اللهُ تَعالىٰ– می‌گوید: (وهابیّت با انقلابی خونین وشکنجه‌آمیز در شبه جزیره عربستان در سال ۱۲۰۵ هـ. مصادف با ۱۷۹۱ م. ظهور پیدا کرد). یکی از مبلغان وهابیت و لامذهبی‌گری که با تألیف کتاب سعی در نشر آن در سرتاسر دنیا را داشت محمد عبده مصری بود. او که یک فراماسون بود، رئیس لژ ماسونی قاهره جمال الدین افغانی[۱] را به صورت آشکار تحسین و تمجید میکرد. با دادن اوصاف و القابی چون عالم بزرگ اسلام، روشن فکر مترقی و اصلاح طلب ارزشمند، عبده را بر جوانان عرضه کردند. دشمنان اسلام نیز که در کمین نابودی اهل سنت وشکست دادن اسلام بودند، به شکلی موذیانه با پوشیدن لباس روحانیت و مدح اسلامیت با الفاظ و سخنان مزخرف و به ظاهر آراستهٔ خود به این نزاع دامن زدند. به اغراق و مبالغه در مدح عبده پرداختند و از سوی دیگر به علمای بزرگ اهل سنّت و ائمهٔ مذاهب جهالت و نادانی را نسبت می‌دادند تا جائی که دیگر نامی از آنها برده نمی‌شد. اما فرزندان پاک و نجیب اجداد وشهدای سرافراز ما که خون خود را در راه اسلام ریختند و جان خود را با محبت در راه رسول خدا –صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ– فدا کردند، نه تنها فریب این تبلیغات و میلیون‌ها لیری که برای آن صرف شده بود را نخوردند بلکه حتی نامی از این به اصطلاح قهرمانان مذهبی بزرگنما را نشنیدند و توجهی بدانها نکردند. خداوند متعال با لطف و عنایت خویش فرزندان شهدا را از این حملات رذیله حفظ کرد.

امروزه نیز کتابهای لامذهبانی همچون مودودی[۲]، سید قطب[۳] وحمید الله و

([۱]) جمال الدین افغانی در سال ۱۳۱۴ هـ. [۱۸۹۷ م.] فوت کرد.

([۲]) مودودی مؤسس الجماعة الاسلامیه در سال ۱۳۹۹ هـ. [۱۹۷۹ م.] فوت کرد.

([۳]) سید قطب ۱۳۸۶ هـ. [۱۹۶۶ م.] در مصر اعدام شد.

جماعت تبلیغ ترجمه شده و به جوانان عرضه می‌شود. می بینیم که در این ترجمه‌ها که با تبلیغات وسیع و ثنا و تمجید فراوان منتشر می‌شود، افکار انحرافی و نادرستی وجود دارند که با آنچه علمای اسلامی بیان کرده‌اند مطابقت و سنخیت ندارد. بنا بر این می‌بایست که همیشه متیقّظ و در کمین دشمن مکّار ایستاد. خداوند متعال به خاطر پیامبر گرامیش محمّد –صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- مسلمانان را از خواب غفلت بیدار کند! و آنها از فریب دروغ‌ها وتهمتهای دشمنان حفظ کند! آمین.

امّا تنها با دعا کردن خودمان را فریب ندهیم! دعا کردن بدون پیروی از سنت الهی، بدون تمسک به اسباب و بدون عمل، به معنای درخواست معجزه از خداوند متعال است. در مسلمانی عمل و دعا هر دو با هم‌اند. ابتدا به سببها تمسک سپس دعا به جای آورده می‌شود. اولین وسیله برای رهایی از کفر، آموختن اسلام است. در واقع فراگرفتن عقیدهٔ حقهٔ اهل سنّت و فرضها و حرامها بر همهٔ زنان ومردان فرض می‌باشد و اولین وظیفه محسوب می‌شود. امروزه یادگیری این مطالب بسیار آسان است زیرا نوشتن و انتشار کتابهای دینی راستین آزاد می‌باشد. بر هر مسلمانی نیز لازم است به حاکمانی که این آزادی را به ارمغان می‌آورند کمک کنند.

کسانی که عقیده و فقه اهل سنّت را نیاموخته و به فرزندان خود نیاموزند، در خطر ترک اسلام و گرفتار شدن در بلای کفر هستند. دعای این گونه افراد پذیرفته نمی‌شود تا چه رسد به اینکه آنان را از کفر در امان نگه دارد. از فرمایشات سرورمان حضرت رسول الله –صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- دانسته می‌شود که در هر کجا علم و آگاهی باشد اسلام وجود دارد ودر جائی که در آن علم نباشد اسلامیت بر جای نمی‌ماند. همانگونه که خوردن و آشامیدن برای ادامه حیات لازم و شرط است به همان صورت برای نخوردن فریب کافران و نجات از کفر و ضلالت باید دین و اعتقاد خود را یاد گرفت.

اجداد ما همیشه دور هم جمع می‌شدند و کتاب‌های علمای اهل سنّت را

می‌خواندند و از دینشان آگاه می‌شدند. آنها فقط در سایهٔ این توانستند مسلمان باقی بمانند و لذت تبعیت از اسلام را ببرند و همچنین توانستند این نور سعادتمندی را به درستی به ما منتقل کنند. برای آنکه در درجهٔ اوّل خودمان مسلمان باقی بمانیم و همچنین فرزندان دلبند خویش را از گزند دام کافران درون و بیرون محافظت کنیم، اولین و ضروری‌ترین چاره آنست که کتاب‌های علم حال یعنی عقیده و فقه که توسط علمای اهل سنّت نوشته شده‌اند را فرا گرفته و بیاموزیم. والدینی که دوست دارند فرزندانشان مسلمان به بار آیند باید به آنها قرآن کریم بیاموزند. در این صورت بیایید تا قدر فرصت‌ها را بدانیم! بخوانیم، بیاموزیم و به فرزندان مان و آن کسانی که به سخن ما گوش فرا می‌دهند نیز یاد دهیم! زیرا یادگیری پس از شروع رفتن به مدرسه برای کودکان دشوار حتی غیر ممکن خواهد بود. در مثل است: که علاج حادثه قبل از وقوع باید کرد و وقتی فاجعه رخ داد، آهو ناله فایده‌ای نخواهد داشت. نباید فریب کتابها، روزنامه‌ها، مجلات، تلویزیون، رادیو و فیلمهای جذاب و به ظاهر آراستهٔ دشمنان اسلام و زندیقان را خورد. ابن عابدین -رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعالیٰ- در جلد سوم ردّ المحتار می‌فرماید: (کافران موذی که به هیچ دینی اعتقاد ندارند، با این حال خود را مسلمان جلوه می‌دهند و چیزهایی که سبب کفر و ضلالت می‌شوند را به نام اسلامیت رواج می‌بخشند و سعی در بیرون راندن مسلمانان از دین دارند را "**زندیق**" گویند).

سؤال: شخصی که کتب گمراه کنندهٔ لامذهبان و متون ترجمه شدهٔ آنان را مطالعه کرده می‌گوید: «لازم است بر ما تفاسیر قرآن کریم را بخوانیم، رها کردن و سپردن فهم و ادراک دین و قرآن کریم در دست عده‌ای از امامان و مجتهدان فکر خطرناک و وحشتناکی است. در قرآن کریم خطابی همچون (ای علمای دین) وجود ندارد بلکه خطاب‌هایی مانند (ای مؤمنان) و (ای مردم) به کار برده شده است. به همین دلیل هر مسلمانی باید قرآن کریم را خودش فهم و ادراک کرده و از هیچ کس دیگر انتظار آن را نباید داشته باشد».

اینشخصدوستداردهمهتفسیروحدیثبخوانند.   خواندنکتبکلام،فقهوعلم   حالکه توسط علما و بزرگان اهل سنّت نگاشته شده‌اند را توصیه نمی‌کند. کتاب منتشر شده در سال ١٣٩٤ هـ. [١٩٧٤ م.] توسط وزارت فرهنگ و ارشاد به شماره ١٥٧ با نام (وحدت در اسلام و مذاهب فقهی) تألیف رشید رضا مصری[١]، خوانندگان آن را کاملاً شگفت زده و متحیر کرد. در بسیاری از بخش‌های این کتاب، مثلًا در سخن را نی ششم خود می‌گوید: (امامان مجتهد را تا مرتبهٔ پیامبران –صَلَواتُ اللهِ تَعالىٰ عَلَيْهِمْ أَجمَعين– بالا بردند. تا جایی که سخن مجتهد را که با حدیث پیامبر اکرم –صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ– مطابقت نداشت ترجیح دادند و عمل به حدیث شریف را ترک کردند. می‌گویند که این حدیث یا منسوخ است و یا اینکه مجتهد ما بر حدیث دیگری مطلع بوده است!

این جماعت مقلد با عمل به قول کسانی که خطا کردن و یا ندانستن در حق آنان جایز است و ترک عمل به حدیث پیامبر که مبرا از خطاست، در حقیقت از تقلید مجتهدانشان نیز جدا شده‌اند. حتی بدین صورت از تبعیت قرآن نیز سرپیچی کرده‌اند. می‌گویند: (جز امامان مجتهد، کس دیگری قرآن را نمیفهمد!). این گونه سخنان فقها و مراجع تقلید نشان میدهد که از یهودیان و مسیحیان بدیشان به ارث رسیده است. در حالی که فهم قرآن وحدیث بسیار آسانتر از فهم کتب فقیهان و مجتهدان است. کسانی که کلمات و سبک جملات عربی را به خوبی هضم میکنند، در فهم قرآن و حدیث مشکلی نخواهند داشت. چه کسی می‌تواند انکار کند که خداوند متعال قادر است دین خود را به صورت آشکارا بیان کند؟ و یا اینکه چه کسی می‌تواند انکار این حقیقت را بکند که رسول الله –صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ– مراد الهی را از هر کس دیگری خوبتر فهمیده و در یاد دادن آن به

---

(١) رشید رضا از شاگردان محمد عبده است. در ١٣٥۴ هـ. [١٩٣٥ م.] فوت کرد.

دیگران از همه تواناتر بوده است؟ ادعای این مطلب که توضیحات پیامبر أکرم برای امت کافی نیست، به این معنیست که او نتوانسته وظیفۀ تبلیغی خود را به طور کامل انجام دهد! اگر اکثر مردم قابلیت درک قرآن کریم و سنّت را نداشتند، خداوند متعال همۀ مردم را مسئول عمل به احکام کتاب و سنّت قرار نمی‌داد. انسان چیزی را که بدان اعتقاد دارد را باید همراه دلیلش یاد بگیرد. خداوند متعال تقلیدگرائی را تقبیح کرده است. او تعالی اعلام کرده است که عذر کسانی که ازآبا و اجدادشان تقلید می‌کنند را قبول نخواهد کرد. آیات قرآنی نشان میدهد که تقلید در نزد خداوند متعال به هیچ وجه قابل قبول نیست. فهم مسائل فروع دین از براهین و دلائل آن آسانتر از درک مسائل ایمان و اعتقاد است با توجه به این مسئله وقتی خداوند متعال انسان را به آن چه که سختر است مکلّف کرده، چگونه او را ملزم و مکلّف به چیزهایی که آسان است نکند. اگر چه فهم و استنباط حکم برخی از حوادث نادر سخت و دشوار است، با این حال انسان در ندانستن وانجام ندادن آنها معذور به حساب می‌آید. علمای فقه به میل خود مسائلی را ابداع و برای آنها احکامی را احداث کردند. آنها به شکلی جرأتکارانه برای این مسائل مستحدثه دلائلی چون رأی، قیاس جلی، قیاس خفی را به کار می‌بردند. سپس این أصول را به میدان عبادت هم انتقال دادند. جایی که نمی‌توان از طریق عقل اطّلاعاتی به دست آورد. بدین ترتیب دین را گسترش دادند و آن را چند برابر کرده و باری گران را بر دوش مسلمانان گذاشتند. من منکر قیاس نیستم بلکه میگویم در حوزۀ عبادت قیاس نمی‌باشد. ایمان و عبادات در زمان پیامبر عَلَیهِ السَّلام تمام شد. هیچ کس نمی‌تواند چیزی به آنها اضافه کند. امامان مجتهد مردم را از تقلیدنهی می‌کردند وتقلید را حرام می‌گفتند).

گفته‌های فوق که از کتاب رشید رضای لامذهب (وحدت در اسلام و مذاهب فقهی) خلاصه کرده‌ایم، مانند تمامی کتب لامذهبان، مسلمانان را از تقلید

امامان چهارگانه منع می‌کند. همه را به فراگیری تفسیر و حدیث امر کرده و فرا می‌خواند. در مورد این اظهارات او رأیتان چیست؟

جواب: اگر نوشته‌های لامذهبان با دقت خوانده شود به سادگی می‌توان افکار منحرف و اندیشه‌های تفرقه افکنانهٔ آنها را که با حلقه‌های فرسوده‌ای از استدلالات منطقی و کلمات پر زرق و برق در صدد فریب دادن مسلمانان می‌باشند را مشاهده کرد. اگر چه نادانان با تصور اینکه این نوشته‌ها در چهارچوب عقل و منطق و مستند بر علم است به آن اعتقاد نموده از آنها پیروی کنند؛ با این وجود صاحبان علم و تیزبینان هیچگاه در دام اینها نمی‌افتند.

علمای اسلام –رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِم– برای مقابله با خطر لامذهبیت که مسلمانان را به فلاکت ابدی می‌کشاند و همچنین برای ایقاظ جوانان از چهارده عصر پیش تا الآن هزاران کتاب به رشتهٔ تحریر در آورده‌اند. برای پاسخ به سؤال فوق، ترجمه‌ای چند از صفحهٔ هفتصد و هفتاد و یک از کتاب –**حُجَّةُ اللهِ عَلَى الْعالَمين**– نوشتهٔ علّامه یوسف نبهانی[۱] رَحِمَهُ اللهُ تَعالىٰ را مناسب دیدیم. ایشان می فرمایند که:

(استخراج احکام شرعی از قرآن کریم در توان هر کسی نیست. تا جایی که امامان مجتهد نیز توان این که تمامی احکام را از قرآن فهم و استنباط کنند را ندارند و به همین علّت است که رسول الله –صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ– در احادیث شریفه خودشان احکام وارده در قرآن کریم را به تفصیل بیان نموده‌اند و همانطوری که تبیین و ایضاح قرآن کریم بر عهدهٔ رسول الله –صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ– به همان شکل نیز احادیث شریفهٔ پیامبر را فقط صحابهٔ گزین ایشان و امامان مجتهد توانسته‌اند به درستی فهم و تبیین کنند.

برای فهم آن خداوند متعال به امامان مجتهد علوم عقلی و نقلی، قوهٔ ادراک و

---

(۱) یوسف نبهانی در سال ۱۳۵۰ هـ. [۱۹۳۲ م.] در بیروت وفات کرد.

ذهن صائب و عقل وافر و بسیاری دیگر از مزایا را عطا نموده است. برترین این مزایا تقوی می‌باشد. بعد از آن نور الهی انداخته شده در دل ایشان است. امامان مجتهد اهل سنّت با کمک این موهبتها و مزایا توانسته‌اند که از کلام الهی و احادیث نبوی مراد ایشان را ادراک کنند و در مسائلی که از فهم آن عاجز مانده‌اند از طریق **قیاس** آنرا بیان نموده‌اند. هر یک از امامان چهار مذهب بیان کرده‌اند که هرگز با رأی خویش در مسائل شرع سخن نگفته و به شاگردان خود دستور داده‌اند که اگر با حدیث صحیح پیامبر که مخالف اجتهاد ما بود روبه‌رو شدید به حدیث نبوی عمل کرده و قول و اجتهاد ما را ترک کنید. امامان مذهب این سخن را خطاب به کسانی گفته‌اند که همانند خودشان مجتهد و صاحب علمی عمیق می‌باشند. این عالمان دلیلهای احکام وارد در مذهب خویش را به خوبی دانسته و اهل ترجیح می‌باشند. این علمای مجتهد دلیلی که امام مذهب اجتهاد خود را بر آن بنا کرده است را از یک سو و از سوی دیگر سند و راویان حدیث صحیحی که به تازگی با آن روبه‌رو شده‌اند را بررسی می‌کنند. همچنین اینکه کدام یک از این احادیث از لحاظ زمانی متأخر وارد شده است را همراه بسیاری از شرایط دیگر مورد بحث و بررسی قرار داده و در آخر امر به اینکه کدام یک از این دلایل بر دیگری راجح است پی می‌برند. و یا اینکه امام مذهب در مسئله‌ای به علت عدم وقوف بر حدیثی که بتواند دلیل و مستند واقع شود حکم به قیاس کرده است و بعدا شاگردهای او بر حدیثی که منبع و دلیل آن مسأله می‌باشد مطّلع شده و حکم دیگری را بیان نموده‌اند. با این ملاحظه که شاگردان او در هنگام اجتهاد از چهارچوب اصول و قواعد امام خود خارج نمی‌شوند. مفتیان مجتهدی که بعدها آمده‌اند نیز بر همین منوال فتوی داده‌اند.

از همهٔ این مطالب نوشته شده به خوبی دانسته می‌شود مسلمانانی که از امامان چهار مذهب و از علمای مجتهد تربیت یافته شده در این مذاهب پیروی و

تقلید می‌کنند در واقع از حکم خداوند متعال و رسول گرامیش اطاعت و پیروی کرده‌اند. این مجتهدین از قرآن کریم و احادیث شریفه احکامی را که غیر از ایشان کسی قادر بر فهم آن نیست را فهم و ادراک کرده و آنرا بیان نموده‌اند. مسلمانان نیز احکامی که آنان از کتاب و سنّت درک نموده و تبیین فرموده‌اند را همواره تقلید کرده‌اند. زیرا در آیهٔ چهل و سه از سورهٔ مبارکهٔ نحل خداوند متعال اینچنین می‌فرمایند (مآلًا):«**اگر نمی دانید از کسانی که صاحب علم هستند بپرسید**».

[این آیت کریمه نشانگر این مطلب است که هر کسی قادر به فهم درست از کتاب و سنت نمی‌باشد و چنین اشخاصی که قابلیت فهم آنرا ندارند نیز خواهند بود. خداوند متعال به این افراد امر نفرموده که خودشان سعی در فهم احکام از قرآن کریم و احادیث شریفه بکنند بلکه امر فرموده از کسانی که فهم و ادراک کرده‌اند پرسیده و یاد بگیرند. اگر هر کس قادر به فهم درست از قرآن کریم و احادیث شریفه می بود هفتاد و دو فرقهٔ گمراه به میان نمی‌آمد. مؤسّسین این فرقه‌ها همگی صاحبان علم واسع بودند لکن هیچ یک از آنها نتوانستند معانی نصوص یعنی قرآن کریم و سنت شریفه را به درستی ادراک کنند. با فهم غلط خود از راه راست جدا و سبب فلاکت و بدبختی ملیونها انسان شدند. برخی نیز از آنان در استخراج معانی غلط از نصوص به حدّی طغیان کردند که به مسلمانان در راه راست کافر و مشرک گفتند. مثلا در کتاب وهّابی (**کشف الشّبهات**) که به ترکی ترجمه و به صورت غیر قانونی به ترکیه آورده شده ذکر شده است: مسلمانانی که بر اعتقاد اهل سنت می‌باشند کشتنشان و به تاراج بردن اموالشان مباح است!]

خداوند متعال اجتهاد نمودن امامان مذاهب و تأسیس کردن مذهب توسط ایشان واجتماع جمیع مسلمین بر عمل به این مذاهب را فقط به امت حبیبش محمد -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- احسان نموده است. جناب حق همانطوری که از یک سو با خلق امامان عرصهٔ اعتقاد مانع از تحریف عقیده و ایمان توسط گمراهان و

زندیقان و ملحدین و شیاطین انس شده است به همان صورت با خلق امامان مذاهب فقهی نیز دین خود را از تبدیل و تحریف مصون نگاه داشته است. [در آئین مسیحیت و یهودیت به علت فقدان این نعمت دینشان تحریف و به ملعبه‌ای در دست گمراهان مبدّل شد.]

همهٔ علمای اسلام متفق هستند بر اینکه بعد از چهارصد سال از وفات پیامبر -صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- به این طرف عالمی که صاحب علم و ملکهٔ عمیق باشد و بتواند اجتهاد کند وجود نداشته است. در این صورت کسانی که امروزه می‌گویند باید اجتهاد کرد یا مریض عقلی و یا در مسائل دینی جاهل می‌باشند. عالم بزرگ جلال الدّین سیوطی[۱] رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعالیٰ ادعای رسیدن به مرتبهٔ اجتهاد نمود. علمای وقت از او مسأله‌ای را پرسیدند که در مورد آن به دو وجه جواب داده شده است و از او خواستند که بین آن دو جوابی را که قویتر است ترجیح دهد. امام سیوطی نتوانست که عمل ترجیح را انجام بدهد و با بیان این عذر که مشغلهٔ بسیار دارم از جواب دادن امتناع ورزید. و این در حالیست که خواستهٔ علما از او اجتهاد در فتوا بود که پایین‌ترین درجه از درجات اجتهاد به حساب می‌آید. در شرایطی که شخصیتی همانند امام سیوطی که عالمی بسیار متبحر بود از اجتهاد در فتوی بدین شکل احتیاط و اجتناب می‌ورزد، به کسانی که مسلمانان را به اجتهاد مطلق سوق می‌دهند اگر بی عقل و نادان گفته نشود چه چیز دیگر باید گفت؟ امام غزالی[۲] رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعالیٰ در کتاب **احیای علوم الدین** می‌فرماید که در زمان ایشان هیچ مجتهدی در دنیا وجود ندارد.

مسلمان غیر مجتهدی که یک حدیث صحیح را یاد گرفته وقتی در عمل به مذهب امام خود که برخلاف مقتضای آن حدیث فتوی داده است دچار سختی و

---

(۱) عبد الرحمن سیوطی ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۵ م.] در مصر وفات کرد.

(۲) امام محمد غزالی ۵۰۵ هـ. [۱۱۱۱ م.] در طوس وفات کرد.

مشقت شود، می‌تواند از میان مذاهب چهارگانه آن امامی که موافق با حدیث فتوی داده است را جست وجو کند و در این صورت عمل خود را باید موافق با آن مذهب بجای آورد. امام نووی[۱] رَحِمَهُ اللهُ تَعالىٰ در کتاب **روضة الطالبین** این مطلب را به طور مفصل ایضاح کرده است. زیرا استخراج احکام از کتاب و سنت برای کسانی که به مرتبهٔ اجتهاد نرسیده‌اند جایز نمی‌باشد. امروزه بعضی از جاهلان ادعا می‌کنند که به مرتبهٔ اجتهاد مطلق ترقی پیدا کرده و می‌توانند خود از نصوص قرآن و سنت احکام را استنباط کنند و دیگر به تقلید مذاهب اربعه احتیاجی ندارند! اینان مذهبی را که سالهای سال از آن پیروی میکرده‌اند را ترک میکنند و با افکار معیوب خود در پی ضربه زدن به مذاهب فقهی می‌باشند. و با کمال حماقت و جهل می‌گویند که ما نمی‌توانیم به رأی رجال دین همانند خود عمل کنیم. با وسوسهٔ شیطان و تحریک نفس برتری خود را ادعا می‌کنند. آنها نمی‌فهمند که با این سخنان نه برتری خود بلکه حماقت و پستی خود را اثبات می‌کنند. در میان این جماعت جاهلان و منحرفینی را می‌بینیم که با سخنان و نوشته های خود بر این باورند؛ هر کسی باید تفسیر بخواند و از تفاسیر و کتاب صحیح بخاری خود استخراج احکام را انجام دهد.

زینهار ای برادر مسلمانم! از دوستی با همچنین بی‌خردان و از عالم دانستن آنها و خواندن کتابهایشان به شدت پرهیز کن! بسیار محکم و استوار مذهب امام خود را تبعیت کن! از بین چهار مذهب هر کدام را که خواستی می‌توانی انتخاب کنی. فقط جست‌وجوی رخصتها و احکام آسان مذاهب یعنی **تلفیق** جائز نمی‌باشد. [**تلفیق** یعنی جمع کردن رخصتهای مذاهب در یک حین انجام یک عمل به صورتی که آن فعل موافق هیچ یک از مذاهب چهارگانه نباشد. در جای آوردن تکالیف شرعی پس از موافقت عمل با یکی از مذاهب یعنی صحیح بودن فعل در

---

(۱) امام یحیی نووی ۶۷۶ هـ. [۱۲۷۷ م.] در شام وفات کرد.

آن مذهب اگر علاوه بر آن شخص مکلف به اندازهٔ وسع و طاقت خود برای مقبولیت و صحیح بودن عمل در سه مذهب دیگر نیز سعی و تلاش کند بدان **تقوی** گفته می‌شود که بسیار ثواب است.]

مسلمانی که احادیث شریفه را خوانده و می‌تواند به خوبی درک کند لازم است که قبل از هرچیز احادیثی که دلیل مذهب اوست را یاد بگیرد و سپس اعمالی را که این احادیث بدان تشویق میکند را انجام داده و از اعمالی که از آنها نهی کرده اجتناب و پرهیز کند. و همچنین لازم است که بزرگی دین اسلام و کمالات اسماء و صفات خداوند متعال و رسول گرامیش -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- و سیرت، فضائل و معجزات نبوی را به خوبی یاد بگیرد. همچنانکه تعلم و یادگیری احوال دنیا و آخرت، جنّت و جهنم، ملائکه و جنیان، احوال انبیای سابق، کتابهای منزّل بر آنها و اُمم ایشان، فضائل و برتری پیامبرمان و قرآن کریم بر انبیا و کتب سابق و احوال أهل بیت و اصحاب ایشان -رِضْوانُ اللهِ عَلَيهِم أَجْمَعين- و أحوال قیامت و بسیاری از معلومات دیگر متعلق به أحوال دنیا و آخرت بر هر مسلمانی لازم می‌باشد. احادیث شریفه رسول خدا -عَلَيهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- همهٔ این معلومات متعلق به دنیا و آخرت را در خود جای داده است.

با ادراک خوب این نوشته‌های ما جهالت افرادی که می گویند احکام دینی استنباط شده از احادیث توسط مجتهدین فائده‌ای ندارد فهمیده خواهد شد. در میان علوم بسیار زیادی که در احادیث شریفه بیان شده است احادیثی که متعلق به عبادات و معاملات باشد بسیار اندک به حساب می‌آیند. این احادیث به گفتهٔ بعضی از علما در حدود پانصد حدیث می‌باشد. [در صورتی که احادیث تکرار شده نیز علاوه شود این عدد از سه هزار فراتر نخواهد رفت. در بین این تعداد کم از احادیث احکام حدیث صحیحی که هیچ یک از مجتهدین آنرا نشنیده باشد قابل تصور نیست. احادیث صحیحه را حد اقل یکی از چهار مجتهدین سرمذهب به

عنوان دلیل ذکر کرده‌اند.]

در این صورت هرگاه فرد مسلمان عملی که در مذهب او موافق با حکم یک حدیث صحیح نمی‌باشد را مشاهده کرد لازم است که مذهب دیگری که بر وفق آن حدیث فتوی داده است را تبعیت کند. شاید امام مذهب او نیز این حدیث شریف را شنیده ولی حدیث دیگری را صحیح‌تر قبول کرده و یا اینکه بر حدیث دیگری که در آخر امر وارد شده و حکم احادیث قبلی را نسخ کرده است واقف شده و به آن عمل کرده و یا به دلایلی دیگری که در حدود علم مجتهدین می‌باشد به این حدیث استدلال نکرده است. فرد مسلمانی که به صحت حدیثی پی برده و از عمل به حکم مذهب خود که بر خلاف این حدیث است صرف نظر کرده و به مقتضای حدیث عمل کند اگر چه این کار او فعل شایسته‌ای باشد فقط لازم است که در این صدد از مذهب دیگری که از این حدیث حکم را استنباط کرده تقلید کند. زیرا امام آن مذهب از دلایل احکام معلوماتی که او نمی‌داند را دانسته و عدم وجود چیزی که مانع از عمل به آن حدیث باشد را درک کرده است. همچنین انجام این کار موافق با فتوی مذهب خود نیز جائز می‌باشد. زیرا امام مذهب در این اجتهاد خود محققا به دلیل محکمی استناد کرده است. [شرع اسلام مقلد را در ندانستن این دلیل معذور می‌شمرد.] زیرا هیچ یک از امامان مذاهب اربعه در اجتهادات خود از کتاب و سنت جدا نشده‌اند. مذاهب این مجتهدین به عنوان توضیح و تبیین کتاب و سنت بوده و معانی و احکام آن دو را برای مسلمانان شرح کرده‌اند. و به صورتی که آنها نیز فهم و درک کنند بیان کرده و در کتاب‌ها درج کردند. این کار امامان مذاهب - رَحِمَهُمُ اللّٰهُ تَعالیٰ- آنچنان خدمت بزرگیست برای دین اسلام که اگر یاری خداوند نبود وسع و طاقت بشری قادر بر آن نمی‌بود. این مذاهب خود یکی از معتبرترین وثیقه‌ها و سندی بر حقانیت رسالت پیامبر أکرم -صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- و صحت دین اسلام می‌باشد.

اختلاف اجتهاد امامان دین فقط در حوزۀ فروع دین یعنی مسائل فقهی می‌باشد. در أصول دین یعنی مسائل اعتقادی و ایمانی اختلافی در بینشان وجود ندارد. در مسائل فروع دین که به صورت ضروری و قطعی وارد شده و از احادیث متواتره برگرفته شده‌اند نیز اختلاف رأی ندارند. در بعضی از مسائل فروع دین اختلاف نظر پیدا کرده‌اند که سبب آن اختلاف نظرشان در فهم قوت دلائل می‌باشد. این اختلافات جزئی برای امت موجب رحمت است. برای مسلمانان جائز است که از بین این مذاهب فقهی آنرا که بخواهند و برایشان آسانتر است را انتخاب و از آن تبعیت کنند. رسول خدا -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- این اختلاف را به عنوان یک مژده به امّت خویش خبر داده و همچنانکه خبر داده بودند تحقق پیدا کرد.

[در مورد آن دسته از مسائل اعتقادی و فقهی که در قرآن کریم و احادیث شریفه به صورت نصوص آشکار و قطعی بیان شده است اجتهاد جائز نمی‌باشد و راه را برای‌ضلالت و گمراهی هموار کرده و گناهی بزرگ می‌باشد.] در باب مسائل اعتقادی فقط یک راه راست وجود دارد و آن مذهب اهل سنت و جماعت می‌باشد. آن رحمتی که در اختلاف امت است و حدیث شریف از آن خبر داده در فروع یعنی اختلاف در احکام شرعیه می‌باشد.

در صورت اختلاف مذاهب اربعه در مسئله‌ای از مسائل احکام شرعیه عملی فقط یکی از ایشان در دادن حکم اصابت کرده است. مقلدینی که حکم این اجتهاد صحیح را تقلید کرده‌اند دو ثواب و دیگرانی که احکام مبتنی بر اجتهاد خطا را تقلید کرده‌اند یک ثواب دریافت خواهند کرد. موجب رحمت بودن اختلاف مذاهب نشانگر جواز اینست که میتوان یکی از این مذاهب را ترک کرد و در احکام عملی به مذهبی دیگر تابع شد لکن به غیر از مذاهب چهارگانه مانند مذاهب دیگر اهل سنت و حتی مذاهب أصحاب گزین تقلید جائز نمی‌باشد. زیرا مذاهب آن بزرگواران به صورت مدوّن در کتاب‌ها نوشته نشده و فراموش گردیده و

امکان تقلید از غیر مذاهب چهارگانهٔ معروف باقی نمانده است. امام ابوبکر رازی[١] رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعالیٰ نیز اتفاق علمای اسلام بر جائز نبودن تقلید از أصحاب را خبر داده است. کسانی که می‌خواهند بر بزرگواری و برتری مذاهب و مجتهدین و علی الخصوص امامان مذاهب اربعه واقف شوند و همچنین برای فهم بهتر اینکه این مذاهب از چهارچوب کتاب و سنت خارج نبوده و احکامی که با اجماع و قیاس بیان نموده‌اند نیز در اساس مبتنی بر رأی ایشان نبوده بلکه از کتاب و سنت برگرفته شده است برای آنها دو کتاب «**میزان الکبری**» و «**میزان الخضریة**» تألیف امام عبدالوهاب شعرانی رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعالیٰ را توصیه می‌کنیم.) ترجمهٔ کتاب «**حجة الله علی العالمین**» در اینجا به اتمام رسید. تا بدین جا همهٔ نوشته‌های فوق از اصل عربی آن ترجمه شده است. همانند دیگر کتب نشر شده توسط نشریات ما در اینجا نیز مطالبی که از کتب دیگر علاوه گردیده شده در پرانتز قلاب مانند جای داده شده و بدین شکل موجبات عدم خلط ما بین علاوه‌هایی که انجام دادیم با متن اصلی کتاب فراهم شده است. قسمتهای ذکر شده در فوق از کتاب «**حجة الله علی العالمین**» در سال ١٣٩۴ هـ. [١٩٧۴ م.] به طریق اوفست در استانبول طبع گردیده شده است.

این ادعا که (در قرآن کریم عبارت عالمان دین وجود ندارد) صحیح نیست. در آیات مختلف عالمان و علم مورد مدح و ستایش واقع شده‌اند. امام عبد الغنی نابلسی در کتاب «**الحدیقه**» می‌فرماید: (در آیهٔ کریمهٔ ٧ از سورهٔ انبیا خداوند متعال فرموده است (مآلًا): «**آنچه را که نمی‌دانید از صاحبان ذکر بپرسید**». در اینجا ذکر به معنی علم است و در این آیهٔ کریمه به کسانی که نمی‌دانند امر شده است که عالمان را بیابند و از آنها پرسیده و یاد بگیرند. در آیهٔ ٧ از سورهٔ آل عمران نیز مآلًا «**معنای آیات متشابه را فقط صاحبان علم درک و فهم می‌کنند**» فرموده شده

---

(١) امام ابوبکر احمد رازی در ٣٧٠ هـ. [٩٨٠ م.] وفات کرد.

است. و در آیهٔ ۱۸ از همان سوره مآلًا «**وجود و وحدانیت خداوند متعال را صاحبان علم ادراک کرده و بیان می‌کنند**». در آیهٔ ۸۱ از سورهٔ قصص مآلا «**صاحبان علم خطاب به آنها گفتند: وای بر شما! کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند پاداشی را که خداوند متعال بدو بخش خواهد نمود از نعمتهای دنیا بهتر است**». و در آیهٔ ۵۶ سوره روم مآلًا «**صاحبان علم و ایمان اینچنین خواهند گفت: قیامتی را که در دنیا انکار میکردید همانا این روز است**» و در آیهٔ ۱۰۸ از سوره اسرا مآلًا «**صاحبان علم هنگامی که قرآن کریم را می‌شنوند سجده می‌کنند و اینچنین میگویند: پاک و منزه است پروردگار ما، البته وعدهٔ خدای ما به تحقیق واقع خواهد شد**» و در آیهٔ ۵۴ از سوره حج مآلًا «**صاحبان علم می‌فهمند که قرآن کلام الهیست**» و در آیهٔ ۵۰ از سوره عنکبوت مآلا«**قرآن کریم در دل صاحبان علم جای گرفته است**» و در آیهٔ ۶ از سوره سبأ مآلًا «**صاحبان علم می‌دانند که قرآن کریم کلام الهیست و به رضای خداوندی رهنمایی می‌کند**» و در آیهٔ ۱۵ از سوره مجادله مآلًا «**به صاحبان علم درجات عالی از بهشت عطا خواهد شد**» و در آیهٔ ۲۷ از سوره فاطر مآلًا «**فقط صاحبان علم هستند که از خداوند متعال می‌ترسند**» و در آیهٔ ۱۴ از سوره حجرات مآلًا «**بهترین شما کسی است که از خداوند بیشتر خوف و ترس داشته باشد**» فرموده شده است.

در صفحه ۳۶۵ از کتاب حدیقه احادیث شریفی نیز در این موضوع روایت شده است از جمله: «**خداوند متعال و ملائکه و همهٔ جانداران بر کسانی که به انسانها نیکی یاد می‌دهند دعا و رحمت می‌فرستند**» و در حدیثی دیگر «**در روز قیامت ابتدا پیامبران سپس علما و سپس شهدا شفاعت خواهند نمود**» و همچنین «**ای انسانها! بدانید که علم فقط از علما شنیده فرا گرفته می‌شود**» و «**علم بیاموزید! آموختن علم عبادت است. در تعلیم و تعلم علم ثواب جهاد موجود است. تعلیم علم همانند دادن صدقه و تعلم آن از عالم مانند خواندن نماز**

تهجد است» فرموده شده است. در کتاب «**الخلاصه**» تالیف طاهر بخاری[١] رَحِمَهُ اللهُ تَعالىٰ آمده است: (خواندن کتاب فقه بهتر است از اقامه نماز در طول شب). زیرا یادگیری حلالها و حرامها [از علما و یا] از کتابهای فقه فرض می‌باشد. خواندن کتابهای فقه برای عمل به آن و یاددادن به دیگران از خواندن نماز تسبیح ثواب بیشتری دارد. در احادیث شریف «**آموختن علم از جمیع عبادات نافله ثواب بیشتری دارد، زیرا هم برای او و هم برای دیگرانی که می‌آموزاند فائده دارد**» و «**کسی که برای یاد دادن علم به دیگران علم فرا می‌گیرد به او ثواب صدیقین داده می‌شود**» فرموده شده است. معلومات اسلامی فقط از استاد و کتاب فرا گرفته می‌شود. کسانی که می‌گویند به کتابهای اسلامی و علما احتیاجی نیست دروغگو و زندیق هستند و در حال فریب و به فلاکت کشاندن مسلمانان می‌باشند. معلومات کتب دینی بر گرفته شده از قرآن کریم و احادیث شریفه است). ترجمهٔ کتاب (**الحدیقه**[٢]) در اینجا به پایان رسید.

خداوند متعال رسول خود را برای تبلیغ و تعلیم قرآن کریم فرستاده است. اصحاب کرام علوم قرآن کریم را از رسول الله –عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ– فراگرفتند و علمای اسلام نیز از صحابه گزین آموخته و جمیع مسلمین نیز از علمای دین و کتابهای ایشان فراگرفتند. در حدیث شریف: «**علم خزینه‌ایست و کلید آن پرسش و یادگیریست**» و «**علم را آموخته و بیاموزانید**» و «**هر چیزی منبعی دارد. منبع تقوی قلوب عارفان است**» و «**آموختن علم کفارت است برای گناهان**» فرموده شده است.

امام ربانی –قُدِّسَ سِرُّهُ الْعَزِيز– در کتاب **مکتوبات** در مکتوب ١/١٩٣ میفرماید که: (نخستینِ ضروریات بر ارباب تکلیف [یعنی شخص عاقل و بالغ] تصحیح عقائد است بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت –شَكَرَ اللهُ تَعالىٰ سَعْيَهُمْ– که نجات

---

(١) طاهر بخاری در ٥٤٢ هـ. [١١٤٧ م.] وفات کرده است.

(٢) مؤلف کتاب الحدیقه عبد الغنی نابلسی متوفی در سال ١١٤٣ هـ. [١٧٣١ م.] می‌باشد.

أُخروی وابسته به اتّباع آرای صوابنمای این بزرگواران است. و فرقهٔ ناجیه هم ایشان، و اتباع ایشان‌اند [به رهروان طریق ایشان اهل سنت و یا سُنّی گفته می‌شود]. وایشانند که بر طریق آن سرور و أصحاب آن سرورند، –صَلَواتُ اللهِ تَعالیٰ وَتَسْلیماتُهُ عَلَیهِ وَعَلَیهِمْ أجمَعین–. و از علومی که از کتاب و سنت مستفادند، همان معتبراند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده‌اند و فهمیده. زیرا که هر مبتدع و ضالّ عقائد فاسدهٔ خود را به زعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ می‌کند. [و سایه بر علمای اهل سنت افکنده و آنها را تحقیر می‌کنند.] پس هر معنا از معانی مفهومه از اینها [یعنی کتاب و سنت] معتبر نباشد. [و نباید فریب تبلیغات مزخرف ایشان را خورد.]

و از برای تصحیح این عقائد حقّه، رسالهٔ [فارسی] امام اجلّ توریشتی [**المُعْتَمَد**] بسیار مناسب است، و قریب به فهم [**نشریات حقیقت کتاب اوی** این کتاب را در سال ۱۴۱۰ هـ. [۱۹۸۹ م.] به چاپ رسانید. فضل الله بن حسن توریشتی از علمای فقه حنفی می‌باشد و در سال ۶۶۱ هـ. [۱۲۶۳ م.] وفات نمود.]

و بعد از تصحیح این عقائد، علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه مُتَکفّل آنست و عمل به مقتضای این علم نیز ضروری است.[کتب جاهلانی که بزرگی این علما را نتوانسته‌اند درک کنند را نباید خواند.]

و اگر –عِیاذًا بِاللهِ سُبحانَهُ– در مسئله‌ای از مسائل اعتقادیهٔ ضروریّه، خلل رفت از دولت نجات أُخروی محروم است. و اگر در عملیّات مُساهله رود یَحتمل که بی توبه هم در گذارانند. و اگر مؤاخذه هم کنند آخرِ کار نجات است. پس عمدهٔ کار تصحیح عقائد است.

از حضرت خواجهٔ أَحرار –قَدَّسَ اللهُ تَعالیٰ سِرَّهُ العزیز[۱]– منقول است که می‌فرمودند: (اگر تمام أحوال و مواجید را به ما بدهند و حقیقت ما را به عقائد اهل

(۱) عبید الله احرار در سال ۸۹۵هـ. [۱۴۹۰ م.] در سمرقند وفات نمودند.

سنت و جماعت مُتحلّیٰ نسازند، جز خرابی هیچ نمی‌دانیم. و اگر تمام خرابی‌ها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را به عقائد اهل سنت و جماعت بنوازند، هیچ باکی نداریم.)

امروز اسلام بسیار غریب است [دشمنان دین از هر طرف هجوم می کنند] جتلی[۱] که امروز در تقویت آن صرف می کنند به کرورها[۲] می‌خَرند. [بزرگترین خدمتی که می‌شود به اسلام کرد این است که کتب اهل سنت و جماعت را در روستاها در میان جوانان انتشار داد]. تا کدام شاهباز را با این دولت عظمی مشرّف سازند! ترویج دین و تقویت ملّت در همهٔ وقت از هر کس که به وقوع می‌آید، زیباست و رعنا. اما در این وقت که غربت اسلام است [نشر اعتقاد اهل سنت چندین برابر ثواب بیشتری دارد.]

حضرت پیغمبر -صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ- أصحاب را مخاطب فرمودند که: «**شما در زمانی موجود شده‌اید که اگر از أوامر و نواهی دهم حصه**[۳] **را ترک کنید، هلاک شوید و بعد از شما گروهی خواهند آمد که اگر دهم حصه از أوامر و نواهی به وقوع آرند، خلاص شوند**[٤]». این آن وقت است و این گروه آن گروه. [جهاد با کافران و شناختن کسانی که بر مسلمانان هجوم می‌آورند و عدم محبت ایشان همگی لازم و ضروری هستند. جهادی که با زور و سلاح انجام می‌شود را سپاه دولت اسلامی به جای می‌آورد. این جهاد برای مسلمانان به عنوان سربازی و انجام وظیفهٔ داده شده توسط دولت می‌باشد. مفیدتر بودن جهاد قولی از جهاد قتلی یعنی جهادی که با سخن و نوشته است از جهادی که در آن زور به کار برده می‌شود در مکتوبات ربانی ۱/۶۵ نیز نوشته شده است].

---

(۱) نوعی سیم و نقره مسکوک

(۲) واحدی است معادل هزاران دینار

(۳) یک دهم

(٤) [**مشكاة المصابيح** ج: ۱. ص: ۱۷۹. و **ترمذی**، کتاب الفتن رقم: ۷۹]

از برای تبلیغ احکام شرعی، اظهار خوارق و کرامات هیچ در کار نیست [هر مسلمانی برای انجام این باید سعی کند و این فرصت را نباید از دست بدهد] در قیامت عذر نخواهند شنید که بی تصرف، تبلیغ احکام شرعی نکرد. [کسانی که برای نشر کتب علمای اهل سنت سعی و تلاش نمی‌کنند و به مؤسسات و اشخاصی که نشر معلومات دینی می‌کنند یاری نمی‌دهند در قیامت عذاب بسیار خواهد داده شده و از آنان هیچ عذر و بهانه‌ای قبول نخواهد شد]

انبیا -عَلَيهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّسْليماتُ- که بهترین موجودات‌اند، تبلیغ احکام شرعی می‌کردند، اگر امتان معجزات می‌طلبیدند می‌فرمودند که «**معجزات از نزد خداست عز وجل، بر ما تبلیغ احکام است**». و تواند بود که در آن اثنا شاید حق سبحانه وتعالی بر وی امری ظاهر سازد که باعث اعتقاد حقیقت این جماعت باشد. [بر ما نیز نشر سخنان و کتب علمای اهل سنت -رَحِمَهُمُ اللهُ تَعالیٰ- لازم است. همچنین ضروری است بدی و پست فطرت و دروغگو بودن کافران و دشمنان و کسانی که به مسلمانان افترا و اذیت می‌دهند را برای جوانان و دوستان ایضاح و تبیین کنیم. بیان این موارد غیبت به حساب نمی‌آید بلکه امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد. کسانی که در این راه با مال و قوت و وظیفه و حرفهٔ خود کار نمی‌کنند از عذاب نجات پیدا نخواهند کرد. زحمات و شکنجه‌هایی که در حین انجام کار در این راه متحمل می‌شوند را باید موجب سعادتمندی و سودمندی بزرگ دانست. پیامبران -عَلَيهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّسْليماتُ- در حین تبلیغ احکام الهی از طرف جاهلان و حرامزاده‌ها مورد هجوم واقع شده و بسیار آزار و اذیت شدند.]

انبیا -عَلَيهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّحِيّاتُ- در تبلیغ احکام شرعیه چه آزارها که نکشیده‌اند، و چه محنتها که ندیده‌اند. بهترین ایشان -عَلَيهِم مِنَ الصَّلَواتِ أَفضَلُها وَ مِنَ التَّسليماتِ أَكمَلُها- فرموده: (**ما أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثلَ ما أوذيتُ**[1]). **مکتوب** در اینجا

([1]) هیچ یک از فرستادگان خداوند به اندازهٔ من اذیت و آزار نکشید.

به پایان رسید.

بر هر مسلمانی لازم است که اعتقاد اهل سنت را یاد گرفته و به کسانی که تحت امر اوست نیز بیاموزاند. کتب و نشریاتی که گفته‌های علمای اهل سنت را بیان می‌کنند را بایستی جست و جو و تهیّه کرد و ضروری است که آنها را برای خویشان و جوانان فرستاده و آنها را به خواندن تشویق نمود. همچنین کتبی که آن روی دیگر دشمنان اسلام را برملا می‌کند را نیز باید منتشر کرد.)

و إمام أعظم أبوحنیفه نعمانِ بنِ ثابتِ کوفی، و إمام دارُ الْهِجرَة مالکِ بْنِ أَنَس، و إمام جَلیلِ نَبیل مُحَمّدِ بْنِ إدریس شافعی، و إمام أورَعِ أجَلّ أحمد بْنِ حَنبَل - رَضِیَ اللهُ تَعالیٰ عَنْهُم- همه إمامِ هُدی و رهنمای مسلمانان‌اند. [**علمای اهل سنّت** که به تمامی مسلمانان روی زمین راه راست را نشان داده و دین حضرت محمّد -عَلَیهِ الصَّلاَةُ وَالسَّلاَمُ- را بدون تحریف و تبدیل نقل نموده و پیشوای ما در یادگیری آن می‌باشند علمای همین چهار مذهب‌اند که به درجهٔ اجتهاد رسیده‌اند. بزرگترین آن علما چهار ذات محترم می‌باشند.

اولین ایشان حضرت **نعمان بن ثابت أبوحنیفه**- رَحِمَهُ اللهُ تَعالیٰ- است. یکی از بزرگترین علمای اسلام و رئیس اهل سنّت می‌باشد. شرح حال ایشان در کتاب (**عقائد نظامیّه**) که توسط حقیقت کتاب اوی نشر شده است موجود می‌باشد. در سال ۸۰ هجری در کوفه متولّد و در سال ۱۵۰ هـ. [۷۶۷ م.] در بغداد به شهادت رسید.

دومین آنها حضرت **امام مالک بن انس**- رَحِمَهُ اللهُ تَعالیٰ- است. عالم بسیار فرهیخته‌ای بود. بنا بر آنچه که در کتاب حاشیه ابن عابدین منقول است، عمر ایشان ۸۹ سال بوده و در سال ۹۰ هجری در مدینه متولد و در سال ۱۷۹ هـ. [۷۹۵ م.] در همان جا وفات نمود. جد ایشان مالک بن أبی عامر -رَحِمَهُ اللهُ تَعالیٰ- می‌باشد.

سومینشان حضرت **امام محمد بن ادریس شافعی** -رَحِمَهُ اللهُ تَعالیٰ- است.

نور چشم علمای اسلام است. در سال ۱۵۰ هـ. در غزهٔ فلسطین به دنیا آمده و به سال ۲۰۴ هـ. [۸۲۰ م.] در مصر ارتحال نمود.

چهارمین آن بزرگان حضرت **امام احمد بن حنبل** -رَحِمَهُ اللهُ تَعالیٰ- است که در سال ۱۶۴ هـ. در بغداد متولد و در سال ۲۴۱ هـ. [۸۵۵ م.] در همانجا وفات نمود. یکی از ستونهای استوار بنای اسلام است -رَحمَةُ اللهِ عَلَیْهِم أجمَعین-]

و امروز در بِساطِ زمین هر که تابع به یکی از ایشان نیست، در خطر است. اگر چه سائرِ أئِمّه، همه برحق‌اند؛ چون **فُقَهایِ سَبْعه** و **عُمرَ بنِ عبد العزیز** و **سُفیان ثَوری**[۱] و **عبد الرّحمن أوزاعی** و **سُفیان بنِ عُیَیْنَه**[۲] و **إسحاق بن راهویه** و **داود طائی** و **عامِرِ بنِ شَراحیل شَعبی** و **لیثِ بنِ سَعْد** و **أَعْمَش** و **مُحمّد بنِ جَریرِ طَبَری**. أمّا مذهبشان اکنون بُرون از ضبط است و به همین سبب هیچکدام از أصحابِ کِرام و ائمّهٔ اهل بیت -عَلَیْهِمُ التَّحِیَّةُ وَالسَّلَامُ- را هم تقلید نمی باید نمود؛ اگر چه همه بر حق وهادی ومُهدی، وهر یکی هدایتِ تمامِ عالم را کافیند. و همچنانکه إتّباع در فُروع، در فضایِ سرزمین بر أئِمهٔ أربعه حَصر است، [کسی که نخواهد به یکی از این مذاهب اربعه اقتدا و تقلید کند از اهل سنت نمی‌باشد.]

إتّباع در أصول [ایمانی و اعتقادی] هم بر إمامِ أجلّ، قُدوهٔ فِرقهٔ ناجیه، **أبوالْحَسن علي بنِ إسماعیل أشعَری**[۳] -رَضِيَ اللهُ تَعالیٰ عَنْهُ- و إمام به حق، پیشوایِ أهل سنّت، **أبو منصور ماتُریدی**[٤] -رَضِيَ اللهُ تَعالیٰ عَنْهُ- بعد از کتاب و سنّت حصر است. [و هر مسلمانی لازم و ضروریست که در اعتقاد یکی از این دو امام را تبعیت کند.]

---

(۱) سفیان ثوری ۱۶۱ هـ. [۷۷۸ م.] در بصره وفات نمود.

(۲) سفیان بن عیینه ۱۹۸ هـ. [۸۱۳ م.] در مکهٔ مکرّمه وفات نمود.

(۳) أبو الحسن اشعری در سال ۲۶۶ هـ. در بصره متولد و به سال ۳۳۰ هـ. [۹۴۱ م.] در بغداد وفات نمود.

(٤) أبو منصور ماتریدی در سال ۳۳۳ هـ. [۹۴۴ م.] در سمرقند وفات نمود.

و طریقهٔ أولیاء، حق است. و سرِ مویی في نفسِ الْأمر مخالف شریعت نیست. [کسانی که دین را وسیلهٔ منفعت دنیوی قرار می‌دهند و دروغگویان و گمراهانی که برای به دست آوردن مال و جاه به عنوان ولی و مرشد و عالم دین به صحنه می‌آیند همیشه و در هر عصری بوده‌اند. امروزه نیز در هر حرفه و صنعت و وظیفه‌ای اشخاص بد وجود دارند. با دیدن اینچنین افرادی که منفعت و خوشگذرانی خود را در ضرر و زیان دیگران جست و جو می‌کنند نباید به ناحق و از روی جهالت همهٔ وظایف و حرفه‌هایی که آنها بدان منتسب‌اند را لکه‌دار کرد. زیرا سبب کمک به اهل فساد می‌باشد. به همین علّت نباید با دیدن رجال دین فاسق و گمراه و کسانی که به دروغ در لباس اهل طریق و صوفیه داخل شده‌اند علمای اسلام و اهل تصوف حقیقی و بزرگانی که خدمات شایانشان در صفحات تاریخ نوشته شده است را مورد طعن و زبان درازی قرار داد و باید نا به حق بودن کسانی که این زبان درازی‌ها را انجام می‌دهند را فهمید.]

وکراماتِ اولیاء حق است؛ بلکه إمام یافعی[۱]تنها کرامت حضرت غوثُ الثَّقَلَیْن سیّد عبدُ الْقادر گیلانی[۲] را –قُدِّسَ سِرُّهُ– می گوید که به حدّ تواتر رسیده است؛ یعنی در او مَجال تردّد نیست؛ چه **تواتر**، مفیدِ قَطع است. و هیچکس را از أهل قبله کافر نگوییم تا کفرِ [صریح و بدون هرگونه ضرورت و عذر] بی تأویل از او سر زند. و هیچکس را به خصوص لعن نکنیم؛ اگر چه ظاهرا کافر باشد، تا یقین ندانیم که ختمش بر کفر است. بنابراین در لعنِ یزیدِ پَلید هم، توقّف بهتر است. نَسْئَلُ اللهَ حُسْنَ الْخاتِمَةِ وَنَعوذُ بِهِ مِنْ سوئِها بِجاهِ حَبيبِهِ عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.

---

(۱) عبد الله یافعی ۷۶۸ هـ. [۱۳۶۷ م.] در مکهٔ مکرّمه وفات نمود.

(۲) عبد القادر گیلانی ۵۶۱ هـ. [۱۱۶۶ م.] در بغداد وفات نمود.

أصل پنجم

وَالْيَومِ الْآخِرِ

اصل پنجم از أصول ستّهٔ ایمان اینست که بگروی به **روزِ پَسین** که روز قیامت است؛ وآن از وقت مرگست تا آخرِ ماجرایِ رستاخیز. اورا «روزِ پسین» می گویند؛ چونکه مانند روزهای مُعتاد، شبی در دنبال ندارد؛و یا اینکه پس از دنیا افتاده است که در اینصورت مراد از روز قیامت، نه روزِ مقابل به شب است. [بلکه به معنی گذشت یک زمان و مدت است. زمان وقوع روز قیامت خبر داده نشده و هیچکس از آن مطلع نیست.]

به اینکه هر چه حضرت سَيِّدُ الْمُرْسَلين -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ أَجْمَعِينَ- از آن روز خبر داده، **از أَشراط و مقدّمات؛** چون ظُهورِ مَهدی -رَضِيَ اللهُ عَنْهُ- ونُزول عیسی -عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- و خُروج دَجّال -أَعاذَنَا اللهُ مِنْ فِتْنَتِهِ بِمَنِّهِ وَكَرَمِهِ- ودابَّةُ الْأَرْض و يَأْجوج ومَأْجوج و برآمدن آفتاب از مَغرب و دود عالم گیر و فُرو رفتن زمین یکبار در مَشرق و یکبار در مَغرب و یکبار در جزیرهٔ عَرَب و أندکیِ علم ودیانت وبسیاریِ فِسق وخیانت وسرداریِ بدأصلان وناپارسایان وکم شدن أمر معروف و نَهیِ مُنکر و برآمدن آتشی از یَمَن که مردم را به سویِ زمین مَحشَر بِرانَد و غیر اینها؛ چنانکه در بیان أَماراتِ ساعت در شرحِ همین حدیث خواهی شنید -إِنْ شاءَ اللهُ الرَّحْمٰنُ-.

و از وقایعِ حَشر و ما بعدِ آن؛ از ریزه شدن کوهها و پاره شدن آسمانها و فرو ریختن ستارهها و تبدیل شدن تمام سرزمین و بی نور شدن آفتاب و ماه و بر هم آمیختنِ تمام دریاهای تلخ و شیرین تا همه یک دریا شوند و آتش گرفتن و خشک شدن همه، با سائر ماجرایِ قیامت، همه راست وآیَنده است بی کم و زیاد.

وتفصیلش اینکه یکی یکی بدانی و به جَزم باور کنی که: عذاب قبر مَر

کافران و بدکاران [مسلمانان گناهکار] را و راحت گور مر مسلمانان و نکوکاران را، و مرده را زنده کردن و در قبر نِشاندن و آمدن [دو ملک در صورت دو انسان ناشناخته و ترسناک به نام] **نَکیر** و **مُنکَر** و از او پرسیدن که «خدای تو و پیغمبر تو کیست؟ و دین و پیشوای تو کدام است؟» [در نزد بعضی از علما سؤال قبر از قسمتی از اعتقادات صورت خواهد گرفت و در نزد بعضی دیگر از تمامی مسائل اعتقادی خواهند پرسید. برای این است که به فرزندان خود می‌بایستی پاسخ این سؤالات را یاد داد؛ (پروردگارت کیست؟ از امّت کیستی؟ کتابت کدام است؟ قبله‌ات کجاست؟ مذهب اعتقادی وعملی‌ات کدام است؟) زیرا کسانی که بر اعتقاد اهل سنت نیستند در قبر به دادن جواب صحیح قادر نخواهند بود. این مسئله در کتاب (**تذکرهٔ قرطبی**)[١] نوشته شده است.] و اگر جواب درست گوید، قبر در حق او گشاده و روزنه‌ای از بهشت به سوی قبرش وا می‌شود، و صبح وشام جای خود را در بهشت می‌بیند ومَلَک سؤال با تَنعیم و تَبشیر اورا می‌گذارند و می‌روند - جَعَلَنَا اللهُ مِمَّنْ لَقَّنَ حُجَّتَهُ بِفَضْلِهِ الْعَظيمِ-. واگر در جواب دَرماند، به گُرزهای آهنین او را می‌زنند به نَحوی که به جز از إنس و جنّ نالهٔ او را می‌شنوند، و قبر چنان او را می‌فِشُرد که پهلوهای راست و چَپش از هم می‌گذرند، و سوراخی از دوزخ به روی او گشاده می‌شود که هر شام و بامداد جایِ خود را در دوزخ می‌بیند و به أنواع عذاب و تهدیدات تا روز بَعث گرفتار می‌شود -نَجّانَا اللهُ تَعالىٰ عن الحَيْرَةِ في الجَوابِ بِجاهِ نَبِيِّهِ الْكَريمِ إِنَّهُ هُوَ الرَّؤُفُ الرَّحيمُ-.

و همچنین باور کردن به «**مَعاد جسمانی**» [زنده شدن دوباره بعد از مرگ] أَعْني بعد از ترکیبِ أجزایِ مُتفَرّقه و استخوان‌های پوسیده [و تبدیل شده به خاک و گاز] و ایجادِ أجزای معدومه و درآوردن أرواح در أبدان باردگر بعد از مرگ، تمام

---

(١) مؤلف این اثر محمد قرطبی مالکی در سال ٦٧١ هـ. [١٢٧٢ م.] وفات نمود. کتاب مختصر تذکره قرطبی از سوی حقیقت‌کتاب اوی در سال ١٤٢١ هـ. [٢٠٠٠ م. باز نشر شده است.

خلایق را زنده کردن و از گور برانگیختن و به موقف حَشر آوردن. [ازین رو بدان روز **قیامت** گفته می‌شود].

[گیاهان از هوا گاز دی اکسید کربن و از خاک آب و املاح را، یعنی مواد موجود در خاک را می‌گیرند و با هم ترکیب می‌کنند. بنابراین، آنها اجسام آلی و اجزای سازندهٔ اعضای ما را تشکیل می‌دهند. بنابر شناخته‌های امروزه بشری یک واکنش شیمیایی که ممکن است سالها طول بکشد بلا فاصله در کمتر از یک ثانیه با استفاده از (**کاتالیزور**) انجام می‌شود. درست همانند این، خداوند متعال آب، دی اکسید کربن و مواد خاک را در قبر ترکیب میکند تا مواد آلی و اندام‌های زنده را در یک لحظه ایجاد کند. مخبر صادق –عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ– به ما خبر می‌دهد که ما اینگونه زنده خواهیم شد. علوم دنیوی نیز نشان می‌دهد که این کار در حال حاضر در دنیا انجام می‌شود.]

و «**کتاب**» أعني پرواز نمودن نامه‌های أعمال ونیکان را از سوی راست به دست راست آمدن، و بَدان را از پسِ پُشت یا از سوی چپ آمدن. [و همگی اینها را خداوند صاحب قدرت لایتناهی، خالق زمین و افلاک و ذرات و ستارگان خواهد آفرید و رسول خدا –عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ– از آن خبر داده است و همگی راست می‌باشد و قطعا واقع خواهد شد.]

و «**حساب**» أعني بَرشُمردن کردارهای بندگان از نیک وبد و خرده و بزرگ و آشکار ونهان، چه به دفتر أعمال و چه به شهادتِ أعضا و چه به علم شامل ایزد بی هَمال؛ ای بَسا کردارهای بندگان که از آنها **کِرامُ الْکاتِبِین** إطّلاع ندارد، در مَوقِف حَشر حق تَعالیٰ به علم خود همه را هُوَیدا می‌نماید.

و «**سؤال**» یعنی پرسیدن ملائکه انس وجن را که در دنیا چه کرده‌اند. و ملائکه را از کیفیّت تصرُّفات عُلوی و سُفلی و تبلیغ وحی به انبیاء. و پیغمبران را از چگونگی تبلیغِ أحکام دین به عِباد الله و أُمَم أنبیاء را از کیفیت إتباع و پیروی أنبیاء

و گزارش مُعاملاتی که با یکدیگر نموده اند در نَشأَت دنیَویّه.

و «**جزاء**» یعنی پاداش دادنِ نیکی به نیکوکاران و بدی به بد أطواران، و عقوبت بعضی را به مجرّد صغائِر به عَدل و آمُرزیدن بعضی گناهکاران را از کبائر و صغائر به مَحض فَضل؛ چه به غیر از شرک همهٔ گناهان در تَحت مَشیئَت‌اند، امّا شِرک [و کفر] هرگز آمرزیده نخواهد شد. [چه آنان که تابع کتابی هستند و چه آنانی که به هیچ کتاب آسمانی باور ندارند همگی کافرانند به خاطر ایمان نیاوردن به شمولیت رسالت حضرت محمد –عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ– بر تمامی انسانها و نپذیرفتن ولو حکمی از احکام تبلیغ شده توسط ایشان. و اگر بر این حال بمیرند به جهنم رفته و در آن عذاب ابدی خواهند شد.]

و «**میزان**» أعنی ترازوی قیامت؛ و آن به قول مختار یک ترازو است که دو پلّه و دو ساق وزبانی دارد که اگر تمام سموات و أرض را در یک پله‌اش بگذاری، می گنجد. پلّهٔ حَسَناتش مُنَوَّر و از طرف بهشت که در یَمین عَرش است می آید و پلّهٔ سَیِّئاتش ظُلمانی و از جانب دوزخ که در یَسار عرش است می‌آید. و نامه‌های أعمال یا نَفْسِ أعمال را بعد از مجسَّم نمودن أعمالِ حَسَنه به أجسامِ نورانی و أفعالِ سَیّئه به أشکالِ ظُلمانی، در ترازو انداخته می سنجند. و کیفیّت سبکی و سنگینی‌اش مانند ترازوی دنیا است و بعضی گفته‌اند که کفّهٔ سنگینش به بالا و پلّهٔ سبکش به پایین میل می کند؛ به عکس ترازوهای دنیا و بعضی به تعدّد موازین قائِل اند و برخی به توقّف در أحوالش مائل‌اند و حق همانست که گذشت.

و «**صراط**» یعنی پل قیامت؛ و آن پلی است از موی باریکتر و از تیغ تیزتر، که به فرمان حکیم بی هَمال بر پُشت دوزخ می‌نهند و همهٔ خلائق را أمر می شود که بَرو بگذرند. و دعای پیغمبران در آن وقت اینست که می گویند: اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ. بهشتیان از آنجا گذشته به بهشت می‌روند؛ بعضی چون برق درخشان و برخی چون باد وَزان و گروهی چون اسب دَوان و همچنین عبور هر کس در آن روز موافقِ سُلوک

صراطِ مستقیم شریعت است. تا بهتر بر این صراط سلوک کرده باشد، بهتر از آن صراط گذرد وتا بدتر، بدتر؛ که این صراط نمونهٔ آن صراط است. همانا اینکه شریعتِ غرّا را -عَلىٰ شارِعِها الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- حق تَعالىٰ صراط نام نموده و به اِستدعایِ هدایت بر سلوک آن امر فرموده، رَمزی به این حکمتِ خَفیّه دارد. و دوزخیان از آن بِلَغزند ودر دوزخ اُفتند. نَسْئَلُ اللهَ تَعالىٰ ثَباتَ الْقَدَمِ بِالْمَنِّ وَالْكَرَمِ.

و «**حوض کوثر**» [که مخصوص پیامبرمان حضرت محمّد -عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- می‌باشد حق است] و آن حوضی است بزرگ، مسافهٔ یکماهه راه. آبش از شیر سفیدتر و بویش از مسک خوشتر و پیاله هایش از ستاره های آسمان بیشتر. هر که یک بار از آن بنوشد، اگر سالها در دوزخ باشد، هرگز تشنه نخواهد شد.

و «**شفاعت**» یعنی درخواست نمودن أنبیا و أولیا و ملائکه و صُلَحاء [از خداوند متعال عفو کردن] گناهانِ صغیره و کبیرهٔ مؤمنان را، اگر چه بی توبه مرده باشند. [در حدیث نبوی مرویست که پیامبرمان فرموده‌اند: (**شَفاعَتي لِأَهْلِ الْكَبائِرِ مِنْ أُمَّتي**)[۱]]. و شفاعت در آن روز پنج گونه است: **یکی** برای زود به مقامِ حساب آوردنِ اهل عَرَصات که از شدّت اِزدِحام و طولِ مُقام، به فریاد می آیند. و **دوّم**، برای آسانیِ سؤال و مُسامحهٔ در حساب. **سوّم**، برای ناافکندن خطاکاران در دوزخ و رهانیدن از عذاب. **چهارم**، برای بیرون آوردن آنها بعد از انداختن به درکاتِ نیران. **پنجم**، برای علوّ مراتب و رفع درجات در جنان و بهشت، با نعمتهای بیشمار و پاینده گیِ او و خلود اهلش در او. و او را هشت درجه است. هر کسی را به مُقتضایِ ایمان و اعمال در آنها مراتب ارتفاع خواهد بود. و دوزخ و جاوید بودن او و دوام سُکّانش در او. و هر دو اکنون هم هستند؛ بهشت بر زیر سمٰوات

---

(۱) این حدیث را امام أبوداود و ترمذی روایت نموده‌اند. معنی حدیث: (گونه‌ای از شفاعتم مخصوص کسانیست از امتم که مرتکب گناهان بزرگ شده‌اند.)

سَبع و دوزخ در زیر طبقات زمین است. [هشت جنت و هفت جهنم وجود دارد. بهشت از کرهٔ زمین و خورشید و سماوات بزرگتر است. جهنم نیز از خورشید بزرگتر می‌باشد.]

اللّٰهُمَّ إِنّا نَسْئَلُكَ رِضاكَ وَالْجَنَّةَ وَنَعوذُ بِكَ مِنْ سَخَطِكَ وَالنّارِ بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ الْمُخْتارِ عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ما دارَ الْأَدْوارُ وَسَبَّحَ الْأَمْطارُ وَتَعاقَبَ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ.

أصل ششم

وَبِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ

أصل ششم از أصول ستّهٔ ایمان این است که بگروی به مُقدَّر کردهٔ خدای – تَعالىٰ شَأْنُهُ– و به خیر آن وشرّ آن. **قَدْر** به تحریک و اِسکان دال در لغت: مصدری است بی واسطه، متعدّی، از حدّ «نَصَرَ وضَرَبَ» به معنی تقدیر أَعنی «اندازه کردن و حکم کردن» و به معنی «مقدار و عظمت» هم مَسموع است. و در عُرف: هر چه خدای تَعالىٰ حکم به وقوع آن فرموده است او را «**قَدَر**» میگویند.

و در میان قَضا و قَدَر به إجمال و تفصیل فرق است؛ چه «**قضا**» إرادهٔ اَزَلیّهٔ الٰهی است مُتَعَلِّق به اَشیایِ آینده چنانکه تا أبَد خواهند بود. و «**قَدَر**» آفریدن آن أشیا است حَسَبَ التَّقاضایِ قَضا، بی زیاد و کم در ذات و صفات. یا «**قَضا**» علمِ ازلی است به جمیعِ مُکَوَّنات به اجمال؛ و همین معنی است که فلاسفه او را عِنایتِ ازلیّه میگویند که مَبْدأ فَیَضانِ وجود است به بهترین وجهی و «قَدَر» ایجاد همه است به وَفق آن علم. و در هر صورت ایمان به قَدَر مستَلزِم ایمان به قضا است با أولَوِیَّت. واگر مراد از «قضا» اِتقان باشد قولًا یا فعلًا، که مرجَعِ اَمر و حُکم و اِعلام است چنانکه تحقیق است، غباری ندارد.

و «خَیْر و شرّ» هر دو به معنی مَصدَر و صفت مُشبّهه و اِسم تفضیل

مُستعمَل اند؛ أَعنی «نیکی و نیک و نکوتر و بدی و بد و بدتر». و در این مَقام به معنی صفت مشبّهه اند؛ که «نیک و بد» است. و ظاهر از سیاق حدیث این است که لفظ «خیرِهِ وَ شَرِّهِ» بَدَل باشند از قَدَر؛ بَدَل جُزء از کُلّ یا بَدَل کلّ از کلّ، نَظَر به تَقدُّم وتأخُّر رَبط از عَطْف.پس مراد از «**قَدَر**»، مُقَدَّر خواهد بود نه تقدیر یا ایجاد و اگر چه مِنْ حَیْثُ الْمَعْنیٰ أَوْلیٰ این است. کَمٰا لا یَخْفیٰ عَلَی الْمُتَأَمِّلِ الْمُتَوَقِّدِ.

و تفصیل ایمان به قَدَر این است که بی گمان و تردّد، بدانی که هر چه جناب اَقدسِ خداوندی –جَلَّتْ عَظَمَتُهُ– در أَزَل خواسته و مُقدَّر فرموده است که شود و یا نشود، بی زیادت و نُقصان همچنان خواهد شد. شُدَنی شدنی، و ناشُدَنی ناشدنی است. از خواستهٔ او –تَعالیٰ وَ تَقَدَّسَ– ناشدن و از ناخواستهٔ او –سُبْحانَهُ– شدن، مُحال و مُمتنِع است. و آنچه از اَعمال حیوانات و حرکاتِ جمادات و نباتات [مایعات، گازها، ستاره‌ها، مولکولها، اتم‌ها، الکترون‌ها، امواج الکترومغناطیسی، و به طور خلاصه، هر موجود، رویدادهای فیزیکی، واکنش‌های شیمیایی، واکنش‌های هسته‌ای، تبادل انرژی، فعالیت‌های فیزیولوژیکی موجودات زنده] و بودن و نابودنِ جمیعِ ممکنات و کردارهای نیک و بدِ بندگان و هر چه در جزایِ آن کردارها در دنیا و آخرت به آنها می‌رسد، إلیٰ غَیْرِ ذٰلِكَ همه در اَزَل در علم او تَعالیٰ بوده است. و پیش از ایجاد اَشیا، همه را نوشته و نزدیک خود همه را نگه داشته است. پس از اوّل تا به آخر، هر واقعه بر طِبق آن علم و کِتابت بدون اَدنیٰ مُخالفه‌ای صادر خواهد شد.

وَ مَعَ هٰذا نیک و بد و کفر و اسلام و طاعت و معصیت و اَعمال اِختیاری و اِضطِراریِ بندگان را او تَعالیٰ می‌آفریند و مُؤَثِّر حقیقی اوست و بس. و آثاری که از اسباب ظاهِریّه هُوَیدا می‌شوند، **به حقیقت او تَعالیٰ در پردهٔ اسباب می‌کند**؛ مثلا آتش دَخلی در سوزندگی ندارد و سوزنده او تَعالیٰ است و بس؛ امّا عادتش چنان است تا آتش به چیزی نرسد، آن چیز را نسوزاند [آتش کاری جز گرم کردن

اشیا تا دمای اشتعال نمی‌کند. این آتش نیست که کربن و هیدروژن موجود در ساختار اجسام آلی را با اکسیژن ترکیب کرده و تبادل الکترون بین آنها را فرا هم می‌کند. کسانی که نمی‌توانند حقیقت را ببینند فکر میکنند آتش این کار را انجام می‌دهد. در حالی که این آتش نیست که می‌سوزاند و واکنش احتراق را به میان می‌آورد. اکسیژن هم نیست. گرما هم نیست. مبادله الکترون هم نیست. آنکسی که میسوزاند فقط الله تعالیٰ است. او همهٔ اینها را به عنوان اسبابِ سوزاندن آفریده است. کسی که معلومات ندارد می‌پندارد که آتش این کار را می‌کند. کسی که دورهٔ دبستان را تمام کرده کلمهٔ (آتش می‌سوزاند) را نمی‌پسندد و می‌گوید که این هوا است که می‌سوزاند. و کسی که دورهٔ راهنمائیرا تمام کرده‌اینرا هم قبول نمی‌کند ومی‌گوید (اکسیژن موجود در هوا است که میسوزاند). فارغ التحصیل دبیرستان نیز انحصار سوزاندن به اکسیژن را انکار کرده و می‌گوید: (هر عنصر جذب کنندهٔ الکترون سوزاننده است). شخص دانشجو هم در کنار ماده، انرژی را نیز مد نظر قرار می‌دهد. همان طوری که مشاهده شد سطح علم هر چه قدر که پیشرفت کند، به اصل و أساس امر و درک حقیقت مطلب نزدیک شده و می‌بیند که در پشت چیزهایی که تصور می‌شود أسباب هستند سببهای زیاد دیگری وجود دارند. پیامبران–عَلَیهِمُ السَّلاَمُ– که در بالاترین سطح دانش و علم بودند و حقایق را به خوبی می‌دیدند و علمای اسلام –رَحِمَهُمُ اللّٰهُ تَعالیٰ– که با پیروی از آن بزرگان به قطره‌ای از اقیانوس علم رسیدند همگی این حقیقت را بیان کرده‌اند که: چیزهایی که امروزه سوزاننده وسازنده پنداشته می‌شوند در واقع همگی جز واسطه‌هایی ناتوان، عاجز و مخلوق نبوده، و همچنین خالق حقیقی الله تعالی است نه أسباب.] و اگر خواهد بی آتش میسوزاند چون قُقنُس و در آتش نگه میداردچون سَمَندَر و چون حضرت اِبراهیم خلیلُ الله –عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلاَةُ وَالتَّحِیّاتُ مِنَ الْمَلِكِ الجَلیلِ–.[که به خاطر خلّت و دوستی خداوند عادت الٰهیش را در سوزاندن با آتش برپیچید و او

را نسوزاند. همچنانکه مواد جلوگیری کننده از سوزاندن را نیز خلق کرده است و کیمیاگران این مواد را اکتشاف می کنند.]

پس حق تعالیٰ برای نظام عالم، اگر چه قدرت کاملهٔ او را هیچ سبب در کار نیست، حَسَبَ الْعادَت به محضِ رحمت اسباب را رو پوشِ اَفعال خود فرموده است. در هیچ چیز، بی سبب تأثیر نمیکند؛ [اگر خدای تعالی اراده می‌فرمود، همه چیز را بدون سبب می آفرید. بدون وجود آتش می‌سوزاند. بدون ایجاد خوردن سیر می کرد و بی واسطهٔ هواپیما به پرواز در می‌آورد و بدون أمواج و جهاز رادیو صدا را از دور به سمع می‌رساند. اما با احسان و لطفی که بر بندگان خود دارد، خلقت هر چیزی را به سببی از أسباب گره زده است و اینچنین اراده کرد که هر چیزی را به واسطهٔ سبب مخصوصی بیافریند. فعل و قدرت خود را در زیر اسباب پنهان کرده است. هر که از خداوند خواهان خلق و ایجاد یک چیز باشد باید به اسباب آن چیز بچسبد تا به آن برسد. همانند کسی که می‌خواهد چراغ را روشن کند از کبریت استفاده می کند و کسی که بخواهد روغن زیتون را استخراج کند از دستگاه پرس استفاده می کند و کسی که سردرد دارد آسپرین مصرف می کند. کسانی هم که می خواهند به بهشت بروند و به نعمتهای بی‌پایان برسند، از اسلامیت پیروی می کنند. همچنانیکه هر کس با اسلحه به خود شلیک کند و هر که زهر بنوشد می‌میرد و اگر در حالت تعریق آب بنوشد مریض خواهد شد، به همان صورت کسانی هم که مرتکب گناه شوند و یا بی ایمان از دنیا بروند، به جهنم خواهند رفت. هر کسی به هر سببی که متوسل شود به آنچه که واسطه برایش قرار داده شده می‌رسد. کسی که کتاب‌های نوشته شده توسط علمای اهل سنت را بخواند، اسلامیت را یاد می گیرد، آن را دوست می‌دارد و مسلمان می‌شود و کسی که در بین بی‌دینان و لامذهبان زندگی کرده و سخن آنها را گوش دهد، به جهالت در دین دچار می‌شود که بیشتر آنان سرانجام به کفر مبتلا می‌شوند. فراموش نشود که انسان بر مرکب هر کجا که سوار

شود به همان جا که مقصد اوست خواهد رفت.]

[حق تجلی گر کند کار را آسان کند * آفریند اسبابرا در لحظه‌ای احسان کند]

چه اگر کارهای او تَعالیٰ در پردهٔ اسباب نمی بودند هیچکس را اِفتِقار به هیچکس و به هیچ چیزی نمی‌بود و همه کس بی واسطه در قضایِ حوایج متوجّهِ ذاتِ اَقدسِ او تَعالیٰ می‌شدند و بس. و در این صورت سر رشتهٔ حاکم و مَحکومی وخادم ومَخدومی و اُستاد وشاگردی وغیر اینها به هم می خورد و نظام مَعاد و مَعاش مُختَلّ می شد و امتیاز در میان نیک و بد و مطیع و عاصی به کلّی مُرتَفَع می گشت.

و اگر خواهد خلاف عادت میکند؛ مثلا ایمان را سبب دخول جنّت کرده است وکفر را سبب خُلود نار ساخته است. و اگر بِالْفَرْض خواهد، کافر را از دوزخ بیرون میکند و مسلمان را به بهشت نمی‌بَرَد؛ امّا **نصّ**، راه این فرض را بند کرده است. و همچنین بُرَّنده اوست و تیغ سبب عادّی است و سیرکننده و سیراب کننده اوست، نان و آب سبب عادّی اند وَعَلیٰ هٰذَا الْقِیاس.

وبه همین روش، ایجاد کنندهٔ اَفعالِ عِباد اوست و **اِختیار** آنها سبب عادّی است مر ایجادِ او -تَعالیٰ شَأْنُهُ-. هر فعلی را از افعالِ اختیاریّه، بندگان اختیار کنند، آن فعل را خَلق می‌فرماید و اگر اختیار نکنند، خَلق نمی‌فرماید؛ چنانکه اگر آتش به چیزی رسد، او را می‌سوزاند و اگر نرسد نمی‌سوزاند. [و اگر چاقو به چیزی زده شد بریدن آنرا خداوند می‌آفریند. یعنی در حقیقت خداست برنده نه چاقو بلکه آنرا سبب قرار داده است.] پس اَفعال اِختیاریّهٔ بندگان هم، مانند افعالِ اِضطِراریّه و سائرِ جواهر و اَعراض از عُلویّات و سُفلیّات، آفریدهٔ خدا است. همین قَدْر تفاوت هست که، افعالِ اختیاریّهٔ عِباد را به سبب اِختیارِ عِباد می‌آفریند چنانکه اِحراق را به سببِ وُصول نار می‌آفریند. به خلاف سائر مخلوقات، که تَوَقُّفی بلکه تَعَلُّقی به اختیار بنده ندارند، بر چیزی دیگر موقوف باشند یا نباشند. [یعنی حرکت عباد به خلق و ایجاد

خودشان نیست و هیچ دخلی در آن ندارند حتی از چگونگی به حرکت درآمدن اعضای خودشان نیز بی‌خبرند. زیرا هرحرکتی از حرکات بشر به وسیلهٔ بسیاری از واکنش‌های فیزیکی و شیمیایی رخ می‌دهد. اجسام بی‌جان را اختیاری نباشد. مثلا خلق و ایجاد سوزاندن از جانب خداوند بعد از اصابت آتش در چیزی به ترجیح و اختیار آتش نیست.]

[همچنین آرزوهای نیک و سودمند بندگان محبوب و مورد لطف و عنایت خود را خداوند نیز اراده کرده و می‌آفریند. آرزوهای بد و مضر آنها را اراده نکرده و نمی‌آفریند. از این بندگان خدا همیشه کارهای نیک و مفید صادر می‌شود. آنها از این که بسیاری از کارهایشان به سرانجام نمی‌انجامد ناراحت می‌شوند و این در حالیست که اگر فکر میکردند و می‌فهمیدند که این چیزها به خاطر مضر بودنشان آفریده نشده است، اصلًا ناراحت نمی‌شدند و از این بابت خوشحال بوده و خدا را شکر می‌کردند. خداوند متعال کارهای اختیاری و ارادی انسانها را پس از آنکه دلهای آنها آن را اراده و اختیار کرد می‌آفریند و اینگونه بودن آنرا در ازل اراده کرده است. اگر در ازل چنین اراده نمی‌کرد، کارهای اختیاری ما هم بدون آنکه ما بخواهیم به جبر و اجبار خلق می‌کرد. آفرینش کارهای اختیاری ما بعد از اراده و اختیار کردن آن توسط ما، خواسته و ارادهٔ ازلی خداوند متعال است. یعنی اراده اوست که غالب و مسلّط است.]

بِالْجُمله حرکهٔ اختیاریّهٔ بنده را دو جهت است:

به اعتبار قیام و تَعلُّقِ قدرت و ارادهٔ بنده به آن که مُعَبَّر است به **کَسْب**، مُسنَد است به بنده و صفت عادی اوست، و مَدار وَعْد و وَعید و أمر و نَهی، همین است.

و به اعتبارِ ایجاد و خَلْق، مُسنَد است به حق تَعالیٰ ومخلوق اوست، نه صفت و کسب او. آیهٔ کریمهٔ ﴿**وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ**﴾ الصافات: ۹٦) دلالتی ظاهری برین تفصیل دارد، ما مَوصوله بُوَد یا مصدریّه. و اِعتبار اوّل، مانع جَبْر [است زیرا

بنده را کسب می‌باشد یعنی در حرکات و افعالش اختیار قلبی و **ارادهٔ جزئیه** دارد. برین اساس فعل عبد بدو اسناد می‌شود چنانکه گوییم: زید زد و شکست. و] اعتبار دوّم، واقِع قَدَر است. پس هر فعلی را از اَفعالِ بندگان به جانب اَقدسِ باری نسبت کنند، به اعتبار دوّم و هرجا به بنده نسبت کنند به اِعتبار اوّلست. تفصیل کلام و تحقیق مَقام اینکه، بنده را از تمامی مخلوقات مَدْخَلِیَّتی در وجودِ اَفعال است و بس، از آنها در افعال خود و از آنها در اختیاریاتش. و دخلی که او را در اِختیاریّات هست همین **کسب** است، که سبب خَلق آنهاست.

قدرت را تأثیر بِالْقُوّه ثابت کنیم چنانکه آمدی گوید، یا نکنیم، هیچ مُنافاتی نیست در میان اینکه، اَفعال اِختیاریّهٔ عِباد، مخلوق خدایند و اینکه مُختار عِبادند. چنانکه از تفصیلِ سابق و لاحِق، روشن و مُبَرهَن است. واختیار بنده نه به این معنی است که بنده هرچه خواهد کند و هرچه نخواهد نکند،که این از بندگی دور است، که قَدَمی در دَعویِ اُلوهِیَّت دارد -أَعاذَنَا اللهُ تَعالیٰ-، بلکه به این معنی است که حق تَعالیٰ به مَحض فضل، بنده را قُوّه‌ای [قدرت و انرژی] داده است که بِدو از عهدهٔ بعضی ما یَحتاجِ خود و آنچه بِدان مُکَلَّف شده است بُرون تواند آمد. در تمامی عُمر به اَسباب و زاد و راحله حج و در سالی یک ماه روزه و در شبانه روزی پنج فرض نماز و با وجود تَمَوُّل بعد از حولی چهل یکی از نصابِ زَر و سیم می تواند داد.

و از این هم غلط نباید شد که چندین ماجرا بی اختیار بر عِباد می‌گذرد؛ چه، این مُنافیِ اِختیارِ بنده نیست.غایتش این است که، بنده افعالِ غیر اختیاری هم داشته باشد و این عین مُدَّعا است تا کمالِ اُلوهیَّت حق -جَلَّ وَعَلا- همه وقت هُویدا بود. اکثر مردم مراد علما را نافهمیده، اِنکارِ مَقال سَلَف صالِحِین و اَکابِر اَهل سنّت می‌نمایند و در قدرت و اختیار بنده تردّد دارند و بنده را مُضطَرّ و عاجِز می‌دانند و بعضی وقایِع بی اِختیاریِ عباد را، دلیل مُدَّعای خود نموده، در طَعن اَکابِرِ

دین، که همه بر اختیارِ عباد مُتَّفق‌اند، زبان درازی می‌کنند. نَعوذُ بِاللهِ تَعالیٰ.

بدانکه توانستنِ کردن وناکردنِ کاری را بی ترجیح **قدرت** و تخصیصِ یکی را از هر دوبه وقوع یا به زبان، **إراده** و ترک اعتراض را، **رضا** و مُقارِنۀ قدرت و اراده را به فِعلی به شرط تأثیر، **خَلْق** و به شرط عَدَم تأثیر، **کَسب** و بی هیچ شرط، **اِختیار** گویند. و نَفسِ قدرت و نَفس اراده وتحویلِ او را از هر یکی از دو ضد به دیگری نیز، اختیار گویند. پس لازم نیست هر که مُختار بُوَد، خالق باشد. چنانکه لازم نیست هر چه مُراد بُوَد، مَرْضِی باشد. واِختیار با کسب جمع می شود، چنانکه با خلق جمع می شود. لِهٰذا بنده مُختار است و کاسب، و خدا مختار است و خالق.

و همچنین او تَعالیٰ خالق و مریدِ طاعات و مَعاصیِ بندگان، امّا راضی از طاعت و ناراضی از مَعصیَتشان. بنابراین حق تَعالیٰ در کلام قدیم فرموده: ﴿**وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلْكُفْرَ** * الزمر: ٧) با وجود اینکه فرموده‌اند: ﴿**لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خَٰلِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَٱعْبُدُوهُ** * الأنعام: ١٠٢﴾. و **معتزلۀ** بیچاره، چون به تفاوت اراده و رضا، پِی نبرده‌اند، در گِردابِ حیرَت اُفتاده‌اند [و گفتند انسان خالق أفعال خویش است و قضا و قدر را انکار کردند.] و **جَبریّۀ** سرگردان، چونکه اِختیار را بی خلق، تصَوّر ننموده‌اند، او را از عِباد، نَفْی نموده و در پسِ زانویِ بی دولتی غَنوده‌اند. [آنها انسان را به سنگ و چوب تشبیه می‌کردند.] سفهایشان می‌گویند: ما جُرمی و خطایی نداریم**!** قباحتی که میکنند، همه را نسبت به جناب مُنَزَّه و بی عیب اِلٰهی –تَعالیٰ وَتَقَدَّسَ– میدهند و خود را با آن همه عُیوب و شَرارت، بی عیب و بی گناه می دانند. نَعوذُ بِاللهِ تَعالیٰ مِنْ شَرِّ بَطالَتِهِمْ وَسوءِ مَقالَتِهِمْ وَعِظَمِ ضَلالَتِهِمْ وَفَرْطِ جَهالَتِهِمْ.

و اگر حرکۀ بنده بی اختیار وی می بود، چنانکه زعمِ جبریّه است، می‌بایِست که تفاوت نباشد در میان حرکۀ کسی که دست و پا بسته او را از قُلّۀ کوهی به زیر اندازند و حرکۀ کسی که به زورِ زانویِ خود به راه رَوَد. و این دو حرکه را یکسان نبیند، مگر کسی که مَطْموسُ الْبَصیره باشد، با وجود اینکه خلافِ نُصوص و موجب بُطلان

تکلیف است. واگر صِرف به ایجاد او می‌بود، چنانکه گُمانِ [معتزله] قَدَریّه است، آیهٔ کریمهٔ (**خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ**) مثلا بی وجه و شِرکتِ حقیقی در ایجاد با خدا می‌شد. نَعوذُ بِاللهِ تَعالیٰ. [شیعیان نیز همانند معتزله خلق أفعال را به انسان نسبت می‌دهند و به این مثال استناد می‌کنند که: الاغ با اینکه کتک خورد از نهر عبور نکرد!]

و نیز اگر فرض کنیم خدا نقیضِ مراد بنده را اراده کند، اگر هر دو مراد به وجود آیند، اِجتماعُ النَّقیضَیْن خواهد بود و اگر هیچ کدام نشوند یا تنها مراد بنده شود، عَجزِ اِلٰهی لازم آید -تَعالیٰ وَتَقَدَّسَ عَمّا لا یَلیقُ بِکَمالِهِ-. پس هیچ صورت نماند مگر حصولِ مرادِ الٰهی و تأثیر و ایجاد او -تَعالیٰ شَأْنُهُ- **وَهُوَ الْمَطْلوبُ**.

[یعنی فقط اوست تعالی خالق و آفرینندهٔ هرچیز و این است شایستهٔ مقام الوهیّتش. استعمال کلمهٔ خالق و آفریننده برای انسانها یعنی اینکه گفته شود: فلان چیز را خلق کرد و یا خلق کردیم و خالق آثار هنری و غیره بسیار زشت و نا به جاست و موجب کفر است. و همچنین بی ادبی است در ساحت خداوند متعال. زیرا که حرکات اختیاری بندگان از طریق بسیاری از رویدادهای فیزیکی، شیمیایی و فیزیولوژیکی رخ می‌دهد که بدون اراده یا حتی بدون اطلاع او از آنها اتفاق می‌افتد. دانشمند با انصافی که این نکتهٔ دقیق را درک کرده است، حیا و شرم می‌کنداز اینکه نسبت به حرکات اختیاری خود (من انجام داده‌ام) بگوید چه رسد به اینکه بگوید (من آفریده‌ام). از خداوند متعال شرم میدارد. کسانی هم که دانش، درک و ادب کمی دارند، از گفتن هر چیزی در هر جایی شرمسار و خجل نمی‌شوند.

مرحمت خدای تعالی در دنیا بر همهٔ انسانها گسترده است و چیزهایی که آنها نیاز دارند را آفریده و برای ایشان می‌فرستد. خداوند متعال به ایشان برای زندگی با آسایش و آرامش در دنیا و برای رسیدن به سعادت ابدی در آخرت آن چرا که باید بکنند را بدیشان به صراحت بیان می‌کند. از میان کسانی که فریب نفس خود، دوستان بد، کتابها و رادیوهای مضر را خورده و به راه کفر و ضلالت منحرف

شده‌اند، آنهایی را که بخواهد هدایت می‌کند و ایشان را به مسیر درست می‌کشاند. او تعالی این نعمت را بر کسانی که طغیانگر وظالم هستند احسان نمیکند و آنها را در باتلاق انکاری که دوست دارند وخودشان خواسته و در آن افتاده‌اند رها می‌کند.

کتاب «**اعتقادنامه**» در اینجا به پایان رسید. نویسندۀ کتاب حضرت مولانا خالد بغدادی عثمانی -قُدِّسَ سِرُّهُ- در سال ۱۱۹۲ هـ. ق. در شهرزور عراق، واقع در شمال بغداد متولد شدند. در سال ۱۲۴۲ هـ. [۱۸۲۶ م.] در شام وفات نمودند. به خاطر اینکه از نسل حضرت عثمان ذی النّورین بودند به ایشان عثمانی گفته می‌شود. مولانا خالد -قُدِّسَ سِرُّهُ- حدیث مشهور به حدیث جبرئیل که دومین حدیث از احادیث کتاب اربعین امام نووی -رضی الله تعالی عنه- است را برای برادرشان حضرت مولانا محمود صاحب، شرح و ایضاح و تدریس می‌فرمودند. مولانا محمود صاحب از برادر بزرگ و گرامیشان نوشتن شرحی بر این حدیث را درخواست نمودند. مولانا خالد -قُدِّسَ سِرُّهُ- نیز برای تطییب قلب نورانی برادرشان این خواهش و تمنا را قبول نموده و به زبان فارسی این حدیث شریف را شرح و ایضاح نمودند.]

مکتوب شصت و هفت (۶۷)

از طرف قدوة العلماء العاملین و تاج الأولیاء و العارفین امام مجتهد ربّانی مجدد ألف ثانی شیخ أحمد فاروقی سرهندی -قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزیز- به خان جهان در بیان عقاید اهل سنّت و جماعت رِضْوانُ اللهِ تَعالیٰ عَلَیْهِمْ أَجْمَعینَ با بیان ارکان خمسه اسلام و تحریض نمودن بر آنکه کلمه حق یعنی کلمه اسلام را گوش زد سلطان وقت نمایند و هر آنچه که مناسب آن مطلب است

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ. اَلْحَمْدُ للهِ وَسَلامٌ عَلیٰ عِبادِهِ الَّذینَ اصْطَفیٰ.

صحیفۀ شریفه که از روی کَرَم و التفات، نامزد فقراء نامراد ساخته بودند،

رسید. حَمْدًا للهِ سُبْحانَهُ که در این طور اوانِ پر شبهه و اشتباه، اغنیاء سعادتمند را از حُسن نشأ که دارند با وجود بی مناسبتی‌ها با فقراء دور از کار سرِ نیاز است و ایمانی به این طایفه حاصل است. چه نعمتی است که تعلقات شتّیٰ مانع حصول این دولت نگشته است و توجهات پراکنده، از محبت اینان باز نداشته. شکر این نعمت عظمی به جا باید آورد و امیدوار باید بود، که (**اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ**) حدیث نبوی است –عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ–.

سعادت و نجابت آثارا! آدمی را از تصحیح اعتقاد به موجب آرای فرقهٔ ناجیّهٔ اهل سنّت و جماعت –رِضْوانُ اللهِ تَعٰالیٰ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ– که سواد أعظم و جمّ غفیراند، چاره نبود تا فلاح و نجابت اخروی متصوّر شود و خُبثِ اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنّت است، سمِّ قاتل است که به موت ابدی و عذاب سرمدی برساند.

مداهنت و مساهلت در عمل، امید مغفرت دارند، اما مداهنت اعتقادی گنجایش مغفرت ندارد. (**إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ** * النساء: ٤٨) معتقدات اهل سنّت و جماعت را به لسان ایجاز و اختصار، ایراد می‌نماید. به مقتضای آن تصحیح اعتقاد باید فرمود و از حضرت حق –سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ– استقامت بر این دولت به تضرّع و زاری مسألت باید نمود.

بدانند که الله تعالیٰ به ذات قدیمِ خود موجود است و سایر اشیاء به ایجاد او –سُبْحٰانَهُ– موجود گشته‌اند و به تخلیق او تَعٰالیٰ ، از عدم به وجود آمده[اند]. پس او تعالیٰ قدیم و ازلی باشد و اشیاء همه حادث و نو پدید باشند. و هر که قدیم و ازلی است، باقی و ابدی است و هر چه حادث و نو آمده است، فانی و مستهلک است، یعنی در شُرُف زوال است

و او سُبْحٰانَهُ یگانه است. شریک ندارد، نه در وجوب وجود و نه در استحقاق عبادت. وجوب وجود، غیر او را تعالیٰ نشاید و استحقاق عبادت سواء او را –سُبْحٰانَهُ – نسزد و مر او را –تعالیٰ– صفات کامله است از آن جمله؛ حیات

و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین است که به قدم و ازلیت متّصف اند و به حضرت ذات - جَلَّ سُلْطانُهُ- قائم اند.

تعلّقاتِ حوادث، در قِدَمِ صفات خلل نکند و حدوثِ متعلَّق، مانع ازلیّت اینان نگردد. فلاسفه از بی خردی و معتزله از کوری، از حدوثِ متعلَّق، پی به حدوثِ متعلِّق برند ونفی صفات کامله نمایند و عالِمِ به جزئیّات ندانند، که مستلزم تغیّر است، که امارت حدوث است.نمی دانند که صفات ازلی باشند و تعلّقاتِ صفات به تعلّقاتِ حادثه، حادث باشند وصفات نقائص از جانب قدس او تعالیٰ مسلوب است و او تعالیٰ از صفات و لوازم جواهر و اجسام و اعراض، منزّه است.

زمان و مکان و جهت را در حضرت او تعالیٰ گنجایش نیست. اینها همه مخلوق اویند. بی خبر باشد [کسی] که او را – سُبْحٰانَهُ - فوق العرش خواند وجهتِ فوق اثبات کند. عرش و ماسوای آن، همه حادث اند و مخلوق اویند تعالیٰ. مخلوق و حادث را چه مجال، که مکان خالق قدیم گردد و مقرّ او شود. این قدر هست که عرش، اشرفِ مخلوقات اوست -تعالیٰ- و نورانیّت و صفا از همهٔ ممکنات در وی بیشتر است. ناچار حکم مرآتیّت دارد، که ظهور عظمت و کبریای خالق - جلَّ وَ عَلاٰ- آنجا پیدا و هویدا است. به این علاقهٔ ظهور، آن را عرش الله نامند و الّا عرش و غیره نسبت به او تعالیٰ برابرند، که همه مخلوق اویند -تعالیٰ- اما عرش را قابلیّت نمایندگی هست و دیگران را نیست. آیینه که صورت شخص را می‌نماید، نمی‌توان گفت که آن شخص در آیینه است، بلکه نسبت شخص با آیینه و سایر اشیاء متقابله، برابر است. تفاوت از جانب قابل است. آیینه قبول صورت شخص می نماید و دیگران را این قابلیّت نیست.

و او تعالیٰ جسم و جسمانی نیست و جوهر و عرض نیست. محدود و متناهی نیست. طویل و عریض نیست. دراز و کوتاه نیست. پهن و تنگ نیست، بلکه واسع است، نه به آن وسعت که به فهم ما درآید. محیط است، نه به آن احاطه

که مدرک ما شود. قریب است، نه به آن قرب که متعقل ما گردد. و با ماست، نه به معیّت متعارفه. ایمان آریم که واسع است و محیط است و قریب است و با ماست، اما کیفیّت این صفات را ندانیم که چیست و هرچه دانیم، دانیم که قدمی در مذهب مجسمّه دارد. و او تعالیٰ با هیچ چیز متّحد نشود و هیچ چیز با وی متّحد نگردد و نیز هیچ چیز در وی تعالیٰ حلول نکند و او تعالیٰ در هیچ چیز حالّ نشود و تبعُّض و تجزّی در جناب قدس او تعالیٰ محال است و ترکیب و تحلیل در آن حضرت جَلَّ شَأْنُهُ ممنوع است.

و او را سُبْحانَهُ مثل و کُفُو نیست. زن و فرزند نیست. ذات و صفات او تعالیٰ بی چون و بی چگونه اند. بی شبه و بی نمونه اند. این قدر می‌دانیم که او تعالیٰ هست و به اسماء و صفات کامله که خود را به آن ستوده است، متّصف است، اما هرچه از آن در فهم و ادراک ما درآید و متعقّل و متصوّر ما شود، او تعالیٰ از آن منزّه و متعالی است- چنانچه گذشت- **لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ**.

دور بینان بارگاه اَلَست * پیش از این پی نبرده اند که هست

باید دانست که اسماء الله توقیفی‌اند. یعنی موقوف بر سماع اند. از صاحب شرع هر اسمی که اطلاق آن در شرع بر حضرت حق سُبْحانَهُ آمده است، اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است، اطلاق نباید کرد. اگر چه در آن اسم معنی کمال مندرج باشد. اطلاق «جواد» باید کرد که آمده است و «سخی» نباید گفت که نیامده است.

قرآن کلام خداست -جَلَّ سُلْطانُهُ- که به لباس حرف و صوت درآورده، بر پیغمبر ما -عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلام- منزّل ساخته است و عباد را به آن امر و نهی فرموده، چنانچه ما کلام نفسی خود را به توسط کام و زبان در لباس حرف و صورت درآورده، ظاهر میسازیم و مقاصد خفیّهٔ خود را در عرصهٔ ظهور می آریم، همچنین حضرت حق سُبْحانَهُ کلام نفسی خود را بی توسّط کام و زبان، به قدرت کاملهٔ خود،

لباس حرف و صوت عطا فرموده، بر عباد فرستاده است. و اوامر و نواهی خفیّهٔ خود را در ضمن حرف و صوت آورده، در منصّهٔ ظهور جلوه داده است.

پس هر دو قسم کلام، کلام حق باشند -جَلَّ وَعَلاٰ- نفسی و لفظی. و اطلاق کلام بر هر دو قسم به طریق حقیقت باشد. چنانچه هر دو قسم کلامِ ما نفسی و لفظی، به طریقِ حقیقت،کلام ما اند، نه آنکه قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز. زیرا که مجاز را نفی جایز است و کلام لفظی را نفی کردن و کلام خدا نا گفتن کفر است.

وهمچنین کتب و صحف دیگر که بر انبیاء ما تقدّم -عَلیٰ نَبِیِّنا وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلیمات- انزال فرموده است، همه کلام حق اند -سُبْحانَهُ- و آنچه در قرآن و در آن کتب و صحف مندرج است، احکام خداوندی است -جَلَّ سُلْطانُهُ- که موافق هر وقت، عباد را به آن تکلیف فرموده است.

و دیدن مؤمنان مر حضرت حق سُبْحانَهُ را در بهشت، بی جهت و بی مقابله و بی کیف و بی احاطه، حق است. ایمان آریم به این رؤیت اخروی و به کیفیت آن مشغول نشویم، زیرا که رؤیت او تعالیٰ بی چون است و در این نشأه حقیقت آن بر ارباب چون، ظاهر نشود و غیر از ایمان، نصیب اینان نبود. وای بر «فلاسفه» و «معتزله» وسایر فِرَق مبتدعه که از حرمان و کوری، انکار رؤیتِ اخروی نمایند و قیاس غائب بر شاهد کنند و به دولتِ ایمانِ آن هم مشرَّف نگردند.

و او تعالیٰ چنانچه خالق عباد است، خالق افعال اینهاست نیز. خیر باشد آن فعل یا شرّ، همه به تقدیر اوست تعالیٰ، اما از خیر راضی است و از شرّ راضی نیست. هرچند هر دو به ارادت و مشیّت اوست سُبْحانَهُ لیکن باید دانست که شرّ تنها را به واسطهٔ سوء ادب به او تعالیٰ نسبت نباید کرد و **خالِقُ الشَّرِّ** نباید گفت، بلکه **خالِقُ الخَیْرِ وَالشَّرِّ** باید گفت. چنانچه گفته اند که حضرت حق را سُبْحانَهُ **خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ** باید گفت و **خالِقُ القاذوراتِ وَالخَنازیرِ** نباید گفت، از جهت

رعایت ادب جناب قدس او تعالیٰ.

«معتزله» از ثنویّتی که دارند، خالق أفعال، بنده را دانند و خیر و شرّ فعل را به او نسبت کنند. شرع و عقل تکذیب اینها می فرماید. آرای علماءِ حق، قدرت بنده را در فعل او دخل داده اند وکسب در بنده اثبات نموده، زیرا که فرق واضح است در میان حرکت مرتعش و حرکت مختار. قدرت و کسبِ بنده را در حرکتِ ارتعاش هیچ مدخلی نیست و در حرکت اختیاری مدخل است. همین قدر فرق باعث مؤاخذه می گردد و اثبات ثواب و عقاب می نماید.

اکثر مردم در قدرت و اختیارِ عبد تردّد دارند و بنده را مضطرّ و عاجز دانند. ایشانان مراد علماء را نفهمیده‌اند. اثبات قدرت و اختیار در بنده نه به این معنی است که بنده هرچه خواهد بکند و هرچه نخواهد نکند. این خود از بندگی دور است، بلکه به این معنی است که بنده به آنچه مکلّف شده است، از عهدهٔ آن تواند برآمد. مثلًا نماز پنج وقت تواند ادا کرد و زکات چهل یکی تواند داد و در دوازده ماه، یک ماه روزه تواند داشت و در عمر خود به زاد و راحله، یک حج تواند ادا نمود و عَلیٰ هٰذَا الْقِیٰاس باقی احکام شرعیّه است که حضرت حق -سُبْحانَهُ وَتَعالیٰ- از کمالِ مهربانی، سهولت و آسانی در آنها رعایت فرموده است، از جهت ضعف و قلّت توانایی بنده. قالَ اللهُّ تَعالیٰ (**يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ** * البقرة: ۱۸۵) یعنی خدای تعالیٰ به شما آسانی می خواهد و دشواری نمی‌خواهد و نیز فرموده است جَلَّ سُلْطانُهُ (**يُرِيدُ اللّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ وَخُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِيفا** * النساء: ۲۸) یعنی می‌خواهد خدای تعالیٰ که تخفیف بکند از شما گرانی تکلیفات شاقّه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف. صبر از شهوات نمی‌تواند کرد و تکلیفات شاقّه را نمیتواند برداشت.

انبیاء -عَلَيْهِمُ الصَّلَواتُ وَ التَّسْليمٰاتُ- فرستادهای حق اند -جَلَّ شَأنُهُ- به سوی خلق تا ایشان را به حق دعوت کنند-تعالیٰ- و از ضلالت به راه آرند. هر که

دعوت ایشان را قبول کند، او را به بهشت بشارت دهند و هر که انکار نماید، به عذاب دوزخ تهدید کنند. هرچه ایشان از حق -جَلَّ وَعَلاٰ- تبلیغ نموده‌اند و اعلام فرموده‌اند، همه حق است و صدق، که شائبهٔ تخلّف ندارد.

وخاتم انبیاء، محمّد رسول الله است -صَلَّی اللهُ تَعالیٰ وَسَلَّمَ عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ وَعَلَیْهِمْ أَجْمَعینَ- و دین او ناسخِ ادیان سابق است و کتاب او، بهترین کتاب ما تقدّم است و شریعت او را ناسخی نخواهد بود، بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند. و عیسیٰ -عَلیٰ نَبِیِّنا وَعَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلاٰمُ- که نزول خواهد نمود، عمل به شریعت او خواهد کرد و به عنوان امت او خواهد بود.

و آنچه او -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَواتُ وَالتَّسْلیماتُ- از احوال آخرت خبر داده است، همه حق است؛ از عذاب گور و ضغطهٔ[۱] آن و سؤال منکر و نکیر در آن و فنای عالم و انشقاق سمٰوات و انتشار کواکب و برداشتن زمین و کوهها و پاره پاره شدن اینها و حشر و نشر و اعادهٔ روح به جسد و زلزلهٔ ساعت و هول قیامت و محاسبهٔ اعمال و شهادت جوارح به اعمال مکتسبه، طیران نمودن نامه‌های حسنات و سیّئات به یمین وشمال و وضع میزان تا حسنات وسیّئات را به آن وزن کنند و کمی و زیادتی حسنه وسیّئه معلوم سازند. اگر پلّهٔ حسنات گران آمد، علامت نجات است و اگر خفّت ظاهر شد، علامت خسران است. ثقل و خفت آن میزان بر خلاف میزان دنیاست. آنجا پله بالا رود، ثقیلاست و آنکه پست باشد، خفیف. وشفاعت انبیا و صلحا -عَلَیْهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّسْلیماتُ- أولا[۲] و ثانیا[۳] مر عُصاة مؤمنان را به اذن مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ -جَلَّ سُلْطانُهُ- ثابت است. قالَ -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ-: (**شَفاعَتی لِأَهْلِ الْکَبائِرِ مِنْ أُمَّتی**).

---

(۱) فشردن.

(۲) انبیا

(۳) صلحاء

و پل صراط که بر پشت دوزخ نهند و مؤمنان از آن پل عبور کرده، به بهشت روند و کافران پای‌ها لغزیده، در دوزخ افتند، حق و ثابت است. و بهشت که مُعَدّ از برای تنعیم مؤمنان است و دوزخ که مُعَدّ از برای تعذیب کافران است، هر دو مخلوق اند و ابد الآباد باقی خواهند ماند و فانی نخواهند گشت و بعد از محاسبه، مؤمنان چون به بهشت روند، در بهشت دائم خواهند ماند و از بهشت بیرون نخواهند آمد و همچنین کفّار چون به دوزخ روند، همیشه در دوزخ خواهند بود و همیشه ابد الآباد معذّب خواهند ماند. تخفیفی درعذاب در حق ایشان مجوّز نیست. قالَ اللهُ تَعالیٰ: ﴿**لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ** * البقرة: ١٦٢﴾ و هر که در دل او ذرّه [ای] از ایمان خواهد بود، او را به واسطهٔ افراط معاصی اگر به دوزخ ببرند، به قدر عصیان معذّب خواهد بود، آخر او را از دوزخ خواهند برآورد و نیز روی او را سیاه نخواهند کرد، چنانچه کفّار را رو سیاه کنند و نیز غُلّ و زنجیر نخواهند کرد، چنانچه کفّار را کنند، از جهت حُرمت ایمان او.

و ملائکه، بنده های خدایند -جَلَّ وَعَلاٰ- که مکرّم اند و عصیان از امر خدا -جَلَّ شَأْنُهُ- در حقِ ایشان جایز نیست و به آنچه مأمورند، به فعل می آرند و از زناشویی پاک اند و توالد و تناسل در حق ایشان مفقود است. بعضی ایشان را حضرت حق -سُبْحانَهُ وَتعالیٰ به رسالت برگزیده است و به تبلیغ وحی مشرّف ساخته، مبلّغان کتب وصحف انبیاء -عَلَيْهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّسْليماتُ- ایشانند که از خطا و خلل محفوظاند و از کید و مکر دشمن معصوم. هرچه ایشانان از حضرت حق سُبْحانَهُ تبلیغ نموده‌اند، همه صدق و صواب است و شائبهٔ احتمال و اشتباه ندارد و این بزرگواران از عظمت و جلال او سُبْحانَهُ ترسانند و غیر از امتثال أوامر، کار دیگر ندارند.

ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی به آنچه از دین به تواتر و ضرورت به ما رسیده است، اجمالًا و تفصیلًا. اعمالِ جوارح، از نفس ایمان خارج اند، اما در

ایمان، کمال می افزایند وحُسن پیدا می کنند.

امام اعظم کوفی عَلَیْهِ الرَّحْمَه می‌فرماید که ایمان، قبول زیادتی و نقصان نمی کند، زیرا که تصدیق قلبی عبارت از نفسِ یقین و اذعان قلب است، که تفاوت کمی و زیادی در آن گنجایش ندارد و آنچه قبول تفاوت کند، داخل دائرۀ ظن و وهم است. کمال و نقصان در ایمان به اعتبار طاعات و حسنات است، هرچند طاعت بیش، کمال ایمان بیش. پس ایمان عامۀ مؤمنان، مثل ایمان انبیا نباشد –عَلَیْهِمُ الصَّلَواتُ و َالتَّسْلیماتُ– که آن ایمان به واسطۀ اقتران طاعات به ذروۀ علیای آن کمال رسیده است، که ایمان عوام مؤمنان به گَرد آن نرسد. هرچند این هر دو ایمان، در نفس ایمان شرکت دارند، اما آن ایمان به واسطۀ لحوق طاعات، حقیقت دیگر پیدا کرده است. ایمان دیگران گویا فرد آن ایمان نیست و در میان اینها مماثلت و مشارکت مفقود است.

عوام انسان هرچند به انبیاء –عَلَیْهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّسْلیماتُ– در نفس انسانیّت شریک اند، اما کمالات دیگر مر انبیاء را –عَلَیْهِمُ الصَّلَواتُ وَ التَّسْلیماتُ– به درجات علیا رسانیده است و حقیقتِ دیگر ثابت کرده، گویا از حقیقت مشترکه، عالی و برتراند، بلکه انسان ایشانند و عوام حکم نسناس دارند.

امام اعظم عَلَیْهِ الرَّحْمَة فرماید: **أَنَا مُؤْمِنٌ حَقًّا** و امام شافعی عَلَیْهِ الرَّحْمَة گوید: **أَنَا مُؤْمِنٌ إِنْ شاءَ اللّٰهُ تعالیٰ**. هر کدام وجه است. به اعتبار ایمانِ حال توان گفت: **أَنَا مُؤْمِنٌ حَقًّا** و به اعتبار مَآل و خاتمه، توان گفت: **أَنَا مُؤْمِنٌ إِنْ شاءَ اللّٰهُ تعالیٰ** اما به هر وجه که گویند، از صورت استثناء، اجتناب بهتر است. مؤمن به ارتکاب معاصی، اگر چه کبائر باشند، از ایمان بیرون نرود و داخل دائرۀ کفر نگردد.

و منقول است که روزی امام اعظم با جمعی از علماءِ کِبار نشسته بودند. شخصی آمده، پرسید که چه می گویید در حقِّ مؤمن فاسق که پدر خود را به ناحق بکشد و سر او را از تن او جدا سازد و در کاسۀ سر او شراب اندازد و بخورد و بعد

از شراب خوردن، با مادر خود زنا کند، آیا مؤمن است یا کافر؟

هر کدام از علماء در حق او غلطها نمودند و دور از معامله ساختند. امام اعظم در این اثنا فرمود که او مؤمن است و به ارتکاب این کبائر، از ایمان نه برآمده است. این سخنِ امام بر علما گران آمد و زبان طعن و تشنیع ایشان را دراز ساخت. آخر چون سخن امام بر حق بود، همه قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مؤمنِ عاصی پیش از غرغره، توفیق توبه یافت، امید نجات عظیم است، که وعدهٔ قبول توبه است و اگر به توبه و انابت مشرّف نگشت، امر او به خدای است – جَلَّ سُلْطانُهُ– اگر خواهد، عفو کند و به بهشت فرستد و اگر خواهد، به قدر معصیت عذاب کند به آتش و غیر آتش، اما آخر کار او نجات است و مَآل او به بهشت است زیرا که در آخرت، حرمان از رحمت خداوندی –جَلَّ سُلْطانُهُ– مخصوص به اهل کفر است و هر که ذرّه از ایمان دارد، امیدوار رحمت است. اگر به واسطهٔ علّت معصیت، به رحمت در ابتدا نرسد، در انتها بِعِنايَةِ اللهِ سُبْحانَهُ میسّر است.

(**رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ** * آل عمران: ٧).

بحث خلافت وامامت نزد اهل سنّت –شَكَرَ اللهُ تعالىٰ سَعْيَهُمْ– هرچند از اصولِ دین نیست و به اعتقاد تعلّق ندارد اما چون «شیعه» در این باب غلوّ نموده‌اند و افراط و تفریط کرده‌اند، به ضرورت، علمای اهل حق –رَضِیَ اللهُ تعالىٰ عَنْهُمْ– این مبحث را ملحق به علم کلام ساخته‌اند و حقیقت حال را بیان فرموده‌اند.

امام بر حق وخلیفهٔ مطلق بعد حضرت خاتمُ الرّسل –عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَواتُ وَ التَّسْلیماتُ– حضرت ابوبکر صدیق –رَضِیَ اللهُ تعالىٰ عَنْهُ– است، بعد از آن، حضرت عمر فاروق است –رَضِیَ اللهُ تعالىٰ عنه– بعد از آن، حضرت عثمان ذو النورین –رَضِیَ اللهُ تعالىٰ عنه– بعد از آن، حضرت علي بن ابی طالب است –رَضِیَ اللهُ تعالىٰ عنه–.

و افضلیّتِ ایشان، به ترتیب خلافت است. افضلیّتِ حضراتِ شَیخین به

اجماع صحابه و تابعین ثابت شده است. چنانچه نقل کرده‌اند آن را اکابر ائمه که یکی از ایشان «امام شافعی» رَحِمَهُ اللہ است.

«شیخ ابوالحسن اشعری» که رئیس اهل سنّت است، فرماید: که افضلیّت شیخین بر باقی امّت قطعی است. انکار نکند افضلیّت شیخین را بر باقی صحابه، مگر جاهل یا متعصّب. «حضرت امیر» -کَرَّمَ اللہُ تَعالیٰ وَجْهَهُ- می فرماید که: کسی که مرا بر« ابی بکر و عمر» فضل بدهد، مفتری است، او را تازیانه زنم، چنانکه مفتری را زنند.

«حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی» -قُدِّسَ سِرُّهُ- در کتاب «**غنیه**» -که از مصنّفات ایشان است- می‌فرماید و حدیثی نقل می کند که آن سرور فرموده است -عَلَيْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَاۃُ وَ السَّلَامُ- که مرا عروج واقع شد. از پروردگار خود مسألت نمودم که خلیفۂ بعد از من «علي» بود، ملائکه گفتند که: ای محمد! هر چه خدا خواهد آن شود. خلیفۂ بعد از تو «ابوبکر» است. و نیز حضرت شیخ فرموده که «حضرت امیر» گفته است که: بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا تا آنکه عهد کرد با من که خلیفۂ بعد از فوت من «ابوبکر» خواهد بود، بعد از آن «عمر»، بعد از آن «عثمان»، بعد از آن تو خلیفه خواهی بود. -رَضِيَ اللہُ تعالیٰ عَنْهُمْ أَجْمَعِين-

و علماء اهل سنّت در علم و اجتهاد «حضرت عائشه» را -رَضِيَ اللہُ تعالیٰ عَنْها- بر «حضرت فاطمه» -رَضِيَ اللہُ تعالیٰ عنها- فضیلت می دهند و حضرت «شیخ عبد القادر جیلانی» قُدِّسَ سِرُّهُ در کتاب «غنیه» حضرت عائشه را تقدیم میدهد. و آنچه معتقدِ این فقیر است، که حضرت عائشه در علم و اجتهاد پیش قدم است و حضرت فاطمه در زهد و تقوی و انقطاع پیشرو. لهذا حضرت فاطمه را «بتول» می گفتند که صیغۂ مبالغه است در انقطاع و حضرت عائشه مرجع فتاوای صحابه بوده است -رِضْوانُ اللہِ تعالیٰ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِين- هیچ مشکلی در علم بر اصحاب پیغمبر -عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الصَّلواتُ وَ التَّسْليماتُ- پیش نمی‌آمد، مگر آنکه

حلّ آن نزد عائشه بود -رَضِیَ اللّٰهُ تعالیٰ عَنْها-.

ومحاربات و منازعات که در میانِ اصحاب کرام عَلَیْهِمُ الرِّضْوانُ واقع شده‌اند، مثل محاربهٔ «جمل» و محاربهٔ «صفّین» بر محامل نیک صرف باید نمود و از هوا و تعصّب دور باید داشت. چه، نفوس این بزرگواران در صحبت خیرُ البَشر -عَلَیْهِ وَعَلَیْمُ الصَّلَواتُ وَ التَّسْلیماتُ- از هوا و تعصّب مزکّی شده بودند و از حرص و کینه، پاک گشته. اگر مصالحت دارند، برای حق دارند و اگر منازعت و مشاجرت است، برای حق است. هر گروهی به مقتضای اجتهاد خود عمل نموده اند ومخالف را بی‌شائبهٔ هوا و تعصّب، از خود دفاع کرده اند. هر که در اجتهاد خود مصیب است، دو درجه وبه قولی ده درجه از ثواب دارد و آنکه مخطی است یک درجه ثواب او را نقد وقت است. پس مخطی، در رنگ مصیب از ملامت دور است، بلکه امید درجه از درجات ثواب دارد.

علماء فرموده اند که در آن محاربات، حق به جانب «حضرت امیر» بوده است -کَرَّمَ اللّٰهُ تعالیٰ وَجْهَهُ- واجتهاد مخالفان، از صواب دور بوده، مَعَ ذٰلِک موارد طعن نیستند و گنجایش ملامت ندارند. چه جای آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود.

«حضرت امیر» -کَرَّمَ اللّٰهُ تعالیٰ وَجْهَهُ- فرموده است: **برادران ما بر ما باغی گشتند. ایشانان نه کافرانند نه فاسق، زیرا که ایشان را تأویل است که منع کفر و فسق می‌نماید.** حضرت پیغمبر ما فرموده است -عَلَیْهِ وَ عَلیٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ- : **(إِیّاکُمْ وَ ما شَجَرَ بَیْنَ أَصْحابِي)** پس جمیع اصحاب پیغمبر را -عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَواتُ وَ التَّسْلیماتُ- بزرگ باید داشت و همه را به نیکی یاد باید کرد و در حق هیچ یکی از این بزرگواران بد نباید بود و گمان بد نباید کرد و منازعت ایشان را بِهْ از مصالحت دیگران باید داشت. طریق فلاح و نجات این است، چه دوستیِ اصحاب کرام به واسطهٔ دوستیِ پیغمبر است -عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَواتُ وَ التَّسْلیماتُ- وبغض ایشانان، منجر به بغض پیغمبر -عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَواتُ وَ التَّسْلیماتُ-.

بزرگی فرماید: **ما آمَنَ بِرَسولِ اللهِ مَنْ لَمْ یُوَقِّرْ أَصْحابَهُ.**

وعلامات قیامت، که مُخبر صادق -عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَواتُ وَ التَّسْلیماتُ- از آن خبر داده است، حق است، احتمال تخلّف ندارد. مثل طلوع آفتاب از جانب مغرب بر خلاف عادت و ظهور «حضرت مهدی» -عَلَیْهِ الرِّضْوانُ- و نزول «حضرت روحُ الله» -عَلیٰ نَبِیِّنا وَ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ- و خروج دجّال و ظهور یأجوج و مأجوج و خروج دابّةُ الأَرض و دُخانی که از آسمان پیدا شود، تمام مردم را فرو گیرد و عذاب دردناک کند، مردم از اضطراب گویند: ای پروردگار ما! این عذاب را از ما دور کن که ما ایمان می آریم و آخر علامات، آتش است که از عَدَن خیزد. و جماعه [ای] از نادانی گمان کنند شخصی را که دعوی مهدویّت نموده بود از اهل «هند»، مهدی موعود بوده است. پس به زعم اینان مهدی گذشته است و فوت شده نشان می دهند که قبرش در «فره» است.

در احادیث صحاح که به حدّ شهرت، بلکه به حدّ تواتر معنًی رسیده‌اند، تکذیب این طایفه است، چه آن سرور -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ- مهدی را علامات فرموده است. در احادیث که در حقّ آن شخص که معتقد ایشان است، آن علامات مفقوداند. در احادیث نبوی آمده است -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- که مهدی موعود بیرون آید و بر سر وی پاره ابر بود که در آن ابر فرشته باشد که ندا کند که این شخص مهدی است، او را متابعت کنید. و فرموده -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ- که: **تمام زمین را مالک شدند چهارکس، دو کس از مؤمنان و دو کس از کافران. «ذوالقرنین» و «سلیمان» از مؤمنان و «نمرود» و «بُخت نصّر» از کافران. و مالک خواهد شد آن زمین را شخصِ پنجم از اهل بیت من یعنی «مهدی»**. و فرموده -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ-: **(دنیا نرود و تا آنکه بَعثْ کند خدای تعالیٰ مردی را از اهل بیت من که نام او موافق نام من بود، و نام پدر او موافق نام پدر من باشد. پس پُر سازد زمین را به عدل،**

چنانچه پُر شده بود به جور و ظلم).

و در حدیث آمده است که «اصحاب کهف» اعوان «حضرت مهدی» خواهند بود و «حضرت عیسی» -عَلیٰ نَبِیِّنا وَ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ- که در زمان وی نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با «حضرت عیسی» -عَلیٰ نَبِیِّنا وَ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ- در قتال دجّال. و در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان، کسوف شمس خواهد شد و در اول آن ماه، خسوف قمر بر خلاف عادت زمان و برخلاف حساب منجّمان. به نظر انصاف باید دید که این علامات در آن شخص میّت بوده است، یا نه. و علامات دیگر بسیار است که مُخبِر صادق فرموده است -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ-. «شیخ ابن حجر» رَحِمَهُ اللهُ رساله[ای] نوشته است در علامات مَهدی منتظر که به دویست علامات می کشد. نهایتِ جهل است که با وجود وضوح امر مهدی موعود، جمعی در ضلالت مانند. هَداهُمُ اللهُ سُبْحانَهُ سَواءَ الصِّراطِ.

پیغمبر فرموده -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ-: **به درستی که بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شده بودند، که همهٔ ایشان در ناراند، مگر یکی از ایشان. و زود است که امّت من در هفتاد و سه فرقه متفرّق شوند، که همهٔ ایشان در آتش باشند، مگر یک فرقهٔ ناجیّه. پرسیدند که آن فرقهٔ ناجیّه چه کسانند؟ فرمود -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ-: آنان اند که باشند بر مثل آنچه من برآنم و اصحاب من برآنند. -عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ-** و آن یک فرقهٔ ناجیّه، اهل سنّت و جماعت‌اند که ملتزم متابعت آن سروراند -عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- و متابعت اصحاب آن سرور- عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّسْلیماتُ-.

اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنا عَلیٰ مُعْتَقَداتِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَماعَةِ وَأَمِتْنا فِی زُمْرَتِهِمْ وَاحْشُرْنا مَعَهُمْ. (**رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ** * آل عمران: ۷)

بعد از تصحیحِ اعتقاد، از امتثال اوامر و انتها از نواهیِ شرعیّه که به عمل تعلّق دارد نیز چاره نبود. نماز پنج وقت بی فتور با تعدیلِ ارکان وبا جماعت ادا باید نمود، که فارق در میان اسلام و کفر، همین نماز است. و چون اداء صلاة بر وجه مسنون میسّر شد، حبل متین از اسلام به دست آمد، زیرا که نماز اصل دویُم است از اصول پنجگانهٔ اسلام و اصلِ اوّلِ ایمان به خدا و رسول اوست -جَلَّ شَأنُهُ- و اصل دویُم نماز است و سیوم ادای زکات و اصل چهارم روزه های ماه رمضان است و اصل پنجم، حج بیت الله است.

اصل اوّل به ایمان تعلّق دارد و اصول اربعه به اعمال تعلّق دارند. جامع ترینِ جمیعِ عبادات و فاضل ترینِ اینها، نماز است. در روز قیامت ابتدای محاسبه از نماز خواهد بود. اگر نماز درست آمد، محاسبهٔ دیگر بِعِنایَةِ اللهِ سُبْحانَهُ نیز به سهولت خواهد گذشت.

و مَهما اَمْکَنَ از محظوراتِ شرعیّه، اجتناب باید نمود و نامرضیّاتِ مولی را -جَلَّ شَأنُهُ- سمّیّات مُهلکه باید دانست و مواد تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب آن خجل و منفعل باید بود و ندامت و حسرت باید کشید. طریق بندگی این است. **وَاللهُ سُبْحانَهُ المُوَفِّقُ.**

و آنکه بی تحاشی، ارتکاب نامرضی مولای خود نماید جَلَّ شَأنُهُ و از آن عمل خود، در تشویر و خجالت و انفعال نبود، مارد و متمرّد است. اصرار و تمرّد او نزدیک است که سر او را از ربقهٔ اسلام بیرون کشد و در دائرهٔ اَعداء داخل سازد. ﴿**رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا** * الكهف: ۱۰﴾.

دولتی که حضرت حق -سُبْحانَهُ وَتَعالىٰ-شما را به آن ممتاز ساخته است و مردم از آن دولت غافل اند، بلکه نزدیک است که شما هم آن را در نیابید، آنست که با پادشاه وقت که به هفت پشت مسلمانان آمده است و از اهل سنّت است و حنفی مذهب، هرچند، چند سال است که در این أوان، که اوان قرب قیامت است و بُعدِ عهدِ نبوّت، بعضی از طلبهٔ علوم به شومیِ طمَع که ناشی از خُبث باطن

است، به امراء سلاطین تقرّب جسته، به راه خوش آمد ایشان درآمدند و در دین متین، تشکیکات نمودند و شبهه ها پیدا کردند و ساده لوحان را از راه بردند. این چنین پادشاه عظیمُ الشّأن، هرگاه سخن شما را به حُسن استماع می فرماید و به قبول تلقّی می‌نماید، چه دولت است که به صریح یا به اشارت کلمهٔ حق یعنی کلمهٔ اسلام که موافق معتقدات اهل سنّت و جماعت است –شَکَرَ اللهُ تعالیٰ سَعْیَهُمْ– گوش زد ایشان نمائید و هر قدر که گنجایش دانید، سخن اهل حق را عرضه دارید، بلکه همواره مترصّد و منتظر باشید که تقریبی پیدا شود، سخن مذهب و ملت در میان آید، تا اظهار حقیقت اسلام نموده آید و بیان بطلان و شناعت کفر و کافری کرده شود. کفر، خود ظاهر البطلان است، هیچ عاقلی آن را نپسندد. و بطلان آن را بی تحاشی، ظاهر باید ساخت و آلههٔ باطلهٔ ایشان را بی توقّف نفی باید کرد.

الٰهِ بر حق –جَلَّ سُلْطانُهُ– بی تردّد و بی شبهه، خالق سمٰوات است. هیچ شنیده‌اید که آلههٔ باطلهٔ ایشان، پشّه[ای] را آفریده باشند، اگر چه همه جمع آیند و اگر پشه[ای] ایشان را نیش زند و آزار رساند، خود را محافظت ننمایند، چه جای آنکه دیگران را محافظت کنند. کفره[۱] گویا شناعت این امر را ملاحظه نموده، میگویند که این آلهه شُفعای[۲] ما خواهند بود نزد حق –جَلَّ وَ عَلاٰ– و ما را به خدا –جَلَّ شَأْنُهُ– نزدیک خواهند ساخت.

بی عقلانند از کجا دانسته‌اند که این جمادات را مجال شفاعت خواهد بود و حضرت حق –سُبْحانَهُ وَتَعالیٰ– شفاعتِ شُرکا را –که فی الحقیقت دشمنان ویند– در حق عَبَدهٔ[۳] دشمنان خود، قبول خواهد کرد. در رنگ آن است که باغیان بر سلطان خروج نمایند و جمعی از ابلهان، امداد باغیان نمایند، به زعم فاسد آنکه در وقت تنگ، این باغیان نزد

([۱]) کافران

([۲]) شفاعت کننده های

([۳]) عبادت کنندگان

سلطان شفعاء ما خواهند بود و به وسیلهٔ آنها تقرّب سلطان خواهیم یافت.

زهی بی خردان که خدمت باغیان کنند و به شفاعت باغیان عفو از سلطان خواهند و تقرب او جویند. چرا خدمت سلطان برحق نکنند و باغیان را شکست ندهند، تا از اهل قرب و از اهل حق باشند و در امن و امانی بوند. بی عقلان سنگی را بگیرند و به دست خود بتراشند و سالها آن را پرستش نمایند و توقّعات از وی امید دارند.

بالجمله دین کفره، ظاهر البطلان است و از مسلمانان هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاده است، اهل هوا و بدعت است و آن طریق مستقیم، طریق آن سرور است -عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- و طریقِ خلفای راشدین اوست. -عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّسْليماتُ-.

حضرت «شیخ عبدالقادر جیلانی» -قُدِّسَ سِرُّهُ- در کتاب «غنیه» می‌فرماید که: گروه های مبتدعان که اصول آنها نه طائفه اند؛ «خوارج» و «شیعه» و «معتزله» و «مرجئه» و «مشبّهه» و «جهمیّه» و «ضراریّه» و «نجّاریّه» و «کلابیّه» در زمان آن سرور نبودند -عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- و در زمانِ خلافت «ابی بکر» و «عمر» و «عثمان» و «علي» -رَضِيَ اللهُ تعالىٰ عَنهُم أَجمَعينَ- نیز نبودند. اختلافِ این طوائف و تفرّق اینها، بعد از سال‌ها از موتِ صحابه و تابعین و موتِ فقهاءِ سَبعه رَضِيَ اللهُ تعالىٰ عَنهُم أَجمَعينَ حادث شده است. و آن سرور فرموده -عَلَيْهِ وَعَلىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ-: **کسی که بعد از من خواهد زیست، اختلاف بسیار خواهد دید. پس لازم گیرید شما سنّت مرا و سنّت خلفاء راشدین مرا. آن را به دندان خود محکم بگیرید و دور دارید خود را از محدثات أمور، زیرا که هر بدعت ضلالت است و هرچه بعد از من نو پیدا شود، ردّ است.**

پس مذهبی که بعد از زمان آن حضرت وخلفاء راشدین -عَلَيْهِ وَعَليهِمُ الصَّلَواتُ وَ التَّسْليماتُ- حادث شود، از حیّز اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست. شکر این دولت عظمیٰ به جا باید آورد که از کمالِ کَرَم و فضل، ما را داخل فرقهٔ ناجیّه

ساخت، که ایشان اهل سنّت و جماعت اند و از فِرَقِ اهل هوا و بدعت نگردانید و به اعتقادات فاسدهٔ ایشان مبتلا نکرد و از آن جماعت نساخت، که بنده را در اخصِّ صفات مولیٰ -جَلَّ شَأْنُهُ- شریک گردانند و خالقِ افعال بنده، بنده را گویند و منکر رؤیت اخروی باشند،که سرمایهٔ دولت دنیویّه و اخرویّه است و نفی وجود صفات کامله از واجب تعالیٰ نمایند. و نیز از آن دو طایفه نساخت که به أصحاب کِرام خیرُ البشر -عَلَيْهِ وَعَليهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّسْليماتُ- بپیچند و به اکابر دین سوء ظن نمایند و ایشان را مُعادی یکدیگر تصوّر کنند و به بغض و کینهٔ مبطَن متّهم سازند.

حضرت حق -سُبْحانَهُ وَتَعالیٰ- در حقِ این بزرگواران ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ * الفتح: ٢٩) می‌فرماید و این دو طائفه، تکذیب کلام حق -جَلَّ وَ عَلاٰ- می نمایند و اثباتِ عداوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران می کنند. الله تعالیٰ اینها را توفیق دهاد و به صراط مستقیم بینا گرداناد. و نیز از آن جماعت نگردانید که حق را سُبْحانَهُ جهت و مکان اثبات کنند و جسم و جسمانی انگارند و امارت حدوث و امکان در واجب قدیم جَلَّ سُلْطانُهُ ثابت گردانند.

بر سر اصل سخن رویم و گوییم که معلوم ایشان است که سلطان کالروح است و سایر انسان کالجسد. اگر روح صالح است، بدن صالح و اگر روح فاسد است، بدن فاسد است. پس در اصلاح سلطان کوشیدن، در اصلاح جمیع بنی‌آدم کوشیدن است. واصلاح، در اظهار کلمهٔ اسلام است، به هر روش که گنجایش وقت باشد و از گذشت کلمهٔ اسلام، از معتقدات اهل سنّت و جماعت نیز گاه و بی‌گاه گوش زد باید ساخت و ردِّ مذهب مخالف باید نمود. اگر این دولت میسّر گردد، وراثتِ عظمیٰ از انبیاء -عَلَيْهِمُ الصَّلَواتُ وَالتَّسْليماتُ- به دست آید.

شما را این دولت، مفت به دست آمده است، قدر آن را بدانند. زیاده چه مبالغه نماید. هر چند مبالغه و ابرام اینجا مستحسن است. وَاللهُ سُبْحانَهُ الْمُوَفِّقُ.

برگزیده‌ای از مکتوبات حضرت شیخ الاسلام أحمد بن یحیی ملقب به شیخ شرف الدّین منیری[۱] -قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِیز-

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مکتوب هجدهم

در غلط گاه مردمان

برادر أعز شمس الدّین بداند که بعضی مردمان از سر شبهتی و خیال فاسد از راه افتاده‌اند. **گروهی** گویند: خدای را -عَزّ وَجَلَّ- به عبادت ما چه حاجت؟ او از اعمال خلق بی نیازست. طاعت و معصیت نیز بی نیازی او را یکسانست. خویشتن را نرنجانیم.

جواب آن است که این شبه جهل صِرفست. گمان برده است که شریعت خلق را کار از بهر خدای فرموده است و این محال و باطل است، که کار همه خلق برای خویشتن است. و قرآن ازین خبر می‌دهد که (**وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ** * **فاطر: ۱۸**) و (**مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا** * فصلت: ٤٦). مَثَل این مدبر جاهل آنست که بیماری را طبیب پرهیز فرماید، پرهیز نکند و گوید طبیب را از ناپرهیز کردن من چه زیان بود؟ و هر چه زیانکار بود بخورد.

سخنِ او راست بود ولکن هلاک شود. طبیب برای آن نگفت تا رضای او

---

(۱) شرف الدین احمد بن یحیی منیری در سال ۷۸۲ هـ. [۱۳۸۰ م.] وفات نمود. در شهر بهار هندوستان زندگی کردند و در همانجا نیز به خاک سپرده شدند. منیر نام روستایی از توابع شهر بهار می‌باشد. شاه عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در کتاب «**أخبار الأخیار**» سرگذشت و مناقب ایشان را به تفصیل بیان کرده‌اند. شیخ منیری قدس سره کتابهایی بسیار ارزشمند و مفید از جمله «**ارشاد السالکین**» «**معدن المعانی**» و «**مکتوبات**» به رشتهٔ تحریر درآوردند. مکتوبات ایشان مشتمل بر صد مکتوب می‌باشد که در سال ۷۴۱ هـ. [۱۳۳۹ م.] نوشته شده و در سال ۱۳۲۹ هـ. [۱۹۱۱ م.] در هندوستان به چاپ رسیده است. نسخهٔ خطی آن در استانبول در کتابخانه سلیمانیه موجود است.

نگاه دارد، بلکه راهِ شفا پیدا کرد. اگر فرمان طبیب به جا آرد شفا یابد وگرنه او هلاک شود و طبیب از آن بی‌نیاز.

دوم گروهی در فراخ رفتن و از حدّ شرع تجاوز کردن گیرند. اعتماد برین کنند که خدای تعالی کریم است ورحیم، بر ما رحمت کند.

جواب آنست که این سخن درست است ولکن اینجا تلبیس شیطان است، که نادان را از راه ببرد. امّا عاقل جواب گوید، چنانکه کریم و رحیم است، شدیدُ الْعِقاب هم هست. وما می‌بینیم که درین جهان بسیار خلق را در رنج و درویشی می‌دارد. و خزانه بر وی تنگ نهد. و با آنکه کریم است یک دانهٔ گندم نیافریند تا کشاورز رنج بسیار بیند. و هیچ آدمی تندرست نماند تا نان و آب نخورد. و بیمار به نشود تا علاج نکند. پس همچنانکه تندرستی و توانگری را اسباب ساخته است که بی آن حاصل نیاید، کار آخرت نیز همچنین است.

کفر وجهل را زهرِ روح ساخته است و کاهلی را بیماری، که اگر علاج نیاید هلاک بود. و زهر کفر و جهالت را هیچ تریاقی نیست مگر علم و معرفت. و بیماری کاهلی را هیچ علاجی نیست مگر نماز کردن و همه طاعتها بجا آوردن، که هر که زهرخورد و بر رحمت اعتماد کند هلاک شود، و در بیماریِ گرم انگبین خورد هلاک شود. و بیماری دل از شهوت بود و هر که دل را از شهوت باز ندارد، بر خطر هلاک افتد مگر آنگاه که اعتقاد دارد که معصیّت است. واگر خود آن اعتقاد دارد که این زیانکاری نیست، در خطر هلاک نباشد بلکه هلاک شده باشد؛ چه این کفر بود و کفر زهرِ ایمان است.

و سوم گروه به ریاضت بدنی مشغول شده باشند و پنداشته که مقصود از ریاضت آن است که از شهوت و خشم و صفاتی که در شرع مذموم است، به یکبارگی پاک بشوند. وگمان برده باشند که شرع چنین فرموده است. چون مدتی رنج برند و ریاضت کنند و عاجز آیند از صفات خویش، اعتقاد کرده باشند که این

محال است و شرع چیزی فرموده است که آن ممکن نیست؛ چه آدمی را بران صفات که آفریده‌اند پاک شدن ازو صورت نبندد؛ چنانکه گلیم سیاه را سپید کردن نتوان. پس کاری که محال است بدان مشغول نشویم.

بیت[۱]:

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد * گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

جواب آنست که جهل و حماقت آنکس است که چنان می‌پندارد که شریعت فرموده است که از شهوت و صفات بشریّت پاک می‌باید شد. أصلا! و این قدر نادانسته باشد که چگونه شریعت چنان فرماید که رسول -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- چنین می‌گوید که: «من بَشَرم و در خشم شوم» و اثر خشم بر وی بسیار دیدندی. وخداوند می‌فرماید: (**وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ** * آل عمران: ۱۳٤) ثنا می‌گوید آنرا که خشم فرو خورد، نه آنرا که خشم ندارد. و چگونه فرماید که شهوت نمی‌باید که حضرت رسالت -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- نه (۹) حرم داشت. واگر کسی را شهوت ساقط شود علاج باید کرد تا باز آید، که حمیّت بر اهل و فرزند و چیرگی در غزای کافران از خشم خیزد و کثرت توالد و تناسل و ابقای نام نیک از شهوت خیزد. و مطلوب پیغمبر آن بوده است، توالد و تناسل.

ولکن فرموده‌اند که این هر دو را زیر دست باید داشت؛ چنانکه در فرمان شرع باشند، مانند اسب در فرمان رایض و سگ در فرمان صیّاد. ولکن سگ باید که معلَّم بود و گرنه در صیاد آویزد. و بی اسب نیز صید نتوان کردن، اما باید که ریاضت یافته باشد و گرنه صیاد را بیندازد. پس شهوت و خشم همچو سگ و اسب است. و سعادت آخرت صید نتوان کرد بی این هر دو؛ اما به‌شرط آنکه زیر دست باشند. که اگر غالب باشند سبب هلاک بود. پس مقصود از ریاضت آن است که

([۱]) حافظ شیرازی قدس سره

تا این هر دو صفت شکسته شوند و زیر دست باشند. و این ممکن است.

چهارم گروهی باشند که به حماقت خود غرّه شوند که کارها به تقدیر افتاده است در ازل. سعید و شقیّ در شکم مادر پدید آمده‌اند. هرگز یکی از حال خود نگردد. پس به عمل چه حاجت است و چه فائده؟

جواب: آن است که چون حضرت رسالت -صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- از این حال خبر داد، صحابه گفتند: ما اعتماد بر ازل کنیم و دست از عمل باز داریم؟ فرمود: (**اِعْمَلُوا فکلٌّ مُیَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ**) گفت: دست از عمل باز مدارید که اگر شما را در ازل سعادت نهاده‌اند، عمل سعید شما را میسّر گردانند. و معنی این آنست که دربستن سعادت و شقاوت به طاعت و معصیت، چون دربستن تندرستی و مرگ است به گرسنگی و نان خوردن. هر که را حکم کرده باشند در ازل که از گرسنگی خواهد مرد، راه نان خوردن بر او بسته گردانند. و هر که را توانگری حکم کرده‌اند، راه دهقانی و بازرگانی بر او گشاده گردانند. و آنرا که حکم کرده‌اند که به مغرب بمیرد، راه مشرق برو بسته گردانند، تا جز آن نرود.

حکایت: وقتی ملک الموت بر سلیمان پیغمبر -عَلَیْهِ السَّلَامُ- نشسته بود، در مردی تیز می‌نگریست، چنانکه او بترسید. چون ملک الموت برفت، آن مرد از سلیمان پیغمبر -عَلَیْهِ السَّلَامُ- درخواست تا باد را فرمان دهد که او را به زمین مغرب بَرد از بیم آن نظر. فرمود تا باد او را به زمین مغرب بُرد. چون ملَک الموت باز در مجلس سلیمان پیغمبر آمد، پرسید: در آن مرد تیز چرا می‌نگریستی؟ گفت: مرا فرمان بود یک ساعت دیگر او را در مغرب جان برگیرم. او را اینجا دیدم، عجب داشتم که این چون خواهد بود!

پس چون حکم این بود که او را به مغرب جان برگیرند اگر چه یک ساعت بیش نمانده بود، به واسطهٔ خوف تقاضا را برو مسلّط کردند و سلیمان را -عَلَیْهِ السَّلَامُ- مطیع او گردانیدند، تا حکم ازلی برانندند. و سبب آن بود، نه آنکه حکم

بی سبب رانند. پس کسی را که سعادت حکم کرده‌اند، دل او را روشن گردانند تا ایمان قبول کند، و او را توفیق ریاضت دهند تا صفت مذمومه از خود دفع کند. چنانکه می‌فرماید: (**فَمَن يُرِدِ اللهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ** * الأنعام: ۱۲۵). پس یکی از آن اسباب که خدای تعالیٰ تقدیر کرده است که گروهی را به دوزخ برد، آنست که او را از عمل باز دارد و در دل او اندازد که به عمل حاجت نیست، سعادت و شقاوت ازلی است. این سببِ شقاوت است که در ازل ساخته‌اند. چنانکه در ازل کسی را حکم گفته باشند که جاهل باشد. بر دل او غالب گردانند که درجهٔ مقتدائی حکم ازلی است، به تکرار و علم آموختن حاصل نگردد. که اگرحکم کرده بودندی، تشریف مقتدائی به سر او افکندندی که هر که طلب علم نکند و رنج نبرد جاهل بماند، تا حکم ازلیبر وی برانند بدین که در دل وی آن افکنند. و آنرا که از ازل امامی حکم کرده باشند، دردل او افکنند که اگر چه این حکم ازلیست، اما ظاهر کرده‌اند آنچه درازل است. چنان که نبات گندم حکمیست که در ازل کرده‌اند، لکن سبب او زمینْ نرم کردنست و تخم افکندن است و آب دادن و هر که را حکم کرده‌اند که از زمین او گندم نروید او را ازین افعال و اسباب باز دارند.

پس ایمان و طاعت و کفر و معصیت با سعادت و شقاوت همچنین است. و باشد که این احمق گوید: ایمان وطاعت و کفر و معصیت با سعادت و شقاوت چه مناسبت دارد؟ و خواهد که به عقل ریزهٔ خود وجه آن بداند، همچنان باشد که به عقل رکیک خویش خواهد تا خواص کارها معلوم کند و آن اندازهٔ عقل او نیست. پس معلوم شد که افتادن این قوم محض حماقت است. نه مشکل شدن شُبَه و حجّت. و از عیسی پیغمبر –عَلَيْهِ السَّلَامُ– منقول است که گفت: از علاج کردن نابینای مادرزاده بلکه از زنده گردانیدن مرده عاجز نیامدم اما از علاج کردن احمق عاجز آمدم.

ای برادر! خطر گاهی داده‌اند آدمی را، که در یک لحظه به درجه جبرئیل و میکائیل رسد، بلکه در گذرد. و در یک لحظه به سگی و خنزیری رسد، بلکه در گذرد. اگر همه بر موجب علم ومقتضای حکمت رود، اینَک ملَکی از (**مَا هٰذَا بَشَرًا إِنْ هَٰذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ** * یوسف: ۳۱) بشنو و این مثنوی بر خوان: **مثنوی:**

گر قدمت شد به یقین استوار *گرد ز دربانم از آتش بر آر

و اگر همه بر پی شهوت رود و دل در آشیانۀ شیاطین بندد، اینک سگی و خنزیری (**فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ** * الأعراف: ۱۷٦) داغ اوست و این مثنوی نصیب او که گفت **بیت:**

ای شده خشنود به یکبارگی * چون خر و گاوی به علف‌خوارگی

به داوود پیغمبر -عَلَيْهِ السَّلَامُ- وحی آمد: «یا داوُد! كُنْ كَالطَّيْرِ الْخَدِرِ فَلا تَأْمَنْ وَلا تَسَتَقِرّ». و أبله مرغی بُوَد که با قفسِ تنگ بسازد و دل از روضۀ خُرّم پردازد. چنانکه آن مرغک را در قفس کنند، این جانهای لطیف را در قفس کثیف جسم کرده‌اند. و او در هر شبانه‌روزی چندین بار سر از دریچۀ هر نفَسی بیرون کند که کی باشد که بر پرم. چنانکه گفت، **مثنوی:**

آنکه درین پرده نوائیش هست * خوشتر ازین حجره سرائیش هست

اوجِ بلندست، در او می پرم * باشد، کز همّت خود بگذرم

والسّلام.

مکتوب نوزدهم
در مرض ظاهر و باطن
بسم الله الرّحمن الرّحیم

برادر أعز شمس الدّین –سَلَّمَهُ اللهُ تَعالیٰ– به حقیقت بشناسد و به یقین بداند که آدمی را از دو جوهر مختلف پدید آورده‌اند؛ یکی عُلوی و دیگر سُفلی. چنانکه سفلی قابل بیماری‌هاست، علوی نیز قابل بیماری‌هاست. چنانکه این سفلی را طبیبان‌اند تا به‌واسطهٔ معالجت ایشان، مرض به صحت بدل گردد و از ورطهٔ هلاک نجات یابد، عُلوی را هم طبیبان‌اند تا به‌واسطهٔ معالجت ایشان، امراض و عِلَل و علائق وعوائق محسوس ومعقول از وی دفع گردد و از محل هلاکت نجات یابد. طبیب علل و امراض جوهر سفلی، حکمائند و طبیب علل و امراض جوهر علوی، انبیائند و بعدِ ایشان مشائخ که خلفای انبیائند. از اینجاست که «**الشَّیْخُ فِي قَوْمِهِ کَالنَّبِيِ فِي أُمَّتِهِ**» است. و چنانکه مریض جوهر سفلی بی‌طبیب حاذق به هلاک نزدیک است، مریض جوهر علوی نیز بی‌پیغمبر و یا بی‌شیخ پخته و راه رفته و خلیفهٔ پیغمبر گشته که (**العُلَماءُ وَرَثَةُ الأَنْبِیاءِ**) در حق وی حقیقت شده، به هلاک نزدیکتر است.

و در وقت ما بی‌دولتان چنانکه طبیبان جوهر سفلی کم و گُم گشتند، طبیبان جوهر علوی نیز کم و گُم گشتند. لاجَرَم جز هلاک شدن، ما بی‌دولتان را دیگر چه بُوَد. نماند چیزی که از آنجا امید صحّت و حیات و فلاح و نجات بود مگر همین که (**لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ** * الزمر: ۵۳). اما امیدکاری بی تقدیم شرائط و اسباب آن کار، اگر چه در قدرت هست لکن در حکمت نیست. پس ما را خاک بر سر خود می‌باید کرد و مصیبت خود می‌باید داشت. و ازینجا باید شناخت که در دست هیچ کس چیزی نیست مگر غروری و پنداشتی «**إِلّا مَا شاءَ اللهُ**».

و چنان که طبیب، نبضِ دست بیمار بگیرد تا به واسطهٔ آن بر علّت بیمار

واقف گردد و ادویّهٔ مختلف و اشربهٔ متنوّع براندازهٔ قوّت بیمار از داروئی دو درم سنگ و از داروئی سه درم سنگ و از داروئی چهار درم سنگ بگیرد و معجونی سازد، یکی را مباح کند و دیگری را محظور، تا طبیعت به اعتدال باز آید و صحّت روی نماید و از هلاک نجات یابد، همچنین چون پیغمبر بر علّت عقیدتِ بیمارِ باطن وقوف یافت، هر آئینه از احکام و شرائع بر اندازهٔ قبول و استعداد بیمارِ باطن، گاهی دو رکعت و گاهی سه رکعت و زمانی چهار رکعت، از جمله معجونی سازد.یکی را حلال و دیگری را حرام تاعقیدت‌های مشوّش و هوی‌های مختلف و امراض متنوّع به اعتدال شریعت باز آید و صحت عاجل روی نماید و از خطر هلاک نجات یابد. و اینجا سرّی عزیز است به بصیرت ادراک کند.

پس اگر بیمار جوهرِ سفلی مخالفت طبیب آغاز کند و بر خلاف امر او خورش به کار برد، هر آئینه علّت قوی گردد و به هلاک کشد. همچنین بیمار جوهر علوی اگر مخالفت شریعت آغاز کند و بر خلاف امر و نهی او کارها بر دست گیرد، هر آئینه در وی علّت ضلالت، هر روزی قویتر گردد و بی شبهت به موت جهالت هلاک گردد. و چون در آخرت زنده شود بیمار بود و درد، بی‌درمان شده باشد. ابدًا و سرمدًا در دوزخ همی بود. اگر کار برخلاف این باشد و امور صاحبِ شرع نگاه داشته بود و از مناهی تجنُّب نموده باشد، همیشه تندرست زیَد و هرگز نمیرد «أَلا إِنَّ أَولیاءَ اللهِ لا یَموتونَ». چون ازین سرا به سرای آخرت نقل کنند «بَلْ یَنتَقِلونَ مِنْ دارٍ إِلیٰ دارٍ» کاملُ العقل صحیحُ الْبدن قویُّ الجوارح باشد وحقوق خود را از غذاهای روحانی به کمال استیفا کند و در آخرت فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ مُخَلَّدًا وَ مُؤَبَّدًا در جنّت همی بود.

از اینجا مقرّر گشت چنانکه طبیب تَنها [بدنها] حکمائند وطبیب دلها انبیائند وبعد ایشان خلفاء ایشان، اکنون که بی دولتی مادرزاد فرو برد و إدبار اصلی غرق کرد و دریافت پیغمبر ممکن نه، که آن در بسته شد، و ادراک خلیفهٔ پیغمبر میسّر

نه، که ایشان در عالم کم شدند و گم گشتند، اِدبار ما اقبال ایشان را کجا دریابد و این شقاوت و بی دولتی ما بر در سعادت و آستانهٔ دولت ایشان کجا رسد. این در نیز بسته شد در حقّ ما. برجان خسرو رحمت باد که گفت: **بیت فرد:**

در مجلس وصالت دریا کشنند مستان * چون دور خسرو آمد می در سبو نماند

اینجا نمانده ما مشتی معلولان و مریضان را و خاکساران را و مُدبّران را، مگر آنکه کتب ایشان که عقائد و معاملات ایشان در او مکتوب است و روش و طریق ایشان در مسطور، چنگ بدان زنیم و امام و مقتدای خود سازیم، تا اگر خورشید دولت از ما بی دولتان فرو شد، باری چراغی بود «و هذا کَثیرٌ منّا». اینست که گفت: **بیت فرد:**

از بخت بدم اگر فرو شد خورشید * از نور رُخت مها چراغی گیرم

و اگرنَعوذُ بِالله این در هم بسته شود، وانگه چه من و چه تو و چه فرعون و چه نمرود و چه أبولهب و أبوجهل با این همه نومیدی، روی نِه، چَه کَنی، خونی می‌خور و جانی میکَن و دست و پای میزن و فریادی و شوری پیش نِه، که بادِ لطف، افتادگان را می‌طلبد تا برگیرد. هفتصد هزار سال سالکان مملکت، سجّادهٔ طاعت در مقام کرامت فرو کرده بودند و در خانقاه عصمت بر مصلّای حرمت تکیه زده، که کار ما داریم. ناگاه بادِ لطف وزید. آب و خاک را که در زیر اَقدام افتاده بود، برانگیخت و گفت: (**إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً** * البقرة: ۳۰) تا هیچ مطیعی به طاعت خود ننازد و هیچ مُفلِسی و افتاده‌ای نومید نگردد. و در سحرهٔ فرعون نِگر! چون عنایتِ سابق بود، بادِ لطف وزید، ندید که جادوگرانند یا کار ایشان سحر و اباطیل است. درعین ساحری وجادویی بر تخت توحید نشاند و تاج معرفت بر سر ایشان نهاد. و عجائب قدرت به جهانیان نمود؛ که چون افتاده‌ای را برگیریم، ننگریم که او کیست، و چون سرافراشته‌ای را در افگنیم نه بینیم که او کیست و کار او چیست والسَّلام.

مکتوب شصت و هشتم

در معاد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برادر أعزّ شمس الدّین -أَرْشَدَهُ اللهُ طَرِيقَ السَّعادَةِ- بداند که روندگان راه معاد دو طایفه‌اند: سُعَدا و اَشقیا. و هر دو طایفه را قدَمی است که بدان قدم می‌روند و جاده‌ایست که بِدان جاده سیر می‌کنند. و هر یکی را معادیست که به روش خود بدان معاد می‌رسند.

پس بدانکه سعدا نیز دو طایفه‌اند: خواص و عوام. عوام به قدم مخالفت نفس و هواء و ترك لذّات و شَهَوات، بر جادهٔ طاعات و فرمان شریعت و به متابعت سنت، به میعاد بهشت و درجات آن می‌رسند. و خواص به قدم (**يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ** * المائدة: ٥٤) بر جادهٔ طریقت به میعاد (**إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّات وَنَهَرٍ** * القمر: ٥٤) می‌رسند و در مقام عندیت (**فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ** * القمر: ٥٥) فرود می‌آیند. **بیت:**

مُنکِرِ چه شوی ز حالتِ درویشان * نی هرچه ترا نیست کسی را نبود

و اشقیا نیز دو طایفه‌اند: یکی شقی، دوم اشقی. شقی بعضی عاصیان امت‌اند که بر موافقت هواء نفس ثابت شده‌اند و بر مخالفت فرمان خدای مُصِر مانده‌اند. و به قدم استیفاء لذّات و شهوات نفسانی و حیوانی مشغول شده‌اند. بر جادهٔ عاصیان به درکات دوزخ می‌رسند.

و اشقی صفت کافرانست که به کلّی روی به طلب دنیا و تمتّعات آن آورده‌اند. و همگی همّت بر استیفاء لذّت و شهوات نفسانی و حیوانی مشغول شده‌اند. و پشت بر کار دین و آخرت آورده‌اند و نعیم باقی را در نعیم فانی باخته. دنیا به تمام در دست نیامده و آخرت از دست رفته (**وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا**

نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي ٱلْآخِرَةِ مِن نَصِيبٍ * الشوری: ۲۰). و این طایفه که شقی‌اند ایشان نصیبی از ایمان دارند که بدان دولت که اقرار به زبان می‌کنند اگر چه معاملهٔ عملِ ارکان به جای نیارند، هر آینه به وعید خداوند تعالیٰ در دوزخ روند و اَلَم عذاب بچشند، امّا امید است که از برکت آن که به زبان اقرار می‌کردند، عاقبت خلاص یابند. در حدیث صحیح است که: جمعی از دوزخ بیرون آرند. چون انگشت، سوخته شده. پس در نهر الحیٰوة فرو برند. گوشت و پوست برایشان بِروید. از آنجا برآرند. رویهای ایشان چون ماه شود. بر پیشانی ایشان بنوشته که «**هٰؤُلَاءِ عُتَقاءُ اللهِ مِنَ النَّارِ**» اینها آزادکردگان خداوند تعالی‌اند. امّا اشقی در دوزخ مُؤبّد ومُخَلّد بمانند که در ایشان از نور کلمه «لَا إلهَ إلّا اللهُ» که بدان خلاص است، هیچ نَبوَد. خلود و اَبَد اینها را باشد. و هر طائفه را در دوزخ و درکات آن مقامی باشد با تفاوت از یک دیگر. چنانکه فرمود در حق منافقان (**إِنَّ ٱلْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ** * النساء: ۱۴۵).

کفر تا کفر متفاوت است و نفاق تا نفاق نیز متفاوت است، که هر یکی را روشی و معادی معیّن است. و کافران مقلّد هستند و محقّق هستند. و چنانکه ایمان محقّق فضل دارد بر ایمان مقلّد، همچنین عذاب کافرِ محقّق زیاده‌تر باشد از عذاب کافر مقلّد. و کفر تقلیدی آنست که از مادر و پدر یافته‌اند که (**إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّة وَإِنَّا عَلَىٰٓ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ** * الزخرف: ۲۳) هرچه از مادر و پدر و شهر و ولایت دیدند، همان کردند. ایشان در درکهٔ اوّلین دوزخ باشند. و کفر تحقیقی آنست که آنچه ازمادر و پدر دیدند و یافتند، بدان قناعت نکنند. جهد کنند و رنج برند و به طلب دلیل برخیزند و عمرها در تحصیل علوم آن کفر به سربرند. و کتب تکرار کنند و به ریاضت و مجاهدت آن علوم مشغول شوند. و در تصفیهٔ نفس بکوشند از بهر تفکّر در ادلّه و براهین عقلی، تا شبهت‌ها بدست آرند، که بدان نفی صانع کنند، یا اثبات صانع ناقص کنند. و گویند که صانع مختار نیست و گویند به

جزئیات عالِم نیست. و مانند این کفرها بسیار است، که هر طائفه گفته است و شیطان در دل و نظر ایشان بیاراسته است.

و دعوا همی کنند و گویند: هر که نه درین علم و نه دراین اعتقاد است وی ناقص است در علم و معرفت. تا به حدی که گویند: انبیا حکما بوده‌اند و هرچه گفته‌اند از حکمت خود گفته‌اند. هم از این جنس خیالات فاسد وشبهات انگیزند. و به تحصیل این علوم فتنه انگیز و هلاک کننده مشغول گردند. و آنرا علم اصول دین نام کنند تا کسی بر خُبث عقیدت ایشان واقف نشود. و بی بصیرتان از آن کفرها به تقلید قبول کنند و به کلّی از دائرۀ اسلام بیرون روند. اینچنین آفتها بسیار است نَعوذُ بِاللهِ مِنْها.

ای برادر اگر عاصیانرا طاعت نیست، معصیت است. در تحت آن سرّی دان. خواجه یحیی معاذ رازی -رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ- گفتی: «**لَوْلَا أَنَّ الْعَفْوَ مِنْ أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ، لَمَا ابْتَلَى [آدم] بِالذَّنْبِ**[۱] **[وَهُوَ] أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَيْهِ**». اگر نبودی که عفو نزدیک حق تعالی از همه چیزها دوست‌تر بودی، آدم را -عَلَيهِ السَّلَامُ- بخوردن گندم مبتلا نکردی. آن غلام که خاصّۀ سلطان است، بر کرانۀ بِساط ایستد. و نُدَما و ارکان دولت، گِرد بر گرد تخت بنشینند. لکن در بُعد آن غلام، صد هزار لطیفه تعبیه [مخفی] بُوَد، که در قُرب آن ندیم و ارکان دولت نیست. آن نه بُعد اِذلال است، آن بُعد دَلال است. صد هزار اسرارِ قُرب، در بُعدِ ظواهر تعبیه کنند و صد هزار اسرار بُعد، در قُربِ ظواهر تعبیه کنند. تا حیرت بر حیرت زیاده گردد. شاخ می‌بینی در مسجد و بیخ بینی در کلیسا. عمر -رَضِيَ اللهُ عَنهُ- می‌آمد، تیغ در

---

(۱) اصلی مهم از اصول اعتقادی اهل سنت و جماعت، مسأله عصمت انبیاء است -صَلَوَاتُ اللهِ تَعالىٰ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِين-. یعنی ایشان از انجام دادن گناهان کوچک و بزرگ معصوم میباشند و هرگز مرتکب آن نمیشوند. بر اساس این اصل، مقصود از کلمه «ذنب» در اینجا زلّه میباشد. برای کسب معلومات بیشتر، به اصل چهارم «وَرُسُلِهِ» از این کتاب و مکتوبات امام ربانی جلد ۲ مکتوب ٤٤ مراجعه نمایید.

حمائل کرده و از غیب ندا می‌آمد «**طرِّقوا لعبد ربِّ العالمین**» حیرت در حیرت است. عارفی گفته است:

قصیده[۱]:

ایز آب زندگانی، آتشی افروخته * واندر او ایمان و کفر عاشقان را سوخته

ای تف عشقت به یك ساعت به چاه انداخته * هرچه در صدسال عقل ما ز جان اندوخته

گه به قهر از جزع مشکین تیغهاافراخته *گه به لطف از لعل نوشین شمعها افروخته

تمامی کتب علمای اهل سنت به زبانهای گوناگون که توسط کتابخانه و نشریات (حقیقت کتاب اوی) به طبع رسیده است را می توانید از آدرس اینترنتی www.hakikatkitabevi.net به صورت رایگان دانلود کنید.

(۱) دیوان اشعار شیخ سنائی قدس سره

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [(**من تمسّك بسنتي عند فساد أمتي فله أجر مائة شهيد**) (الحديقة ص: ١٠٨، البريقة ص: ١٠٦، المعلومات ص: ١٥٤) ان الغاية من السنة في الحديث الشريف المذكور هي فرقة أهل السنة ويقال لعالم من علماء احدى المذاهب الأربعة (عالم أهل السنة) وقال الإمام الرّباني قدس سره في المكتوب الخامس والخمسين من المجلد الثاني من مكتوباته (إن أفضل العلماء الذين اتبعوا السنة هو الإمام الأعظم أبو حنيفة وببركة الورع والتقوى وبدولة متابعة السنة قد نال في الإجتهاد والإستنباط درجة علية بحيث يعجز الآخرون عن فهمه فالإمام الشافعي وجد نبذة من دقة فقاهته عليهما الرضوان حيث قال (الفقهاء كلّهم عيال لأبي حنيفة) وإن أغلب المسلمين على نهجه ومذهبه.

تنبيه: إنّ كلًا من المبشرين المسيحيين في سعي مستميت لنشر المسيحية واليهود لنشر الشرائع اليهودية الفاسدة الواردة في التلمود **ودار نشر الحقيقة** في استانبول يسعى ويجدُّ لنشر الدعوة الإسلامية الحنيفة أما الماسونيون ففي بذل لكل مساعيهم لإمحاء الأديان كافة فاللبيب المنصف الواعي يدرك حقائق الأمور ويمدّ يد العون لمن يسعى ويجدُّ لنشر الدين الحق من بين هؤلاء وبذلك يؤدي سعيه هذا إلى إنالة الكثير من الناس السعادة في الدارين وينجيهم من الشقاء.

المسلمون على ثلاثة فرق في العالم اليوم، الأوّل هم المسلمون الحق المتبعون سبل الصحابة الكرام ويوصفون بـ(أهل السنة) و (الفرقة الناجية) والثاني هم المعروفون بعداوتهم للصحابة الكرام وهؤلاء يوصفون بـ(الشّيعة) و (الفرقة الضالة).

أمّا الثالث فهم المعادون لأهل السنّة والشيعة معا ويسمون بـ(الوهّابيين) و (النجديين) لظهورهم أوّل مرة في جزيرة العرب (النجد) وتسمى هذه الفرقة بـ(الفرقة الملعونة) لأنّ الرسول عليه وعلى آله وصحبه الصلاة والسلام قد دعا بلعنة الله على من كفّر المسلمين وإنّ مفرّق المسلمين إلى هذه الفرق الثلاثة هم اليهود والإنكليز

وعلى المؤمنين جميعا أن يكثروا كلمة التوحيد (**لا اله إلاّ الله محمّد رسول الله**) والإستغفار تزكية للنفس وتصفية للقلب.

فهرست الكتاب

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اَللهُ يَا اَللهُ لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ فَاعْفُ عَني وَارْحَمْني يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْني بِالصَّالِحِينَ اللّهمّ اغْفِرْ لِي وَلآبَائِي وَأُمَّهاتِي وَلآبَاءِ وَاُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلأَجْدَادِي وَجدَّاتي وَلأَبْنَائِي وَبَنَاتي وَلإِخْوَتي وَأَخوَاتي وَلأَعْمَامِي وَعَمَّاتي وَلأَخْوَالي وَخَالاَتي وَلأُسْتَاذِي عَبْدِ اْلحَكِيمِ اْلآرْوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اَلاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَاْلاَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللهِ تَعَالىَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَاْلحَمْدُ للهِ رَبِّ اْلعَالَمِينَ

دُعَاءُ اْلاِسْتِغْفَارِ

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لاَ اِلَهَ إِلاَّ هُوَ اْلحَيَّ الْقَيُّومَ وأَتوُبُ إِلَيْهِ

إن ناشر كتب -**دار الحقيقة للنشر والطباعة**- هو المرحوم حسين حلمي ايشيق عليه الرحمة والرضوان المتولد عام ١٣٢٩ هـ. [١٩١١ م] بمنطقة -**أيوب سلطان إستانبول**- وأعداد الكتب التي نشرها ثلاث وستون مصنفا من العربية وأربع وعشرون مصنفا من الفارسية وثلاث مصنفات أوردية وأربع عشرة من التركية ومقدار الكتب التي أمر بترجمتها من هذه الكتب إلى لغات فرنسية وألمانية وإنجليزية وروسية وإلى لغات أخر بلغت مائة وتسعة وأربعين كتابا وجميع هذه الكتب طبعت في -**دار الحقيقة للنشر والطباعة**- وكان المرحوم عالما طاهرا تقيا صالحا وتابعا لمشيئة الله وقد تتلمذ للعلاّمة الحبر البحر الفهامة الولي الكامل المكمل ذي المعارف والخوارق والكرامات عالي النسب السيد عبد الحكيم الارواسي عليه رحمة الباري وأخذ منه وظهر كعالم إسلامي فاضل وكامل مكمل وقد لبى نداء ربه المتعال وتوفي ليلة ٢٥ على ٢٠٠١/١٠/٢٦ (الثامن على التاسع من شهر شعبان المعظم سنة إثنتين وعشرين وأربعمائة وألف من الهجرة النبوية) ودفن في محل ولادته بمقبرة أيوب سلطان تغمده الله برحمته الواسعة واسكنه فسيح جناته آمين

اسماء الكتب العربية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

اسماء الكتب — **عدد صفحاتها**

اسماء الكتب	عدد صفحاتها

اسماء الكتب	عدد صفحاتها

اسماء الكتب الفارسية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

الكتب العربية مع الاردوية والفارسية مع الاردوية والاردية